

تاریخ ادبیات ایران
در عصر هخامنشی
از ۷۰۰ ق. م تا ۳۰۰ ق. م

تاریخ ادبیات ایران

در عصر هخامنشی

از ۷۰۰ ق. م تا ۳۰۰ ق. م

پروفیسور عباس مہرین

استاد سابق دانشگاه پنجاب و میسور

بهاء ۶۰ ریال

تاریخ ادبیات ایران

در عصر هخامنشی

از ۷۰۰ ق. م. تا ۳۰۰ ق. م.

پروفسور عباس مهرین

استاد سابق دانشگاه پنجاب و میسور

حقوق طبع برای مؤلف محفوظ است

از این کتاب ۸۰۰ نسخه در راهردادماه ۱۳۴۸ در چاپخانه البرز بچاپ رسید

عصر هخامنشی

تخمیناً از ۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح آغاز گشته تا ۳۰۰ سال میلادی زبان رسمی شاهان هخامنشی بود که در فارس و انشان حکومت مینمودند و از زمان کرش بزرگ شهنشاهی بزرگ آن خانواده تشکیل شد. زبان شاهان شمال یعنی ماد نیز بالهجه جنوب هممانند بود و اگر اختلافی داشت چندان مهم نبود. مورخین و زبان شناسان زبان آن عصر فارسی باستانی نیز گفته اند باستانی ترین نمونه ای که تا کنون از زبان نامبرده بدست رسیده نامهای برخی از شاهان ماد است و ممکن است در آینده از آثار قدیم که زیر خاک هنوز پنهان مانده اند اطلاعات بیشتر از آن بیابیم .

گذشته بر نامهای شاهان ماد یا چند سکه آن عصر یا ظروف و غیره که نمیتوان آنها را از ادبیات شمرد بلکه متعلق به باستان شناسی هستند، آنچه در دست داریم کتیبه یعنی سنگ نوشت شاهان هخامنشی است. آنچه مورخین یونان نوشته اند و اشاره مختصری که در تورات میابیم از نویسندگان یونان اشخاص زیر میباشد .

(۱) کتیبه کیتسیاس (Ctesias) از اهل کنیدوس (Cnidus) پزشکی بود که هفده سال یعنی از ۴۱۴ تا ۳۹۸ سال پیش از میلاد در دربارشاهی ایران بود و کتابی در تاریخ ایران نوشته و گرچه اصل از میان رفته ولی پاره‌هایی از آن در نوشته فوتیوس (Photius) و دیگر نویسندگان یونان میابیم .

(۱) دنن (Dinon) از اهل کولوفن (Colophon) ۳۴۰ م. ب نیز کتابی در تاریخ ایران نوشته که پاره‌هایی از آن متأخرین ذکر کرده اند .

(۳) هرکلیدس (Heraclides) از اهل کم‌یاکمه (Cyme)

(۴) توسی دیدس (Thucydides) (۵) افروس (Ephrus) (۶) تیو

پامپوس (Theopompus) (۷) کرنوفن (Xenophon) (۸) استرابو

(Strabo) (۹) پلنی (۱۰) دیودوروس (Diodorus) (۱۱) جستن (Justin)
 و غیره .

از نویسندگان مشرق - در تورانند (۱) در کتاب عزرا و نحμία .

(۲) تاریخ بروسوس (Berossos) بابلی

این است آنچه اکنون وجود دارد و در آینده ممکن است از حفريات چیزهائی بدست برسند که بیشتر از آن عصر آگاه شویم. در خود ایران در جنوب درخوزستان و فارس و در شمال خراسان و کرمانشاهان هنوز آثار آن عصر زیر خاک پنهان مانده اند و هم چنین در عراق و شام و اناتول (ترکیه) و مصر .

کتبی سیاس (Ctesias) یونانی نامهای شاهان را چنین نوشته :

نام زمان شاهی

ارباکس (Arbaces) ۲۸ سال

۵۰ سال $\left\{ \begin{array}{l} \text{Mandauces} \\ \text{Mandaces} \end{array} \right\}$ $\left\{ \begin{array}{l} \text{منداوکس} \\ \text{با} \\ \text{مندکس} \end{array} \right.$

سیسارمس (Sesarmes) ۳۰ سال

ارتیوس یا ارتیاس (Artios) ۵۰ سال

اربیانس (Asbians) ۲۲ سال

ارته یویا ارسه یوس (Artaeus - Arsaeus) ۴۰ سال ارته یا اشه یایی

ارتی نس (Artynes) ۲۲ سال ارته بنه - اشه ئیه

ارتی برنس (Artibarnes) ۱۴ سال ارته برا اشوبرا

- استی براس (Astibras) ۴۰ سال

اپندسر یا اسپنداس (Apandasar) ۳۵ سال سپننه داتا - (اسپندیاد)

استی یا گس (Astiyages) ازی دهاکه

ازی دهاک و اسپین شاه ماد از دختر زاده اش کوروش بزرگ شکست خورد و به احترام ولی منزوی در پای تخت کوروش زندگی نمود. بنابراین نوشته هیروdot شاهان زیر برمساد شاهی کردند .

دیوکس (Deioces) یا دهیا کوکه باید لقب باشد و معنی آن بزرگ کشور است ۵۰ سال

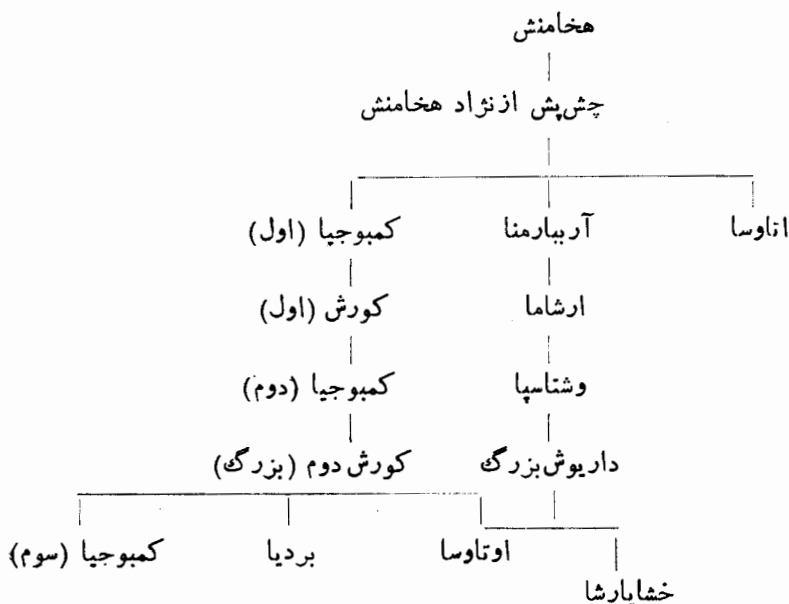
۳۳ فراورتس (Phraortes) فراورتا

۴۰ کیکزرس (Cyaxares) هوخسترا

۳۳ استی یا گس (Astyages) ازی دهاک

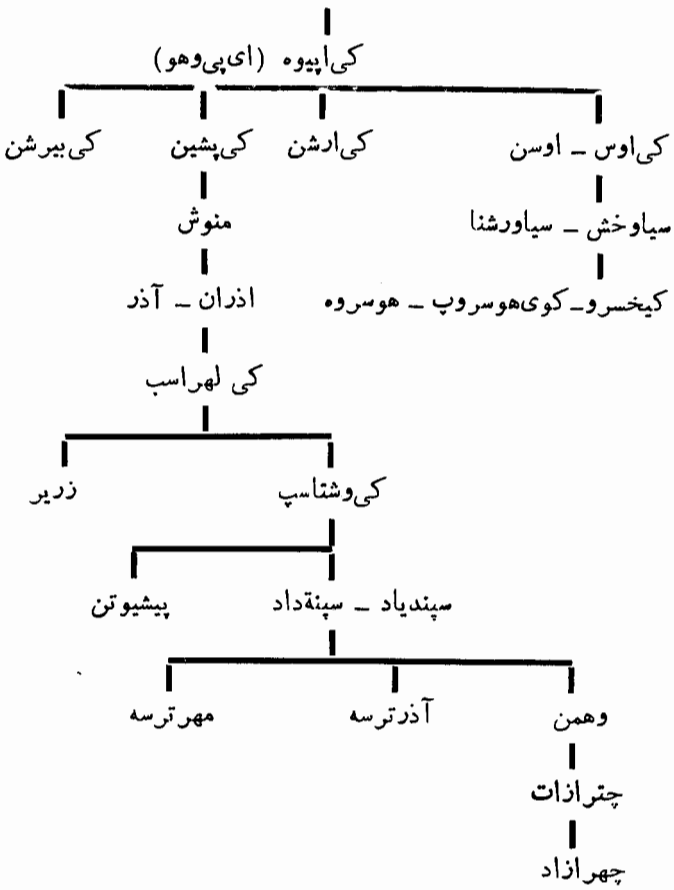
کورش بزرگ

هفتم پادشاه دوره هخامنشی پس از آنکه پدربزرگ خود را شکست داد ولی به احترام درپای تخت خویش گذاشت بنابراین نوشته کز نفون پادشاه خوش اندام جوینده دانش مهربان بر همه باهمت بلند پس از آنکه ماد یعنی شمال ایران را به تصرف درآورد بسوی مغرب تاخت و تدریجا آشور و بابل و عرب و کپود و کیه و کاربه و فونیک تادریای سفید تسخیر کرد و بعد به خاورشناخت و تا نزدیکهای مرزهند در جنوب شرق و سغد و خوارزم در شمال مشرق مطیع خود نمود در اینکه شش تن شاهان پیش از کورش بزرگ آیا از نیاکان او بودند یا در دوسلسله از یک پدربودند به تحقیق نمیتوان گفت. داریوش در کتیبه بیستون اشاره کرده است که او نهمین پادشاه هخامنشی است که در دوسلسله در انشان و فارس شاهی کردند. جدول خانواده هخامنشی چنین میشود :



۴۶۵/۴۲۵	ارتاخسترا (اردشیر) اول
۴۲۵	خشیارشای دوم
۴۲۵/۴۰۴	داریوش دوم
۴۰۴/۳۵۹	ارتاخسترا (اردشیر) دوم
۳۵۹/۳۳۸	ارتاخسترای سوم
۳۵۹/۳۳۶	ارشاکا
۳۳۶/۳۳۰	داریوش سوم

بنابراین نوشته پهلوی :
کی کوات



بنابراین هشتن بهرام ورجاوند پهلوانی است که در زمان (نزدیک) بهرستاخیز کارهای بزرگ انجام خواهد داد .
بیسوس (ویسه) به لقب ارتاخسترای چهارم خود را شاه خواند ولی به فرمان اسکندر

کشته شد و هرچه از زبان جنوبی یعنی زبان رسمی شاهان هخامنشی میبایم در این دوره بود که تاکنون محدود است به کتیبه‌ها و پاره‌ای از خشت‌ها با زبان شمالی یعنی اوستائی. اختلاف لهجه‌ای دارد و از یک نقطه نظر بیشتر با زبان سنسکرت هم مانند است زیرا که مانند سنسکرت حروف گویا (علت) کمتر دارد و حرف «ر» که در برخی از الفاظ در زبان اوستائی ش تلفظ میشود چون ارتا - اشا و مرتیا - مشیا و غیره در لهجه جنوب مانند سنسکرت ر میباشد یعنی مرتیای سنسکرت در لهجه هخامنشی نیز مرتیا و ارته اشا نیست بلکه ارتاست .

از قدیمترین کتیبه - پس از کتیبه اریارمنا و ارشاما کتیبه‌ای بنام کوروش است در آثار مرغاب که بمسافت بیست فرسنگ در شمال شرقی شیراز واقع شده پارچه سنگی است که بران مجسمه‌ای میباشد که بر سر آن به رسم مصریها دوشاخه و روی آنها سه گوی و روی گوی‌ها چیز مدوری میباشد و گمان میرود که مجسمه از کوروش بزرگ است که چهاربال دارد و دواز آن روبه بالا و دو به پائین باریش کوتاه و موی سر تا شانه ریخته و روی مجسمه به خط میخی چنین حجاری شده :

ادم کوروش حشایه‌تیا هخامنشیا
من کوروش شاه هخامنشی

به عقیده برخی از ایران شناسان کنونی این نوشته بفرمان داریوش بزرگ حجاری شده در اینصورت کتیبه‌های آریارمنا و ارشاما نیز باید در عصر داریوش حجاری شده باشند و در این عقیده باید تأمل کرد و بیشتر تحقیق نمود و کتیبه مفصل که در عصر داریوش بفرمان او حجاری شده در جای است بنام بغستان (مکان ایزدان) که اکنون بیستون خوانده میشود که همه آن بعد نقل میشود گذشته بر کتیبه‌های خشت‌هایی یافته‌اند که تاکنون ترجمه نشده‌اند .

خط میخی

باستانترین نوشته که مخصوص به کتیبه‌هاست به الفبائی است که به خط میخی معروف شده چونکه شکل حروف مانند میخ است و این خط درست تحقیق نشده از چه عصری در ایران انتشار یافته برخی گمان میکنند که از زمان داریوش بود ولی علاقه ایرانیان با اقوام سامی که ایجادکننده اینگونه رسم تحریر میباشند از زمان شاهان ماد (شمال ایران) آغاز گشته بود این خط میخی که از عراق ایرانیان گرفتند به سلیقه و احتیاج خود در آوردند هم چنانکه بعداً خط کوفی را گرفته بصورت نسخ و نستعلیق و شکسته در آوردند و شکی نیست اصلاحی که بر خط میخی عراق نمودند آن خط را بسیار بهتر و ساده تر نمودند هر حرفی جداگانه نوشته میشود و چنانکه اشاره شد بصورت میخ میباشد که سر میخ رو به جانب چپ است و این خط در صورتیکه برای کتیبه روی خشت و آجر و سنگ بسیار موزون است زیرا که زود محو نمیشود و برای کتابت نامناسب است از اینرو گمان میکنند . که گذشته بر این خط رسم تحریر دیگر نیز بود که فرمان شاهی بدان توشه میشد و به استانهای دور میفرستادند و آن خط یا آرامی بود یا اینکه از آرامی گرفته و مانند خط میخی آنرا اصلاح کرده به سلیقه ایرانی در آورده بودند و شکفت نیست که همان خط بعداً خطی شد که به آن اوستا نوشته میشود در خط میخی هر نشان (حرف) در آخر به یک حرف علت کوتاه تمام میشود و اگر به حرف علت دراز تمام بشود جداگانه نشان حرف علت مینویسند مثلاً ادم دآریا و آش .

𐎠 𐎡 𐎢 𐎣 𐎤 𐎥 𐎦 𐎧 𐎨 𐎩 𐎪 𐎫 𐎬 𐎭 𐎮 𐎯 𐎰 𐎱 𐎲 𐎳 𐎴 𐎵 𐎶 𐎷 𐎸 𐎹 𐎺 𐎻 𐎼 𐎽 𐎾 𐎿

ا ب پ د ر ه ز ح ط ی ک ل م ن و

۱۰ " د " و " ه " میباشد که در آن " آ " در می آید و حرف علت یا تدا را در ابتدای آن

𐎠 (ا) ا

𐎡 (ب) ب

𐎢 (پ) پ

در سوره درود در کتب دیگر

۲۵	ک	ک	۲۲	د	۲۰	۲۰	۲۰
<۲	ک		۳۲۲	د	۳۱	۳۱	۳۱
<<۲۲	ع	ع	<۳۱	ر	<<	<<	<<
<۲۲>	ک	ک	۳۲	ب	۳۱	۳۱	۳۱
<۳۳	گ	گ	۲۰۰	ف	۲۰	۲۰	۲۰
۲۲>	ع	ع	۳۱	ب	۳۱	۳۱	۳۱
>۲۰	ع	ع	۳۰	ن	۳۰	۳۰	۳۰
><۳	ع	ع	<<۳	ن	<<	<<	<<
۳۳۳۳	ت	ت	>۲۲۲	م	۲۲	۲۲	۲۲
۲۲۲>	ت	ت	۲۰۳	م	۲۰	۲۰	۲۰
۲۰۲	ط	ط	<<<	م	<<	<<	<<

شماره نشان های رسمی یا حرف تهی که کلمه در کتاب رسیده

شماره نشان - <۲>

بر سه (۲۲)

بسمه ماه ۱۹۶۲، ۱۹۶۳

۳۳۲۰ (در مرز)

عدد

۲	۲۲۲	۱۱	۴۹	۲۲	۳۲
۲-۲	۲۲۲	۱۵	۳۲۲	۲۵	۲۵

سلامت حاصل که برای راهی دیگر در دسترس

<->

سنگ نوشت یا کتیبه های هخامنشیان

کتیبه های از شاهان هخامنشی در همدان و کوه بیستون و آثار تخت جمشید و شوش یافته اند و ترجمه شده . از اینها قدیمترین کتیبه از آریارمنای بزرگ داریوش است آریارمنای (مرکب از کلمه آریا و رمنای مفهوم رامش دهنده نژاد آریا) برادر کمبوجیای اول بود چش پش پدرشان در جانب مغرب فارس کنونی بر بهره ای از خوزستان بنام انشان فرمانروا بود پس از درگذشت او کشورش دو بهره شد . بر بهره ای آریارمنای و بر بهره دیگر کمبوجیا فرمانروا شد و گویا هر دو خود را شاه بزرگ میخواندند زیرا بنا بر لوح تلامی که در سال ۱۹۲۰ در همدان پیدا شد و اکنون در موزه برلین است آریارمنای خود را شاه شاهان میخواند ترجمه عبارت لوح چنین است:

آریارمنا شاه بزرگ شاه شاهان شاه پارس پورچش پش شاه نوه هخامنش آریارمنا شاه میگوید این کشور پارس که من دارم اسپان خوب و مردان نیک دارد که اهورمزدا بمن بخشیده از یاری اهورمزدا من شاه این کشورم آریارمنا شاه میگوید اهورمزدا مرا یاری کند. زمان شاهی و وسعت کشور او معین نشنه و گرچه او خود را شاه شاهان خوانده ولی در حقیقت باید رئیس چندین قبیله و تیره های آریائی باشد. پس از آریارمنا پسرش ارشاما (از ارشا یا ارشن مفهوم جوانمرد و مناب معنی توانا یعنی جوانمرد توانا) شاه شد و باید با پسر عموش کوروش اول معاصر باشد از او نیز لوحی در همدان یافته اند به این عبارت :

اهورمزدا خدای بزرگ بزرگترین آیزدان مرا پادشاه کرد و او بمن زمین پارس بخشید که مردان نیک و اسپان خوب دارد از مهر بانی اهورمزدا این کشور از من است اهورمزدا مرا و خانمان مرا بیاید و این زمین را که من دارا هستم.

پیش از این از دو پادشاه نامبرده اطلاعاتی نداریم مگر اینکه در زمان داریوش بزرگ که فرزند زاده ارشاما بود ارشاما و پسرش وشتاسپا (پدر داریوش) رادر فرمان داریوش مییابیم یعنی داریوش شهنشاه و آنان رواساء بودند بلکه وشتاسپا در فرمان پسرش لشکر کشی میکرد چنانکه داریوش در سنگ نوشته بیستون میگوید :

وشتاسپا نام پدر من در پارتوا بود او را مردم رها کردند و با او دشمن شدند پس وشتاسپا با مردمیکه همراه داشت در جائی بنام و سپا از اینتس (بادشمنان) رزم نمود ارشاما در حیات داریوش از جهان در گذشت و پس از او وشتاسپا که بدیدن مقبره پسرش داریوش رفت و کارکنان مقبره که او را به طنابی بسته بالای کوه کشیدند اتفاقاً طناب گسیخت و وشتاسپا بر زمین افتاد و در گذشت بنا بر این دولوح نامبرده اگر ساختگی نباشند باید کسی از جنوب به شمال ایران برده است و کتیبه نویسی بزبان آریائی و خط میخی باید زودتر از زمان کوروش آغاز شده باشد ولی داریوش در کتیبه ای میگوید که من نخستین شاه هستم که بزبان آریائی فرمان دادم کتیبه نوشته بشود و خدا میداند مقصود او چه بوده یا اینکه الواح ارشاما و آریارمنا ساختگی هستند. کوروش نخستین پادشاهی هست (از سلسله هخامنشی) که شاهی خانواده اش را به شهنشاهی واقعی در آورد. پس از دو کتیبه های فوق کتیبه ای هست که از کوروش مییابند و بعد کتیبه بهستون یا بیستون و دیگر کتیبه ها که در آثار تخت جمشید و شوش تا کنون وجود دارند از جمله در کتیبه های استخر (تخت جمشید) کتیبه داریوش ، روی مجسمه پادشاه ، بردر کاخ درش سطر چنین حجاری شده :

خشیه ثیا ورزکا داریه واوش خشیه ثیا خشیه ثیا نام خشیه ثیا ده یونام وشتاسپهیا پوترا هخامنشیا هی به امام تجرم اکوناوش - داریوش شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پوروشناسپ هخامنشی او که این کاخ را بنا کرد .

بر روی جامه پادشاه در یک سطر :

داریه واوش خشیه ثیا ورزکا وشتاسپهیا پوترا هخامنشیا - داریوش شاه بزرگ پدر

وشتاسپ هخامنشی .

دریک سطر در هجده جا بر پنجره‌ها
اردستانا سنگینا داریه‌واوش خشیه‌تیا وثیی یا کرتا - پنجره سنگی را شهنشاه داریوش
در کاخ بنا کرد .

در بیست و چهار جاسطر در جنب دیوار کاخ سطر سیوم .

تئی داریه‌واوش خشیه‌تیا منا آ اورمزدا اپاستام پراتو هدا وئای بش بغای بش اتا
امام دهیوم آ اورمزدا پاتو هچادش یارا هچادراوگا ای امام دهیوم ماجه یا ماهاینه ما دش
ایارم ما دراوگا آی تا ادم یانم جدی یامی آورده زدم هدا وئای بش بغای بش آی تا مه‌ای
آ اورمزدا دتو هدا وئای بش بقخای بش :

گوید داریوش شاه بمن اورمزدا یاری بخشید باخانمان ایزدان و این کشورها اورمزدا
بپاید اذ دشمن اذسال بد (خشگسال) اذدروغ سوی این کشورها نه‌آید دشمن نه‌سال بد و نه
دروغ این است آرزوی من که خواستارم ای اورمزدا با ایزدان خانمان این (ازو) را بمن
بدهد اورمزدا با ایزدان خانمان (مقصود از ایزدان خانمان یا ایزدانیکه مرئی رنگه دارنده
خانواده شاهی تصور میشدند مترا و نا هیئت هستند) و در جانب راست این کتیبه چنین است .

تئی داریه‌واوش خشیه‌تیا یدی اوتا ماین یاهی هچانی ینا ما ترسم امام پارسم کارم
یادی بدی کارا پارسا یاتا اهاه تی‌هی‌یه دووش تم شی‌باتش اخشته‌هاوچی آ اورمزدا نراساتی
ای امام وئ - گوید داریه‌واوش اگر چنان می‌اندیشی که اذ دیگران (یعنی دشمنان) نمی‌ترسم
پس این مردم پارس را نگهداری کن اگر مردم پارس را نگهدار باشی پس شادی طولانی اورمزدا
بر این خانواده شاهی فرومی‌آورد .

کتیبه خشایارشا - تخت جمشید :

تئی خشایارشا خشیه‌تیا وشنا آ اورمزدا ما ام دووئم وسته دهیوم ادم اکونهوم وسی
انیس چی‌نای بی‌م کرت م اتا پارساتی یا ادم اکونهوم اتا مه‌ای تی یا پتا اکوناوش تی یاپتی کرت م
وینا‌ت ای تایی بی‌م اوه وئم وشنا آ اورمزداها اکوما - گوید خشایارشا شاه بهمهربانی اورمزدا
این تاق را برای همه کشور ساختم و دیگر بسی چیزهای نیو در همه جای پارس من و پدر من
کرده‌ایم این ساختمان نیک که می‌بینی همه از بخشش اورمزدا کرده شد .

بر دیوار پله‌کان در شمال تالا خشایارشا در ۳۰ سطر - سطر شماره سه

تئی خشایارشا خشیه‌تیا ووزکاتیا منا کرت م ادا اتا تیا مه‌ای اپد نزم کرت م او اوئم وشنا
اورمزداها اکونهوم امام اورمزدا پاتو هدا بغای بش اتا مه‌ای خشترم اتا تانی یا مه‌ای کرت م
گوید خشایارشا شاه بزرگ این آنچه من کرده‌ام اینجا و آنکه از من در جاهای
دورتر کرده شد اینها همه به بخشش اورمزدا کرده‌ام اورمزدا مرا بپاید با ایزدان مرا و شاهی
را و آنچه من کرده‌ام .

بر در جانب جنوب و مغرب کاخ داریوش در دوجا تکرار شده در یکی در ۱۸ سطر و در

دیگری در ۲۵ سطر - سطر ۳

تئی خشایارشا خشیه‌تیا ووزکا وشنا اورهیا مزداها اما هدا داریه‌واوش خشیه‌تیا

هی یه منا تپامام آاورمزدا پاتو هدانغای بش اتاتی یا مه‌ای کرتم اتاتی یا مه‌ای پتراداریه‌وادش
خشیه‌تیا کرتم اوش‌چی آاورمزدا پانو هدا بغای بش.
گوید خشایارشا شاه بزرگ بهمهربانی اورمزد این ساختمان را داریه‌واوش شاه
ساخت او که پدرمن بود مرا اورمزد بپاید با ایزدان (دیگر) و آنچه من ساختم و آنچه
پدرمن داریه‌واوش شاه ساخت است انها را اورمزد بپاید با ایزدان (دیگر)
برستون جانب شمال کاخ خشایارشا بر دلولوح ۱۹ سطر دارد و در عبارت آنها اختلافی نیست
ادم خشایارشا خشیه‌تیا و زرکا خشیه‌تیا یا تیا نام خشیه‌تیا و هیونام پروه زنا
نام خشیه‌تیا هی‌یا یا بومی‌ا و زرکا یا دورای‌ای داریه‌واوش خشیه‌تیا پوترا هخامنشیا .
من خشایارشا شاه بزرگ شاه‌شاهان شاه‌کشورهای پراز مردم شاه این بوم بزرگ
تا دور گسترده پور داریه‌واوش شاه هخامنشی .

کتیبه های نقش رستم

از داریوش بردیوار دخمه بر جانب چپ صورت پادشاه سطر چهارم .
تئی داریه وادش خشیه ثیا آ اورمز دایتا اوای نا ام بوم یه داو تسمت پسه وادم منا فرا برا
مام خشیه یاتی یم اکونوش ادم خشیه ثیا امی وشتا آ اورمز داها ادم شم گاتوا نی یاشادی یم تی یاشام
ادم ائه هم اوا اکونه وم پتامام کاما آها بیدی پتی منی باهی چی یا کریم اواد هی اواتی یا داریه و اووش
حشیه ثیا اداریا کارم دیدی تی یای منا گاتوم برنتی اودا خشنا سهی بش اداته ای اردا بهوتی
پارسیا مرتیا دورای ارشتش پراگمتا اداته ای اردا بهوتی پارسیا مرتیا دورای اپی هجا
پارسیا همرن پتی یا جتا .

گوید داریوش شاه اورمز داهر گاه دید بوم را در آشوب پس مر افراداد (برانگیخت و)
مر شاه کرد من شاه شدم به مهر بانی اورمز دا (واموردا) برجای شان بر نشاندم و آنچنانی که
(به مردم) فرمودم آنان بجا آوردند و خواهش مرا (عملی) کردند اگر می اندیشی که کشورهای
(تابع) من محدود هستند آنها را که شاه داریوش دارد پس به بین پیکرها را که تخت مرا
بر داشته اند آنگاه خواهی شناخت (وسعت شاهی مرا) و آنگاه خواهی دانست که نیزه مرد
پارسی به دور رسیده است و آنگاه خواهی دانست که مرد پارسی از پارس به (ممالک) دور رفته
رزم کرده است .

کتیبه از اردشیر سوم در ۲۶ سطر که سه بار تکرار شده است سطر دوم :
تئی ارته خسترا خشیه ثیا ورزکا خشیه ثیا خشیه ثیا نام خشیه ثیا دهیونام پرو زنا نام خشیه
ثیا اهی یا یابومی یا ادم ارته خسترا خشیه ثیا پوترا ارته خسترا داریه و اووش خشیه ثیا پوترا
ارته خسترا خشا یارشا خشیه ثیا پوترا خشا یارشا داریه و اووش خشیه ثیا پوترا داریه و اووش
وشتاسپه یا ناما پوترا وشتاسپه یا ارشاما ناما پوترا هخامنشی یا
شتی ارته خسترا خشیه ثیا ایم استه شنام اسنگه نام مام اپامام کرتا .
گوید اردشیر شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورهای پراز مردم شاه این بوم من اردشیر

شاه پور اردشیر داریوش شاه پور داریوش اردشیر شاه پور اردشیر خشایارشا شاه پور خشایارشا داریوش شاه پور داریوش وستاسپ نام پور وستاسپ ارشامانام پوره خامنشی .

گوید اردشیر شاه این پله گان سنگی ازمین است ومن ساخته ام .
کتیبه نهرسونر از داریوش بزرگ روی ستون نام داریوش کنده شده . دیگر هفت سطر بالا و ۱۲ سطر در حصه زمین سطر سیوم چنین است :

نتی داریا واوش خشیه ثیا دم پارسا امه ای هجا پارسامد رایم اگر بایم ادم نی یش تایم ام یووی یام کن تنه ای هجا پراوه ناما روتا تی یامدرای دنووتی ایی درباتی یا هجا پارسا ای تی پساوا اییم بووی یا اکانی .

گوید داریوش شاه من پارسی هستم از پارص به مصر فرمان دادم این جوی را کردند از پراوه نام رودانکه در مصر روان میشود سوی دریانکه از پارص میرود پس این جوی را کردند همه عبارت این کتیبه چنین میشود :

داریوش میگوید که پس از تسخیر مصر فرمان دادم که نهری از رود نیل حفر کنند و آبر را بدریای سفید برسانند و از جانب دیگر بدریای سرخ و از آنجا از دریای هند به خلیج فارس و بفرمان من کشتی ها عبور میکنند و به ایران میرسند و این کار چنانکه خواستم به پایان رسید .
کتیبه داریوش روی سنگی سیاه درده مغان یا مغان است و نیز به کوه الوند (همدان) سه لوح دارد که همه آنها گنج نامه مینامند یکی از آن بفرمان داریوش بزرگ حجاری شده بیست سطر دارد و لوح دوم از خشایارشا در بیست سطر است و لوح سیوم خوانده نمیشود .

کتیبه وان از خشایارشا است: بیست و هفت سطر دارد و عبارت آن چنین است در بند سیوم
نتی خشایارشا خشیه ثیا داریوش خشیه ثیا هیامنا پتاها ووشنه آاورمزداها وسی تی یا نای بم اکوناوش اتا اما استانم هاونی یش تایه کنی تنه ای یانای دیم نه ای نیشتام اکوناوش یسه و ادم نی یش تایم ام دیم نیش ته نای مام آاورمزدا پا توهدا بغای یش اتامه ای خشترم اتاتی
ته ای کرتم

گوید خشایارشا شاه داریوش شاه او که پدر من بود او به مهربانی اورمزد بسیار آنچه زیبا بود ساخت و این استا (ن) را او فرمان داد که کنند از آنجا که او نوشته ای نه نوشت کرده بود پس من فرمودم این نوشته را بنوشته مرا اورمزد نگهدارد با یزدان و نیز شاهی من و آنچه من کرده ام .

کتیبه همدان ، از اردشیر دوم . بر پایه ستون در حوالی همدان پیدا شده و اکنون در موزه لندن است پس از نام و لقب و نسب چنین گوید :

امام ایه دانه وشنا آ اورمزداها انا هیتا یا انا متریا اکونام مام آاورمزدا انا هیتا اتامترا مام اتامه ای خشترم اتا ام تی یا اکونه وم (پاتر)
یعنی این کاخ به مهربانی اورمزد و ناهید و مهر ساخته ام مرا اورمزد و ناهید و مهر مرا و شاهی مرا و این آنچه کرده ام نگهدارند .

گذشته بر کتیبه ها مهر و سنگ ترازو و کاسه و کوزه و غیره پیدا شده اند که اکنون

بیشتر از آنها خارج از ایران درموزه‌های اروپا میباشند از جمله :

(۱) مهرنگین داریوش بزرگ روی آن چنین حکاکی شده ادم داریه‌واوش خشیه ثیامن داریوش شاه

(۲) مهرنگین اشگ روی آن چنین حکاکی شده ارشکاناما اتیا باوشناعی یا

پوترا اشگ نام او که باوشنا را پوراست

خشیارشا

(۳) خشیارشا

(۴) سنگ ترازو که کرشه مینامیدند ادم داریه‌واوش خشیه ثیا

وزرکا وستا سپه‌یا پوترا

هخامنشیامن داریوش شاه

بزرگ پوروستاسپ هخامنشی

خشیارشا خشیه‌ثیا ورز کایه

(۵) کاسه

خشیارشا شاه بزرگ

(۶) کاسه از اردشیر

تاکنون نوشته‌های عصر هخامنشی به کتیبه‌ها و خشته‌ها و کاسه و نگین و غیره محدود است و آینده آستن تاروزگار و حضریات چه بزاند چونکه رسم تحریر کنونی به زبان هخامنشی و اوستائی موزون نیست بنابراین الفاظ زبانهای نامبرده را نمی‌شود چنان نوشت که خواننده بتواند درست تلفظ کند با وجود نگارنده کوشیده است که در خواندن اشتباه کمتر بشود ولی احساس میکنم که از خواندن برخی الفاظ خودم قاصر و عاجزم در ترجمه نیز کوشیده‌ام که لفظ به لفظ ترجمه بشود مگر بعضی جا .

برای توضیح عبارت الفاظ پس و پیش و کم و بیش شده‌اند مثلا لفظ پروزنا نام که از کلمه پروزنا نام بمعنی پراز جانداران است ایران پر جمعیت ترجمه شده حرف تایاتها اکنون به تایاتایا می‌یایا مبدل میشود چون زیر :

متها - مهر - مس

اوتها - اوئا یا اوتا

بتها - یثایثا

ارته خشتهها - ارته خشتهها یا اکنون اردشیر ولی «تهای» باستانی اکنون در دوصدا باید خوانده شود چون اوتها به اوتها دیگر حرف گها میباشد که اکنون به غ باید مبدل شود چون بگها به بغا و این حروف آمیخته به دوصدا را اکنون ایرانی ندارد و بلکه نمیتواند درست تلفظ کند. اینکه ایرانیان باستانی چگونه میخواندند از آن اطلاع نداریم نگارنده اینگونه حروف را مثل «اوتها» راجائی اوئا و جائی اوتا نگاشته‌ام حرف زده یا صحیح را که در آخر کلمه می‌آید اگر بخوایم متحرك بخوانیم باید حرف گویا یعنی علت آن بیافزایم چون نام به نامه یا ناما و در برخی الفاظ که آخر آن باید فتحه اضافه شود چون خشیه

ثیه حرفه افزوده‌ام فرابری - کامه - آهه - ده یاوه - اداریه - مرتی‌یه - تی‌یه که در حقیقت آخرین الفاظ فتحه باید اضافه بشود دیگر الفاظی مانند لفظ اکوناوش که خواننده ممکن است آنرا اکونه وش بخواند ولی تلفظ ناوش باید چون تاو میباشد که حروف لاتن **Tau** نوشته میشود دیگرینای بش چون ای به‌اضافه‌ش و همچنین دورای واده‌تای چون جای ووی باید خوانده شود لفظ پتی یا‌یاشا به‌حروف میخی :

پ - ت - ی - آ - ش - ا و به‌حروف **Patiyaisha** میشود در این شکی نیست که الفبای کنونی ایرانی که اصلاحی برخط کوفی است برای نوشتن فارسی باستانی که سهل‌است برای فارسی کنونی نیز ناقص است و باید اصلاح شود و حروف گویا (علت) بر آن افزوده گردد . در الفبای اوستائی سیزده حروف مختلف هستند در صورتیکه به ایرانی کنونی از سه بیشتر نمیباشند میز از ملکم خان چندین سال پیش اصلاحی نمود بلکه کتابی در رسم الخط جدید خود به‌طبع رسانید ولی کسی به آن توجه نکرد و پس از او دیگران نیز اصلاحی نمودند و بعضی خواستند به تقلید از ترکان (ترکیه) رسم الخط لاتین را قبول کنند ولی هیچ قبول عموم مردم نشد . مرحوم سید محمدعلی داعی‌الاسلام در فرهنگ‌گی که بنام فرهنگ نظام به‌طبع رسانید بر حروف ایرانی برخی از حروف علت اوستائی را افزود که تلفظ کلمه واضح‌تر گردد. همین ترتیب بهترین اصلاحی است که بر رسم الخط کنونی میتوان کرد .

قاموسی کامل نیز به زبان ایرانی کنونی در دست نداریم. آنچه طبع شده‌اند ، نقصی‌دارا می‌باشند . در لهجه اوستائی و هخامنشی پیشوند و پسوند زیاد هستند که به افزودن آنها به ریشه یا اصل کلمه مفهوم دیگر در می‌آید و همچنین همه زبانهای اروپائی میباشند و الفاظ بیشمار در آن زبانها به افزودن پسوند و یا پیشوند به معانی مختلف در آمده‌اند و اینکار در فارسی کنونی نیز میتوان کرد یعنی نه تنها پیشوند و پسوند اوستائی و فارسی و هخامنشی بلکه ترجمه پیشوند و پسوند زبانهای اروپائی را نیز بفارسی کرده لغات کنونی را به‌ده بلکه پنجاه بار میتوان افزود برای نمونه پیشوند و پسوند زیر میباشند :

ریشه	لغظ	معنی
Gain		رو
Sfe		ایست
Spas		بین
Mar	Smar	مر - شمر
Thrus	Tuthruye	تغذی - غذا
Druj	Druzaiti	اودروغ است - میفریبید
Nas	Nasyeiti	ناپدید شود
Ruch	Raochayeiti	می‌فروزاند - روشن میکند
Rich	Irenakhti	میگذارد - می‌هد
Kar	Kerenaoti	میکند - میسازد

Ap	Afente . Apente	می‌رسد - مییابد
Garw	Gerewnaiti	میگیرد
Bar	Baraiti	برمیدارد - میبرد
Khshi	Khshyeiti	شامی میکند
Bu	Bavaiti	باشد
Ish	Ishaiti	خواهد - جوید
Vis	Visaiti	میشود - شود
Nas	Nhshyeiti	قانی شود . ناپدید گردد
Thra	Thrayeinti	پروراند - پاید - حمایت کند
Tap	Tapayeiti	تابد - گرم کند - تپد
Pat	Apatayen	افتد - پرواز کند - پررود
Rish	Raeshyat	زخمی کند - ریش کند
Zu		رازی - نفرین - خواندن روزه ؟ -
Vaen		دیدن - بین
Yaz	Yazmaid	پرستیدن - نماز بردن - ستودن
Jas	Jasaiti	آمد
Jiv		زیستن
Chish		آموختن
Char		کردن - چریدن - رفتن
Hvar		خوردن
Az		ازپیش بردن - راندن چیره شدن
Yas		جستجو - خواهش
Pae		پختن
Van		پیروزشدن
Thwar		تراشیدن - ساختن
Ram		رامش - خرم (خور - رم)
Miz		شاشیدن
Vash Vach		بخشیدن - واژه
Vis		شدن
Yud		بزبان سنسکرت Guah رزمیدن - حنکیدن
Zam } Za }		زادان - زائیدن
Varz		ویرزیدن

Bud } Vid }		دانستن - تمیز دادن
Taurv		بر انداختن
Var		پوشیدن
Par		رفتن - رو
Dar		داشتن - سخت گرفتن
Hakhsh		وادار کردن - تحريك عنوان
Pa	Paiti	حفظ کردن - پائیدن - نگه داشتن
I	(Aciti - yeinti)	رفتن
Stu	Staoiti	ستودن
Jan	Jalnti	کشتن - زدن
Vas	Vashti	خواستن - خواهش نمودن
Ah		بود Aha بودن - شدن
Kar	Kerenaويتي	کردن
Sru	Surunaويتي	شنیدن
Ash	Ashnaويتي	یافتن - رسیدن
Tan		تنبیدن
In		کریزاندن
Ap		رسیدن - یافتن
Ghzhazhar		روان شدن
Har		حفظ کردن - پائیدن
Fri	Frinami	مهرورزیدن - دوست داشتن
Var	Verente	برگزیدن
Car	Gerente	آوازه خواندن - نغمه
Dvis		نفرت - دشمنی
Rud		بالیدن
Darsh		دیدن
Da		دادن - خریدن - ساختن
Kan		عشق - دوستی
Tu		توانائی
Dar		گرفت - قبضه تصرف
Yat		کوشش - مشقت
Han		بدست آوردن - تحصیل

Bar		تحمل - برداشت
Man		اندیشیدن - هنیدن
Di		سنجش - دیدن
Rud		بازداشت - مانع
Sach		آموختن - توانستن
Ar		بلندشدن - برخاستن - رفتن
Vraz		گرایش - گرائیدن
Garw	Gcrepta	گرفت - تسلط
Drunj	Drukhta	فریب - دروغ
Thanj	Thakhta	برکشیدن
Band	Basta	بستن
Tas	Tashta	بریدن - صورت دادن
Sia	Stata	ایستادن
Shna		شوئیدن . شنا پائیدن

Star	Frastereta	تنیدن - پهن شدن
Gram	Granta	خشم
Dru	Druta	به‌هندی دورنا - دویدن
Par	Perena	پر کردن
Ji	Jijisa	چیره شدن - پیروشدن
Khshnu	Chikshnusha	خشنود شدن - خشنودن
Shna	Zikshnaesha	آشناشدن
Dab	Diwzha	فریبیدن
Darz	Dideresha	استوار نمودن - سخت شدن
Manj	Mimaghza	بزرگ کردن

ریشه‌های مکرر یا دوگانه

Tash	Tatasha	ساخت - صورت داد
Da	Datata	آفریدی
Dars	Dadaresa	دیده‌شد - دید
Kar	Chakarare	ساختند
Varz	Vaverezoi	ورزید
Garw	Jagaurva	درک کردم - یافتم
Dvish	Dedvaesha	نفرت کردم - دشمن شدم

Di	Didaya	اودید
Tu	Tutava	اومیتوانست
Ah	Aeaha	او بود
I	Yaesha (Iyaesha)	
Rith	Iririthare	انان دروغ گفتند
Sru	Susruye	شنیدم
Gam	Jaghmyam	می آمدم
Kan	Chakhnare	خواستند
Yat		
Bar	Bawrare	(بار) برداشتنند .

پیشوند

A.	بمنهوم - به هوی	Ayanta	
A.	نهی	Anamaka	بی نام
Ava	زیر		
Uz. us. ud	رو زیر		
U.		(Avestahu)uchitra	خوش نژاد
Upa	به	Upagatha	
An	نهی	Anahita	ناهدید
Anu	با - همراه	Anushiya	سراسر - پیرو - همراه
Apa	دور	Apatara	دور تو
Atiy	انسو		
Upairy	رو - بالا		
Apiy	بر - رد - هنوز	Apiy maiyantiy as chiy	هنوز از من دینگر چیزها
Paru	پر - بسیار		
Patiy	بی	Patiykara	بیمگر
Para	فرا	Parabara	فرا برد
Fra	فرا	Fraiban	فرمان
Ni	پائین - زیر		
Biy	بیرون - دور		
Ham	با هم - هم	Hama pita	آریک پدر - هم پدر
Dush, duz	دش - بد		
Nij	خارج - دور		
Pariy	اطراف		

پیشوندهائیکه چون با فعل بعضی را ترکیب میدهند

Niy+Ar		Nirasaty
Para+Idiy	Paraidiy	برد
Han+Gamata	Hangamata	باهم شدن - انجمن شدن
Para+Rasa	Pararasam	آمد - فرارسید
Ma+Apagaudaya		نهپوشانی - پنهان نکنی
Niy+Ashadayam		نشانه شد - استوار گشت
Hama+Darayaiy		هم دارنده شد - جمع‌المال گشت
Ava+Janiya		آنها را بزن (بکش)
Para+Bartam		فرا آوردم - فرا بردم - فرا برد
Patiy+Abaram		مرده شد

(PRIMARY)

پسوند ابتدائی

A-		Gausha	گوش (شنوا)
An-	آن	Arshan	مرد
Ana		Draujana	دروغیدن
		Hamrana	جنگیدن
Ah		Raochah	روز
I		Baji	باج
Ish hadish			جای نشستن - جای ماندن
U paru			پر
Aura aaura			اهورا
Ka ushka			(جای) خشک
Ta basta, kara			بسته - کرده
Tar	{	Jatar, jantar	زننده - کشنده
		Pitar	پدر
Tah rautah			رود
Ti shiyati			شادی
Tu,thu gathu			گاه
Thra khshathra			خشترا
Na haina			سیاه

Nah farnah	فر	vinda farnah	ویندا فرنا
Man Asman			آسمان
Yu dahyu			(کشور) دهیو
Uva haruva			همه - هر
Ra Thukbra			(سرخ) سخره
Shiya hakha mani shiya			(هخامنشی) هخامنشیا
Thiyu shiyu mar shiyu			مرده - در حال مرگ
(Secondary)			پسوندهای فرعی
Ana - varkana			گرگان گرگ
Ka bandaka			(بنده) بندک
Ra Ahura aura			اهورا
Ara apara apatara			بس - دیگر
I hara hvati		hara = آب + vati	(دارنده‌ی آب)
In vithin			شاهی
Ishta mathishta			مهیست - بهترین - بزرگترین
Tama fratama			نخست
Far		فرا	
Ma Navama			نهم
Ya, iya hashiya			(از Hat) داشت
Yah vahyah	ده‌تر - بهتر	Vahyaz data	به‌زاد
Vat - Vat Hara uvati		(Harah = آب + Vat)	(دارنده‌ی آب = دارنده)
			هیلمند هیرمند

الفاظ مرکب

Khshtra Pavana	شهربان - شتراب - شتریان
Asa Bari	سوار - اسوار
Uva Marshyus	به‌زخمی که از خود اورسید مرد خود مرد
Matar Swasar	خاله - خواهر مادر
Matar Brata	خالو - برادر مادر
Veda Vid	دانسته - داننده دیدا
Patr Ghana	پدرکش
Ariya Chithra	آریا نژاد
U barta	خوشی برداشته

Thura Vabara	بهار- توانا
U Martiya	خوش مرد - مرد خوب
Tigra Khauda	دارنده کلاه مخروطی
Hama Pitar	هم پدر - پدرهمه
Khshya Arshan	خشایارشا - شاه مردان
Paru Jana	پر جمعیت پراز مردم
Yazata Haena	سپاه ایزدان
Akshhata	ناخسته - فعال
An a Hita	بی لکه - بدون عیب
Dush Yara	سال بد - خشکسال
Dush Mana	دشمن
Fra - Tarta	فرا تر - فرا رفته
Vispa Veret	(متوجه) همه سو

صرف

مانند سنسکرت و اوستا در فارسی هخامنشی اسم و ضمیر و فعل صرف میشوند و سه جنس مذکر و مونث و خنثی دارد و سه عدد مفرد و تثنیه و جمع و در هفت حالت بمفهوم مختلف درمیآید ولی بسبب کمی نوشته هخامنشی الفاظ برای همه حالت و جنس و عدد تاکنون بدست نیامده و بهمان اندازه ای که با در دست هست باید توضیح بدهیم .

اسم

		مرد - پارس - کرشه (نام و آن) گوش - دست	
فاعلیت - حالت اول	Nominative martiya	مرد	
مفعول به	Martiyam	مرد را	
I. حالت اضافت	مرتیی یا	از مرد - مال مرد	Martiyahya
Ab حالت مفعول منه	پارسا	از مرد	Parsa
Loc حالت مفعول فی	پارسی	(در) مرد	Parsaii
Ln حالت مفعول مبه	پارسا	بامرد (بوسیله مرد)	Parsa
Voc حالت ندا	مرتیی یا	ای مرد	Parsa

تثنیه

N A	مفعول به و فاعلی	Karsha
Ab	مفعول منه . مفعول عنه	Dastaihiya
I		

جمع

N.	فَاعِلِي	مَرْتِي بَه	Martiya
A.	مَفْعُول بَه	بِگَاہَا	Bagaha
G.	اَضَافَت	مَرْتِي يَانَام	Martiyanam
L	مَفْعُول فِيه	مَادَاي شُودَا	Madai shuva
/	مَفْعُول مَعَه	مَرْتِي ياي بِش	Marti yai bish

خَنَشِي يَا بِيْمَطَرَف

مفرد	N.ac.	ہمہ رنم	Hamaranam
جمع	N.ac	ہمہ رنا	Hamarana
حرف آنہائیکہ آخر حرف شان ی یا ای میباشد چون فرورتی اوفرشتی			
مفرد	N.	فرورتش	Fravartish
	A	فرورتم	Fravartim
	L	اوفرستا	Ufrashta
	G	فرورتش	Fravartaish (Chishpaish)

اسمائیکہ آخر حرف یا (او) میباشد چون بابیرو

N.	Babirush dahyaush
A.	Babirum dahyaum
G.	Kuraush
Ac.	Babiraush
L.	Babirauva
	Dahyauva
	Gathava
N. جمع	Dahyava
G	Dahyunam

اسم صفت

در کتیبه معدودی ذکر شده اند از جمله :

Rasta
Vazarka
Visa (vispa)
Vispa zana

راست
بزرگ
ہمہ
ہمہ مردم

Zura kara	زورکار
Hama	هم
Hamithriya	مخالف - دشمن
Hasiya (haithya)	راست

اعداد

Aiwa	يك
Fratama	يكم - نخستين
Navama	نهم
Thritiya	سيوم
Duvitiya	دوم
ظرف مکان و زمان	(Adverb) اسم ظرف
Gathu	گاه
Katnunum	کنون
Para	پس از آن
Bardiyam adana	Avapara بنا بران - در آن نزدیکی
Paruviya	Hyaparanam
Tiya آن	او که بردیای در گذشته رامی شناخت
Yava	از پارین
Ma raucha	از نخست
Upa gathu	Tyabardiya avajata
Paruvam	که بردیه کشته شده
Duraiy } Dura }	تا وقتیکه
Paruviyata	نه روز
Thakata	بر گاه
Aparam	از پیش - پارین
Duvaishtam	دور
Ida	از قدیم - پارینه
Avada	پایان
Apataram	پس از آن
Yatha	دوباره
Ada	اینجا
	آنسو - آنجا
	بیرون - خارج - دور از - دورتر
	چنان - کی چونکه آن - برای اینکه
	آننگاه

Adakaiy	آنکاه - آنکاه که
Apiy	بر - بالا - هنوز
Avatha	پس - چنبن
Avapara	به همراه - پیش از آن - پس
Ud us uz. (Conjunction)	بر - بالا - برافتاد
Uta	اووات عطف یا پیوست
Cha	نیز - و
Aivam	چه
Ava	تنها - یگانه
Yata	چنبن
Yadiy	تاکه - زمانیکه - درزمانیکه
Matya	اگر - زمانیکه
	نه - مبادا - نه آن

Pronouns ضمائر شخصی

چنانچه مکرر اشاره شد نوشته عصره خامنشی تاکنون به اندازه ای کم در دست داریم که الفاظ برای دستوری که درست از آن زبان آگاه شویم پیدا نمیشوند بنابراین به همانکه هست باید قانع شد . ضمیر متکلم مفرد (یگانه)

N.	ادم	من	Vayam	ما
Ae	ماف	مرا		
Loc.	مهای	بر-یا درمن		
Gen.	منا	ازمن	Arakham	ازما
Ahl.	ما.مه	بامن		

مخاطب مفرد (یگانه)

N.	تو و م	Tuvam
Ac.	تو و ام	Thuvam
Loc.	مفعول فیه	ته ای

غائب مفرد (یگانه)

N.	هاو	Hauv
Gen.	اضافی	Avahya
Acc.	مفعول به	اوم

ضمیر غایب جمع

Nom.	فاعلی	اوای
Gen.	اضافی	اوایشام

موقع ضمائر در فارسی هخامنشی تقریباً مانند فارسی کنونی بود چون :

اوه ادم په تی پدم اکونه وم آنرا من جایش کردم
 اوئا ائها ادم بردیه امی پس گفت که من بردیه هستم
 پساوا ادم کارم مشکاو وا او اکنم پس من سپاه را برب کلک سوار کردم
 تووم کاخسه ئیاهی یه اپرم آهی ای تو که شاه پس از من میشوی
 یدی امم دپییم وای ناهی اگر این نبشته را ببینی
 هاو خشیه ئیا ایوا او شاه شد

در برخی جمله اختلاف نیز به نظر میرسد :

پسا وادش اورمز دامنا دسته یا اکوناوش (Akunaush). پس آنانرا اورمز در دست من کرد (یعنی مطیع نمود)

ضمیر پیوسته - مذکر

Acc.	مفعول به	ثم (Shim)	خشترم شم ادبینم - شاهی او را گرفتم
Dat.	مفعول الیه	شهای (Shaiy)	اوانشای ائهم چنین به او گفتم
Gen.	اضافی	شام (Sham)	تیداش گاوماته هی بهمگوش ادینا آنها را که گاومات او مگوش بود بگرفت
Acc.	مفعول به	شش	هی به شام متشته ائه - از آنها مهمترین بود اوده شش از میا پتی اکونه وم - انجا آنها را بردار کرد

ضمیر اشاره مفرد

Aita.	این	این شاهی که گوماتا
Ana.	این - آن	هدا آنا پارسا کارا - با آن سپاه پارس
Avam. (Acc. به)		اوم کارم جدی - آن مردم را بزن
Avahya		اوهیا کمبوجی یه یا - آن کمبوجیا را

جمع

Nom.	مذکر حالت فاعلی	Avaiy	اوای مادوستایی یا - آنها را دوست نباش
Acc.	مذکر مفعول به	Avaiy	اویشام اوانه ای استی کرتم - از آنان نشده بود کاری
Gen.	اضافی	Avaisham	اویشام

Iyam	ایم	این
Di(Dim)	مونث	آن دم دی
Shi	شی	اورا - آن را
Hauv	هاو	این - او

Kaschiy کس چی چه - چون { کسچی نه ای ادرشناوش چشمچی شش تنه ای
 کسی جرأت نداشت که چیزی بگوید
 آن پس چی اورمزدا پاتو - آن چیزها را اورمزدا بیاید

Ka. ke کا - که
 Kas. Chiy کس چی

اسمای موصوله

مؤنث	مذکر
تی یا م	Aee. - حالت مفعولی - تی یم
تیا	Nom. - حالت فاعلی - تیا ی
تیا ی شام	Gen. - اضافی تیا ی شام

اعداد (شماره)

Aiva	} ۱	
Fratama		
Du vitiya	۲	
Thritiya	۳	
Navama	۹	نهمین

اسمای مکان و زمان

گاتو (Gathu) گاه
 کانونم - کنون
 پرا - یار - چون پارسال
 پرنام - (Paranam) پرن - پیش
 په رو وی یا - (Paruviya) پارین - پری - پریروز
 دیه (Diya) دی - دیروز - دوش
 یاوا (Yava) تا زمانیکه
 امه روچا (Imaraucha) امروز

ابه گاتو (Upa Gathu) بگاہ
 په رو وم (Paruvam) پارین - پیش از آن

دورای (Duraiy)
 دورا (Dura)
 دور

په رووی تپه (Paruviyata) از زمان دراز - هچا پرووی تپه اماخم تاومه آهه : از زمان
 دراز در دو دمان ما بود

ته که ته	(Thakata)	نزدیک به پایان
اپه رم	(Aparam)	پس از این
دو وایشتم	(Duvaishitam)	دیر زمان - دراز
ادا	(Ida)	اینجا
اوادا	(Avada)	آنجا
اپه ترم	(Apataram)	جای دیگر
یاتا	(Yata)	تاکه
ادا	(Ada)	آنگاه پس
اده که ای	(Adakaiy)	آنگاه
ابی	(Apiy)	هنوز - بر
اوئا	(Avatha)	آنگاه - چنین
اوه پرا	(Avapara)	پیش از آن
او - اش	(Ud - us)	بر
ترد	(Thard)	سال - فصل پائیز

واژه های زیر نیز از چنین اسما شمرده میشوند :

نه ای - نه		
ما - نه		
اتی - انسو		
چیتا - تا زمانیکه - گاهیکه		
تره دریا	(Taradarya)	آنسوی آب - به عربی ماوراءالنهر
یثا	(Yatha)	چونکه
پساوه	(Pasa - ava)	پس از آن
درشم	(Darsham)	نیرو - توانائی - جرات
آبش	(Abish)	از آن
ازدا	(Azda)	دانسته
اپا	(Upa)	بسوی

حروف جر

آندر - اندر - ادی (Adiy) در - انا (Ana) همراه ایی (Abiy)
 بر - برخلاف - آیهری (Upariy) روی - بر - بالا - به تی (Patiy) بر تیش
 (Patish) سوی - عکس پرا (Para) پیش پری (Pariy) اطراف
 درباره - پسه (Pasa) پس - پشت - هچا (Hacha) ازهدا (Hada) با - انا (Ana)
 همراه - ازروی - انو (Anu) همراه - پس

واژه پیوند یا ادوات عطف

اتا - و -

چا (Cha) چه

ایوم (Aivam) هر دو - هم

اوه (Ava) تاکه

یاتا (Yata) تاکه

یدی - یدی به (Yadiya) اگر

ماتیه (Matya) مبادا - مگر که

افعال

زبان هخامنشیان بازبان اوستا و سنسکرت و دیگر زبانهای آریائی از یک ریشه واصل یعنی همان زبان هند آریائی است و بنابراین افعال سنگ نوشت هخامنشی باید طبق زبان اوستا یا سنسکرت تصریف شود و چونکه الفاظ سنگ نوشت بسیار کم هستند جای خالی را باید بزبان اوستا یا سنسکرت پر کرد ولی باید در نظر داشت در لهجه ایرانیان خاور یعنی خراسان و شمال افغانستان کنونی و آریای هند و آریای جنوب ایران و شمال ایران طبیعتاً باید اختلاف و امتیاز نیز باشد و هر یک از آنها با بومیهایی که آمیزش کرده اند الفاظ زبان از آنها گرفته اند و داده اند و بنابراین نمیتوان گفت که همه الفاظ اوستا با همه الفاظ سنسکرت یکانه هستند و با همه الفاظ ایرانی هخامنشی آن دوزبان یکی میباشند. فارسی و مادائی با اقوام آشور و بابل همسایه شده و چونکه کشاورز و چادر نشین بودند ادبیات شمال محدود بود بلکه ممکن است مانند قریش اکثر آنان بیسواد بودند و از اینرو بایستی در نفوذ ادبی آشور و بابل و بعد یونان و مصر در آینه و در نتیجه می بینیم که الفبای میخی هخامنشی از آشور و بابل گرفته شده و پس از چندی چون پهلوی جای فارسی هخامنشی را گرفت بسیاری از الفاظ آرامی را بگرفت و اکنون می یابیم که زبان پهلوی چنانکه زبان کنونی فارس از عربی پر است از این الفاظ پر بود یعنی عبارت پهلوی گاهی در صد پنجاه الفاظ آرامی دارد و هر چه عقب تر میرویم می بینیم که نفوذ زبان سامی و آرامی در پهلوی بیشتر است و نمیتوان تعیین کرد که مادائی و فارسیها چه اندازه از زبانهای غیر ایرانی گرفته و بر طبق دستور زبان خود تصریف کرده اند و تغییر داده اند و میتوانیم بگوئیم

که ذخیره زبان باستانی ایران را اگر تمام و کمال داشتیم همه الفاظ آنرا فارسی و آریایی نمی یافتیم. مقصود این است نمیتوانم بگوئیم که زبان هخامنشیان از اول تا آخر به منسکرت یا اوستا یکسان بوده و اینکه ایران شناسان اروپا کوشیده اند که همه الفاظ سنگ نوشت را هم ریشه با منسکرت و اوستا ثابت بکنند خدایمیداند تا چه اندازه بر صواب بوده اند. آنچه محقق است این است که زبان هخامنشیان در عصر خودشان به اندازه ای باستانی شده و محدود به طبقه اعیان و دربار بود و به نبشته رسمی و دینی و فرمانهای شاهی محدود و در همان زمان زبانی که بازاری و عمومی بود. بیشتر انتشار داشت و این زبان بسبب پیوستگی با بومیهای واقوام تابع سامی نژاد پدید شد و پس از برافتادن شاهی هخامنشیان در عصر اشکانیان زبان درباری و رسمی و چندی بعد دینی نیز گشت و در عصر ساسانیان به اوج ترقی رسید و پس از غلبه عرب تا ۸۰۰ بلکه ۹۰۰ میلادی در ایران نوشته و خوانده میشد از جمله افعال سنگ نوشت از قرار زیر میباشند:

دخلاه = بود - جن = بز (زدن) - کن = بکن (کندن)

ضمیر متکلم

فارسی هخامنشی

مفرد جمع

امی و منم ایهی - مائیم

ضمیر مخاطب

اهی - توئی استه - شمائید

ضمیر عایب

استی - اوست انتی - ایشانند مثال :

ادم خشایه تیه امی من شاه هستم (یاشدم)

توم گاهیه اهرم اهی تو که پس از من هستی (شوی)

فعل جن - زدن - کشتن

اوم بردیم اداجه آن بردیا را کشت

کارهیا نه ای ازدا ابواتیا بردیه اوه جته مردم نه آگاه شدند که بردیه کشته شده

تی یم مگوم اوجه ئم آن مغ را کشتم

اتاشم او اجه نن آن را کشتند

ادم کارم تی یم مادم جتا آن مردم مادرا بکشید

کاراهیه منا اوم کار کم تی یم م متریم اجن سپاهیکه بودند از من آن سپاه را که دشمن

بودند کشتند

اوم جدی اورا بکش

هر بایم فراجهم زبان را بریدم
 اورمزد ته ای جتا بیا اورمزد ترا بکشد
 فعل بو به فارسی کنونی بود چون
 پس او خشایه تیه ابوم پس از آنکه شاه شدم (بودم)
 هر متریا ابهون دشمن شدند
 ته ای تاوما وسی بی یا تخمه تو بسیار باشد
 او ته ای اردا بهوتی آنگاه تودا نامیشوی
 فعل کن مصدر کن تنه ای کردن
 ایهدنه تیا گاوماته هیبه بگوش وی یه کن پرستش گاهیکه گاومات مغ بر کند
 ایم یودی یا اکانی این جوی کنده شود
 امای پتیکره منای دش دی کن اهی این پیکرها رانه بکنی (خراب کنی)
 فعل پا - پائیدن - حفظ کردن
 امام ده یایوم (Dabhyau) اورمزد ا پاتو - این کشورها را اورمزد بیاید
 هجا دراوگه ورشم پتی یاوا از دروغ سخت خود را بیا
 امام پارسم کارم پادی این مردم پارسی را پاینده دار
 یدی کاره پارسا پاته اگر مردم پارس پاینده شوند (محفوظ گردند)
 فعل دا آفریدن ساختن
 هاوداریه وادم (Daryavaum) خشترم ادا او که به داریوش شاهی داد (ساخت)
 فعل دا دادن
 آتیه مه ای اورمزد ا دواتو این بمن اورمزد دهاد (بدهد)
 فعل گرب گرفتن گر
 فرورتش اگر بی ته انه یه ته فرورتش گرفته آورده شد
 هاواگر بایه ته او بگرفت
 یایی روم اگر بایم بابل را بگرفتم
 اوواجی یه اوم مرتی یم اگر باین خوزستانها آن مرد را بگرفتند
 تی یم سام منش تام اگر بایه از آنان مهترین را بگرفت
 محل مست بگریخت (Muth)
 ده یزواته هداکمنای بش اسبازی بش اموئه ده یزداد با کمی از سوارها بگریخت
 فعل یم - یافتن - یازدن - (ورتصرف بصورت ایسته درمی آید)
 یساوه گاوماته اوینه کمبوجیم اتا یارسم اتا انیه و میاوه هاد السینه پس گاومات
 گرفت از کمبوجیه و پارسائی و دیگر کشورها را او بازید (بگرفت)
 فعل ار - رسیدن - رفتن - آمدن
 یاتا اوم ارسم تا که من رسیدم

یتا ارمی نم خراسه هر گاه به ارمستان فراسیدم
دوویستم شی باتش اورمزدا نی رساتی تازمان درازشادی را اورمزدا برساند
فعل اداکنم - نهادن - نهادم

مشکاو و اداکنم برشکیزه ها نهادم (بر کلک نهادم)
فعل اوه یه - یاری خواستن (به پیوست واژه پتی)
ادم اورمزدام پتی اوه یای من ازا اورمزدا یاری خواستم
فعل ازدا - دانسته شده - معروف

کارهیا نه ای ازدا مردم ندانسته بودند
فعل ای - آید به پیوست آ - آتی - آپی - آبی - آپری - نچ - پتی - پره
اما دهیا و هتی یا منا پتی آیه شن این کشورها به من بیامند (تسلیم شدند)
امادهیا و همنانا داتا آپری آیین این کشورها به داد (آئین) من می آیند (تسلیم هستند)
پر آیی ته - برو (صیغه امر)

اوئشه ای ائه هم پر ای دی به او گفتم برو
یتانه ای اپایم هنوز نیامده بودم
آیش هدا کارا آمد بامردم

دوه پر اتی یا اش به انسو آمد (رفت)
ادم نچ اییم هچا بابی روش من آمدم به بابل
فعل اش - فرستادن - فرستد به پیوست فرا
ادم فرایشیم من فرستادم

وه یزدا ته فرایشیه ده یزدا د فرستاد
فعل کرتنه ای - کردن - کنید

اوای پشیم (Uvai pashiyam) اکوته به از خود کرد
ادم پتی بدم اکونه وم من به جایش کردم
همه رنا اکومه رزم کردیم

پتش مام همه رنم کرتنه ای (بسوی) من آمد برای رزم کردن
اودا همه رنم اکونه ون آنجا رزم کردند
اوته شام همه رنم کرتیم از آنان رزم کرده شد
همه اکوناوش رزم کرد

ادم اکونه ونتا (اودا) من (مهتر) کرد (کردم)

امام استه شنام اشنگه نام مام کرته این پله کان سنگی از کرده من است
اتا تیا کنه واهی اوه ته ای اورمزدا او کرتیم کناوتو و آنچه میکنی آنرا اورمزدا
(برای تو) خوش کردنی کناد

فعل خشنا - آشنا - شناختن
اودا خشناهی دش آنگاه خواهی شناخت آنانرا

ماتیه مام خشناساتی مبادا مرا بشناسند

فعل گم رفتن - آمدن

هی یه پر م ه متریا هم گمنا دیگر بار دشمن بهم آمدند (جمع شدند)

ابی امام دهیاوم (Dahyaum) ما اجمی یا بسوی آین کشور نیاید

پارسیا مرتی یه یا دورای ارستش پرا گمنا مرد پارسی رادور نیز اش فرارفته است

فعل گد - پوشیدن - نهان داشتن

یدی امام هندو گام نه ای دپه گاودیاهی اگر این اعلام (شاهی) را نهان نداری

فعل جد - آرزو - ارمان

آیته ادم اورمز دام جدی آمی این من ازاورمز دآرزو دارم

فعل جیوا - زیستن - زیست

یاوا تاوما آهی ته جی وه یا تاکه تخمه بماند هم از زندگی

اتا درگم جیوا زمان دراز زیست کنند (کنی)

فعل تخش - توانائی - یارائی

ادم همه تخش ای یاتا وئم تیام اماضم گانه وا اواستایم من کوشیدم که خاندان شاهی

ما را به گاهش به ایستانم

(برقرار سازم)

مرتیه همه تخشه تا منا وئیا اوم او بر تم ابرم مردیکه زحمت کشیدند برای

خاندان شاهی من او را خوش

برداشتنی برداشتم (ترقی دادم)

فعل ترسه - ترس - ترسیدن

هچانی یه نه ای ترسه تی از دیگران نمی ترسند (نمی ترسد)

هچانی یه نا ماترسم از دیگران (دشمنان) نمی ترسم

هچا درشمه اترسه کارم وسی او اچی نی یا ازستم او ترسیدند (زیرا) که بسیاری

از مردم را کشت

فعل شه - سخن - سخنیدن - گفتن

ثاتی داریا اوش سخند داریوش

اوئا شهائی ائه هم آنها را گفتم

به ثاشام هچاما ائه یا اوئا اگونه وئته چنانکه به آنها گفته شده چنان کردند

چش پش شش تنه ای چیز ی گفتن

فعل ثری - تعمیر کردن

ایه دنا ادم نی یثر ادریم پرستش گاه را بن تعمیر کردم .

فعل دن - داند - دانستن

کارم هی یه پر نم بردی م ادا نا مردمی که از پیش بردیه را میدانستند

فعل دن - دیندن - روان شدن

پیراوه ناما راوته تی به مدرایای دنووتی پیراوه نام رود که در مصدرند (روان است)
فعل در - داشتن - دارد

وشنه اورمزداها امه خشترم داریامی به عنایت اورمزد این شاهی رامیدارم

اما خشترم همه داریامی این شاهی را دارنده شدم

کارهیه نادن ته بایره تگرام اوادیه سپاه نادن بایره دجله را داشتند

دوریا مهائی بسته اداری بر درمن بسته داشتند

امادهیاو ته یه ادم ادرشی این کشورها هستند که من دارنده ام (به تصرف در آوردم)

این است مختصر نمونه فارسی که در عصر هخامنشیان زبان رسمی و درباری بود عبارت

کتیبه ها بسیار ساده و هیچ گونه جنبه ادبی ندارد و کتیبه به یادگار گذاشتن منحصر به شاهان

ایران نبود بلکه فرماندهان دیگر ممالک آسیا کتیبه از خود به یادگار گذاشته اند از جمله کتیبه ها

اسوکا پادشاه هند میباشد که جنبه اخلاقی آن بسیار قوی و اکنون مورد افتخار و تقلید فرماندهای

هند است نسبت به نوشته های عصر هخامنشی آنچه از اوستا باقی مانده مهم تر و سودمند تر است.

زیرا در اوستا چه به نثر و چه به شعر نکات تاریخی و سیاسی و دینی و اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی

به اندازه ای پیدا میشوند که یک نویسنده و محقق زبردست میتواند مختصر را بسیار مفصل کند

و دیگر پادشاه نیست که از فتوح و کارنامه خود توصیف میکند بلکه دانشمندان هستند که

میخواهند مردم را راهنمایی بکنند و جامعه را از فساد پاک نمایند سخن آنها تنوع دارد عبارت

کتیبه ها چه برسم الخط لاتین و چه برسم الخط ایرانی تکرار شده اند که خواننده بهتر و بیشتر از

زبان آگاه شود و اگر تلفظ الفاظ به رسم الخط لاتین واضح نباشد برسم الخط ایرانی ممکن

است که واضح گردند یا بالعکس

شعر به فارسی هخامنشی

تاکنون نوشته ای پیدا نشده که نمونه شعر عصر هخامنشی داشته باشد نوشته ای از

چرس یا خهرس (Chares) نام شخصی از مِتلین (Mytilene) که قرن چهارم قبل از

میلاد میزیست یافته اند که بنا بر آن در رکاب اسکندر مقدونیائی عده ای از دانشمندان یونان

به ایران رفتند و آنچه دیدند با شنیدند نوشته اند از جمله حکایت از عشق شاهزاده زریر و اوداتس

شاهزاده خانم قفقازی است زریر در اوستا زایری و ایری (Zairi wairi) برادر شاه

وستا سپ یا گشتاسپ و از پیروان صمیمی زرتشت است که او را اوداتس به خواب دیده بر او

عاشق میشود و سرانجام عاشق و معشوق بهم میرسند و آرزو و فراق مبدل به اتصال و ازدواج

میشود. تصاویر آنها را یونانی بر دیوار ساختمانهای بزرگان و کاخها و نمازگاهها دیدند و

اشعاریکه از عشق آنها بر زبان عموم مردم بود شنیدند. اوداتس به لهجه اوستائی هوزایتی

(Huzaiti) و به لهجه هخامنشی Udaiti میشود و نام ایرانی است در شاهنامه بجای زریر

خود و ستاسپ به وصال شاهزاده خانم روم بنام ناهید و لقب کنایون میرسد و او مادر اسفندیار است

در اینکه در عصر هخامنشی که شهنشاهان آن خانواده بر سه قاره زمین یعنی اروپا و

افریقا و آسیا شاهی مینمودند ممکن نیست که شعر و موسیقی میان ایرانیان وجود نداشته باشد و

ممکن است که در آینده نمونه آن پیدا گردد شب تاریخ آستان است .

کوه بهستون یا بیستون

شصت و پنج میل انگلیسی یا تخمیناً بیست و دو فرسخ در مغرب همدان و شش فرسخ در شمال شرق کرمانشاه کوهی واقع شده که در دامنه آن در زمان باستان شهری بود بنام بغسان که اکنون بهستون یا بیستون گفته میشود. از این شهر دیود ورس سی کولوس (Diodorus Siculus) یونان و جغرافیه نویس معروف اسلام یا قوت درتالیف شان ذکر کرده اند. (Isidore Charax) نام شهر بغستان را بپتنه (Baptana) نوشته و البته بپتنه نیز محرف کلمه بغستان است. این شهر گویا نه تنها مرکز بزرگ آمد و رفت کاروانها و مال التجاره ها بود بلکه شهر مقدسی نیز شمرده میشد و در دامنه کوه واقع شده و از چندین چشمه کوه آب زلال در آمده بصورت رود کوچکی از میان شهر روان میشدند. کوه بیستون از دور مانند گنبدی به نظر میرسد که به یک جانب متمایل شده و در دامنه این کوه به بلندی سیصد پا از زمین پاره سنگ را صاف و هموار کرده و بصورت لوحی در آورده روی آن مختصری از تاریخ شاهی داریوش به فرمان اوستنگ نوشت شده و زیر نوشته چهارده صورت دارد. نه تن از آنها اشخاصی بودند که برداریوش سرکش شده و خواستند او را براندازند. دست آنها از پشت بسته به یک سلسله ریسمان دیده میشوند. هشت در جامه های مختلف و سر برهنه و یکی که پشت سر همه آنهاست کلاه مخروطی شکل بلندی دارد. در جلو آنها داریوش تاجی بر سر و کمان بدست پارا روی یک تن که زیر پایش افتاده و هر دو دست به تضرع بلند کرده گذاشته و تکیه بر کمان داده است. شخص افتاده ممکن است گومات غاصب باشد. لوح سنگ نوشت ده پا بلند و هجده در پهنائی است. مجسمه داریوش ۵/۱۰ پا (انچ) بلند و قامت سرکشان هر یک ۴/۱۰ پا ولی قامت او که در آخر همه ایستاده و کلاه بلند مخروطی شکل بر سر دارد بسبب کلاهش ۵/۱۱ پا است و دوتن که پشت شاه ایستاده اند در بلندی ۴/۱۰ پا هستند دست یکی از آنها کمان و دست دیگر نیزه میباشد و بالای تصویر صورتی کشیده شده که تاج ساده بر سر دارد و روی تاج چیزی مدور چرخ مانند هست یکدست بلند کرده و دست دیگر که حلقه دارد به

سوی شاه دراز کرده شاه نیز يك دستش را بسوی او بلند کرده و این صورت از میان حلقه بزرگی که از دو جانب شعاع بشکل بال کشیده شده و از زیر سه پایه میباید گویا حلقه بر سه پایه که بین آنها سه شاخه دارد نهاده شده. برخی از نویسندگان سه شاخه را نیز برق گفته‌اند اینصورت از پائین به بالا $\frac{3}{9}$ پا و از هر دو جانب $\frac{4}{2}$ پا ممتد شده زیرا اینصورتها سنگ نوشت میباید که به زبان مروج آن عصر یعنی فارسی و عیلامی و بابلی حجاری شده. گو یاداریوش میخواست که همه رعایای او به زبان خودشان بتوانند بخوانند. مطالب این سنگ نوشت که در تاریخ ایران باستان اهمیت فراوان دارد از این قرار است :

۱- القاب و شجره داریوش و سنت شهنشاهی اختلاف کمبوجیه با برادرش بنام بردیه و قتل بردیه و لشکر کشی کمبوجیه به مصر و سرکشی شخص ماگوئی بنام گومات که خود را بردیه خوانده و شهنشاه ایران گشت .

۲- شکست و مرگ گومات بدست داریوش.

۳- مختصری از کامیابیهای داریوش

۴- سرکشی اترینه (*Atrina*) در خوزستان و ندین توبل. (*Nadintubel*) در بابل .

۵- شکست و مرگ اترینه .

۶- شکست سپاه ندین توبل نزدیک به رود دجله و باز نزدیک به فرات .

۷- گشودن بابل و مرگ ندین توبل .

۸- سرکشی در ۹ استان و مبارزه در بابل .

۹- سرکشی مرتیه در خوزستان و فروشدن به کوشش خوزستانیها و مرگ مرتیه.

۱۰- سرکشی فراورتنش در مادا و جنگ هیدرنه با مادائیهها.

۱۱- دادارشش نام سردار داریوش سه بار در ارمینستان با سرکشان آنجا جنگ میکند.

۱۲- دو جنگ و اومیسه در آشوره و ارمینستان .

۱۳- رفتن داریوش از بابل به مادا و شکست و گریز فراورتنس که گرفتار شده و به

شکنجه درآمده در همدان برچوب دار جان سپرد.

۱۴- سرکشی چترن تخمه (*Chitran Takhma*) در سیگرتیه و شکست

او از تخمه سپاده (*Takhma Spada*) و پس از شکنجه بردار کشیده شدن او در بابل.

۱۵- سرکشی پارتیهها در گرگان بر علیه گشتاسب (پدر داریوش) و جنگ او با آنان

۱۶- قوای تازه به گشتاسب رسیده و او سرکشان را شکست میدهد.

۱۷- سرکشی مارگیانا (*Margiana*) در فرمان فراده (*Frada*) که آنرا

دادارشش فرمانده باخترو فرو نشانند.

۱۸- سرکشی «وه یزداته» در فارس .

۱۹- گرفتاری وه یزداته (*Vabyazdata*) پس از آنکه دوبار از ارته و ردیه

شکست خورد و بر دار کشیده شدن او در «او وا دای چیه» (*Uvadaichaya*) در فارس.

۲۰- سرکشی درهراوتش (*Harauvatish*) به تحریک وه یزداته بر علیه وی وانه

- (Vivana) واو سه بار با سرکشان جنك کرده رهبران‌شان را به قتل رسانید.
- ۲۱- سرکشی دربابل بار دوم درفرمان ارخه (Arakha) وشکست ارخه وبردادر کشیده شدن او .
- ۲۲- نام سه تن سرکشان که از داریوش شکست خوردند.
- ۲۳- داریوش به آیندگان که جانشین او خواهند شد سوگند میدهد که از دروغ و ادعای باطل به پرهیزند.
- ۲۴- در بیان راست بودن نوشته او و در پایان اندرز میکند که ایرانی راستی را از دست ندهد و به راه راست گامزن بشود و درنگه داشتن و حفظ سنك نوشت کوتاهی نکند و دعا میکند که اورمزد نگه دارنده نوشته او را عمردراز به بخشد و فرزندان فراوان بدهد و هر که نوشته را خراب کند تباه گردد.
- گذشته برسنگ نوشت بزرگ آثار دیگر نیز در اطراف آن میباشد از جمله يك جانب کوه مقابل ده بیستون کوه را در دامنه به طول پانصد تا پانصد و چهل پا بلندی هشتاد تا صد پا پاره ای از کوه را تراشیده اند ولی بعد بهمان حالت گذاشته اند.

عبارت سنگ نوشت بیستون - ستون نخستین

Adam Daryavaush Khshayathiya Vazraka Khshayathiya
 من داریه واوش شاه بزرگ شاه

Khshayathiyānam Khshayathiya Parsaiy Khshayathiya
 شامان شاه پارس شاه

Dahyunam Vishtaspahya Putra Arshamahya Napa
 ولایتها وشتاسپ پور ارشام نوه

Hakhamanishiya Thatiy Darayavaush Khshayathiya
 هخامنشی گوید داریه واوش شاه

Mana Pita Vishtaspa Vishtaspahya pitta Arshama
 من پدر وشتاسپ وشتاسپ پدر ارشام

Arshamahya Pita Ariyaramna Ariyaramnahya Pita
 ارشام یا پدر اریه رمنه اریه رمنه پدر

Cishpish Cishpaish Pita Hakhamanish Thaty Danayr-
 چشمش چشمش پدر هخامنش گوید داریه

vaush Khshayathiya Avahy aradiy Vayam Hakha -
 واوش شاه از اینرو مارا هخا

manishiya Thahyamahy Hacha Paruviyata Amata
 منشی گویند از باستان فرو نژاد

- Amahy Hacha Paruviyata Hya amakbam tauma Khsh-**
 شاه دوده ما که باستان(هست) از شده‌ایم
- ayathiya Aba Thatiy Darayavaush Khshayathiya 8**
 هشت شاه داریه واوش گوید بودیم(هست)
- Mana Taumaya Tyaiy Paruvam Khshayathiya Aba**
 بودند شاه پیش (ازمن) که دوده ازمن
- Adam Navama Duvita Paranam Vayam Khshayathiya**
 شاه ما در دوسلسله یا اززمان دراز نهمین(هستم) من
- Amahy Thatiy Darayavaush Khshayathiya Vashna**
 بهمهربانی شاه داریه واوش گوید بوده‌ایم
- Auramazda Adam Khshayathiya Amiy Auramazda**
 اورمزد شاه هستم من اورمزد
- Khshatram Mana Frabara Thatiy Darayavaush Khshay**
 شاه داریه واوش گوید فراداد بمن شاهی
- athiya Ima Dahyava Tya Mana Patiyaisha Vashna**
 بهمهربانی بندگی (میکنند) بهمن که ولایتها(هستند) این
- Auramazdaha Adamsham Khshayathiya Aham - Parsa**
 پارس هستم شاه من (برآنان) اورمزد
- Uvaja Bbirush Athura Arabaya Mudraya Tyaiy**
 (کشورهای)انسوی مصر عربستان اشور بابل خوزستان
- Darayahya Sparda Yauna Mada Armina Katpatuka**
 کپود وکیه ارمنستان ماد یونان ساردبس (آسیای کوچک) دریا
- Parthava Zaranka Haraiva Uvarazmiya Bakhtrish**
 باختر خوارزم هریوه (هرات) زرنج (کابل) پارتا(خراسان).
- Suguda Gandara Saka Thatagush Harauvatish Maka**
 مکران هیلمند(بلوچستان) ته‌ته‌کوش ساکاترکستان) گندار سغد
- Frabarvam Dahyava Thatiy Daravaush Khshayathiya**
 شاه داریه واوش گوید استانها درهمه‌روی(هم)
- Ima Dahyava Tya Mana Patiyaisha Vashna Aurama-**
 اورمزد بهمهربانی فرمان میبرند بمن که استانها(هستند) اینها

ha Mana Bandaka Ahanta Mana Bajim Abaranta
بمن بنده هستند بمن باج بیاورند (بدهند)

Tyasham Hachama Athahya Khshapava Rauchapativa
آنچه به آنان ازمن گفته میشود چه شب چه روز

Ava Akunavyata Thatiy Darayavaush Khshayathiya
هم خیان کرده میشود گوید داریه واوش شاه

Antar Ima Dabhyava Martiya Hya (Agarta) Aha Avam
اورا هست بیدار (ومراقب) که او مردی است آنها این اندر

Ubartam Abaram Hya Araika Aha Avam Ufrastam
سخت به سزا اورا است دشمن (مخالف) او که میدهم خوش پاداش

Aparsam Vashna Auramazdaha Ima Dabhyava Tyana
آن هستند (که) است آنها این اورمزد به مهربانی میرسانم

Mana Data Apariyaya Yathasham Hachama Athahya
گفته میشود ازمن چنانکه (به آنان) می پذیرند آئین مرا

Avatha Akunavyata Thaty Darayavaush Khshayathiya
شاه داریه واوش گوید میکند (کرده میشود) هم چنان

Auramazda Maiy Ima Khshatram Frabara Auramazda
اورمزد بخشید شاهی این یمن اورمزد

Maiy Upastam Abara Yata Ima Khshatram Hama -
دارا (شدم) شاهی را این تاکه برد (کرد) یاری یمن

darayai Vashna Auramazdaha Ima Khshatram Dara -
دارم شاهی را این اورمزد به مهربانی

yamy Thatiy Darayavaush Khshayathiya Ima Tya
آنچه این است شاه داریه واوش گوید

Mana Kartan Pasava Yatha Khshayathiya Abavam
شدم شاه چون پس (از آنکه) کرده شده ازمن

Kambujiya Nama Kuraush Putra Amakham Taumaya
خانواده ازما پور کوروش نام کمبوجیه

Hauvam Ida Khshayathiya aha Avahya Kambujiyahya
کمبوجیه را اورا بود شاه اینجا او

Brata Bardiya Nama Aha Hamata Hamapita Kamb –
 به کمبوجیه هم پدر هم مادر بود نام بردیه برادری

ujiyahya Pasava Kambujiya Avam Bardiyam Avaja
 گشت بردیه را آن کمبوجیه پس

Yatha Kambujiya Bardiyam Avaja Karahya Naiy
 نه مردم کشت بردیه را کمبوجیه هرگاه

Azda Abava Tya Bardiya Avajata Pasava Kambujiya
 کمبوجیه پس کشته شده بردیه که شدند آگاه

Mudrayam Ashiyava Yatka Kambujiya Mudrayam
 به مصر کمبوجیه هرگاه شتافت به مصر

Ashiyava Pasava Kara Araika Abava Pasava Drauga
 دروغ پس شدند مخالف مردم پس شتافت

Dahyauva Vasiy Abava Uta Parsaiy Uta Madaiy
 ماد چه (در) پارس چه (در) شد بسیار در آستانها

Uta Aniyauva Dahyushuva Thatiy Darayavaush Khshh-
 شاه داریه و او ش گوید استانها دیگر چه (در)

ayathiya Pasava I Martiya Magush Aha Gaumata
 گوماته بود مگوش مردی يك پس

Nama Hauv Udatatata Hacha Paishiya Uvadaya
 پایش یا و دایا از بلند شد او نام

Arkadrish Nama Kanfa Hacha Avadasha Viyakhnahya
 درو یاخته (اسفند) انجا از کوه نام ارکه درش

Maniya 14 rauchabish Thakata Aha Yadiy Udatatata
 بلند شد هرگاه بودند گذشته روز ۱۴ ماه

Hauv Karahya Avatha Aduji Adam Bardiya Amiy Hya
 او که هستم بردیه من به دروغ (گفت) چنین بمردم او

Kuraush Putra Kambujiyahya Brata Pasava Kara
 مردم پس برادر (است) و کمبوجیه (را) پور (است) کوروش (را)

Haruva Hamithriya Abava Hacha Kambujiya Abiy
 و بسوی کمبوجیه از شدند دشمن همه

Avam Ashiyava Uta Parsa Uta Mada Uta Aniya
دیگر چه ماد چه پارس چه شتافتند او (گومات)

Dahyava Khshatram Hauv Agarbayata Germapadahya
ازگرمآپده بگرفت او شاهی را اسنانها

Mahya 9 Rauchabish Thakata Aha Avatha Khshatram
شاهی را هرگاه که بودند گذشته روز ۹ ماه

Agarbayata Pasava Kambujiya Uvamarshiyush Amari-
بمرد به خود مردنی کمبوجیه پس (از آن) بگرفت

yata Thatiy Darayavaush Khshayathiya Aita Khshatram
شاهی را این شاه داربه‌واوش گوید

Tya Gaumata Hya Magush Adina Mambujiyam Aita
این از کمبوجیه بگرفت مگوئی او گومات که

Khshatram Hacha Paruviyata Amakham Taumaya
خانواده ازما از (زمان) باستان از شاهی

Aha Pasava Gaumata Hya Magush Adina Kambujiyam
از کمبوجیه بگرفت مگوئی آن گومات پس بود

Uta Parsam Uta Madam Uta Aniya Dehyava Hauv
او استانها بر دیگر چه بر ماد چه بر پارس چه

Ayasta Uvaipashiyam Akuta Hauv Khshayathiya
شاه او کرد خودخواستنی (آنچه خواست کرد استیلا یافت

Abava Thatiy Darayavaush Khshayathiya Naiy Aha
بود نه شاه داربه‌واوش گوید شد

Martiya Naiy Parsa Naiy Mada Naiy Amakham Taumaya
خانواده ازما نه از ماد نه از پارس نه مردی

Kashchiy Hya Avam Gaumatam Tyam Magum Khsha-
شاهی را مگوئی آن گومات از آن او که

tram Ditam Chakhriya Karashim Hacha Darshma
سخت گیری (او) از مردم پس گرفته کند

Atarsa Karam Vasiy Avajaniya Hya Paranam Bardi-
بر دیده‌ها از پیش گذشته آنانکه کشت بسیار مردم را می‌ترسیدند

Adana Avahya Radiy Karam Avajiniya Matya Mam
 مرا (که) مبادا میکشت مردم را اینرو از میشناختند
Khshnasatiy Tya adam Naiy Bardiya Amiy hya
 او که هستم بر دیه نه من که بشناسند
Kuraush Putra Kashchiy Naiy Adarshnaush Chish chiy
 چیزی جرات داشت نه هیچ کس بود (بود) کوروش (را)
Thastanaiy Pariy Gaumatam Tyam Magum Yata Adam
 من تا که مگوئی آن گومات برخلاف بگوید
Arasam Pasava Adam Auramazdam Patiyavahyaiy Aura -
 اورمزد نماز بر دم اورمزد را من پس رسیدم
mazda Maiy Upastam Abara Bagayadaish Mahya 10 Ra -
 ۱۰ ماه با گیاوش برد (کرد) یاری کرد مرا
uchabish Thakata Aha Avatha Adam Hada Kamnaibish
 کمی با من آنگاه بود گذشته روز
Martiyaidish Avam Gaumatam Tyam Magum Avajanam
 کشتم مگوئی را آن گومات آن از مردان
Uta Tyaishtaiy Fratama Martiya Anushiya Abanta
 بودند پیروان (او) مردم پیشوای آنانکه و
Sikayauvatish Nama Dida Nisaya Nama Dahyaush Madaiy
 در کشور ماد استان نام نسایه دژ نام سیکاواتش
Avadashim Avajanam Khshatramshim Adam Adinam
 بگرفتم من شاهی را که کشتم آنجا (بود)
Vashna Auramazdaha Adam Khshayathiya Abavam
 شدم شاه من اورمزد بیاری
Auramazda Khshatram Mana Frabara Thatiy Darayav-
 داریه واوش گوید فرابرد (بخشید) بمن شاهی را اورمزد
au-h Khshayathiya Khshatram Tya Hacha Amakham
 ما از که شاهی را شاه
Taumaya Parabartam Aha Ava Adam Patipadam Aku-
 کردم بجای خود استوار من آنرا بود فرابرده شده خانواده

navam Adamshim Gathva Avastayam Yatha Paruvam

پیش بود چنانکه نشاندم برجا ومن

Chiy avatha Adam Akunavam Ayadana Tya Gaumata

گومات که نمازگاهها کردم من هم چنان

Hya Magush Viayaka Adam Niyatrarayam Karahya

(برای) مردم پرپاکردم من پرکند مگوئی آن

Abicharish Gaitham Cha Maniyam Cha Vithabish Cha

مسکن نیز خانهها نیز رمهها چراگاهها

Tyadish Gaumata Hya Magush Adina Adam Karam

مردم را من بگرفت مگوئی آن گومات که آنانرا

Gathava Avastayam Parsam Cha Madam Cha Uta

و چه درماد چه درپارس نشاندم برجا

Aniya Dahyava Yatha Paruvam chiy avatha Adam Tya

آنرا من هم چنان پیش(بود) چنانکه استانها دیگر

Parabartam Patiyabaram Vashna Auramazdaha Ima

این(بود) اورمزد بهیاری برگرداندم برده شده را

Adam Akunavam Adam Hamatakhshaiy Yata Vitham

مسکن(خصوص) تاکه کوشیدم من کردم من

Tyam Amakham Gathva Avastayam Yatha Paruvam

بود چنانکه (استوارکردم) نشاندم برجا ازما بود آنکه

Chiy Avatha Adam Hamatakhshaiy Vashna Auramaz -

اورمزد بیاری کوشیدم من همچنان پیش

daha Yatha Gaumata hya Magush Vitham Tyam

آنکه مسکن مگوئی آن گومات تاکه

Amakham Naiy Parabara Thatiy Darayavaush Khsha -

شاه داریهواوش گوید فرابرد نه ازما (بود)

yathiya Ima Tya Adam Akunavam Pasava Yatha

ازآنگاه که پس کردم من آنچه ایناست

Khshayathiya Abavam Thatiy Darayavaush Khshayat -

شاه داریه واوش گوید شدم شاه

hiya Yatha Adam Gaumatam tyam Magum Avajanam

کشمگویی را آن گومات من چون

Pasava I Martiya Atrina Nama Upadaranmahya

آپہ درمہ نام اترینہ مردی یک (پس از آن)

Putra Hauv Udatatata Uvajaiy Karahya Avatha Athaha

گفت چنین مردم را درخوزستان بلندشد او پور

Adam Uvajaiy Khshayathiya Amiy Pasava .Uvajiya Ham-

دشمن خوزیہا پس ہستم شاہ برخوزستان من

itriya Abava Abiy Avam Atrinam ashiyava Hauv Kh-

او شتافتند اترینہ ان و بسوی شدند

shathiya Abava uvajaiy Uta I Martiya Babiruviya

دربابل مردی یک و برخوزستان شد شاہ

Naditadira Nama Ainarihya Putra Hauv Udatatata

بلندشد او پور ازانبہرہیہ نام ندیتہ برہ

Badirauv Karam Avatha Adujiya Adam

من بہ دروغ (گفت) چنین مردم را دربابل

Nabukudrachara Amiy Hya Nabunai-tahya Putra Pasava

پس پور (است) نبونایت اوکہ ہستم نبکدرہ چرہ

Kara Hya Babirnyya Haruva Abiy Avam Naditabiram

ندیتہ برہ آن بسوی ہمہ دربابل آنانکہ مردم

Ashiyava Babirush Hamitriya Abava Khshatram Tya

از آن شاہی را شد دشمن بابل (بامن) شتافتند

Babiruva Hauv Agaravata Thatiy Darayavaush Khsha-

شاہ داریہ واوش گوید بگرفت او بابل (بود)

yathya Pasava Adam Fraishayam Uvajam Hauv Atrina

اترینہ را آن بہ خوزستان فرستادم (سپاہ را) من پس

Basta Anayata Abiy mam Adamshim Avajanam Thatiy

گوید (اورا) کشتم ومن من بسوی آوردند بستہ

Darayavaush Khshathiya Pasava Adam Babirum Ash-

شتافتم بہ بابل من پس شاہ داریہ واوش

iyavam Abiy Avam Naditabiram Hya Nabukudrachara
نیک در چره آن ندیته بره آن بسوی

Agaubata Kara Hya Naditabirahya Tigram Adaraya
(بدست) داشتند دحلہ را ندیته بره آن مردم گفته شده

Avada Aishtata Uta Abish Naviya Aha Pasava Adam
من پس بودند ناوگان با و ایست کرده بودند وانجا

Karam Mashkauva Avakanam Aniyam Ushabarim
برشتر و دیگر (سپاه را) کردم برمشکیزه (کلك) سپاه را

Akunavam Aniyahya Asam Franayam Auramazda Maiy
مرا اورمزد فراهم نمودم اسپ و برای دیگران (سوار کردم)

Upastam Abara Vashna Auramazdaha Tigram Viyata -
در گذشتم در دجله اورمزد به مهربانی کرد یاری

yama Avada Avam Karam Tyam Naditabirahya Adam
من از ندیته بره (بودند) که سپاه را ان انجا

Ajanam Vasiy Atriyadiyahya Mahya 26 Rauchabish
روز ۲۶ ماه اتریاده بسیار زد (کشتم)

Thakata Aha Avatha Hamaranam Akuma Thatiy
گوید نموده شد رزم انجا بودند بگذشته

Darayavaush Khshayathiya Pasava Adam Babirum
به بابل من پس شاه داریه واوش

Ashiyavam Athiy Babirum Yatha Naiy Upayam Zazana
زازنه رسیده بودم نه که به بابل وهنوز شتافتم

Nama Vardanam Anuv Ufratuva Avada Hauv Nadirabira
ندیته بره آن انجا فرات در کنار شهر نام

Hya Nabukudrachara Agaubata Aisha Hada Kara Patish
که بر روی سپاه با آمد گفته شده نیک دره چره ان

Mam Hamaranam Kartanaiy Pasava Hamaranam Akuma
کرده شده رزم پس کند رزم من

Auramazda Maiy Upastam Abara Vashna Auramazdaha
اورمزد به مهربانی برد باری مرا اورمزد

Karam Tyam Nadirabirahya Adam Ajanam Vasiy Aniya
 (برخی) دیگر را بسیار کشتم من ندیده بره (بودند) که از سپاهی که را
Apiya Aharata Apishim Parabara Anamakahya aMahya
 ماه از ازانکه فرابرد و آب آنرا درآمدند (بسوی) آب
2 Rauchabish Thakata Aha Avatha Hamaranam Akuma
 نمودیم رزم که آنجا بود گذشته روز دو

خلاصه از عبارات ستون اول

شهنشاه داریوش میگوید -

من پورگشتاب و او پورادشام و او پورآریه رمنه و او پورچش پش و او پورهخامنشی است از اینرو هخامنشی نامیده میشود . از زمان دراز دوده ما شاهی داشتند و پیش از من هشت تن شاهی کرده اند من نهمین هستم این هستند کشورها که به من فرمان میبرند .
 پارس - خوزستان - بابل - آشور - عرب - مصر - آنسوی دریا - اسپرده - یونان -
 ناو - ارمنستان - کپودوکبه (در آسیای کوچک) پارتوا (خراسان) زرنگا (کابل) - خوارزم
 باختر - سغد - گندار - ساکا - ته ته گوشی - هر و تش - ماکه (مکران) هندوش (پنجاب)
 روی هم بیست و سه کشور میباشد که به من باج میدهند و آئین مرانگه میدارند از مردم این
 کشورها به او که فرمانبر است پاداش خوب میدهم و او که نافرمان است او را به سزای
 سخت می رسانم .

پیش از من در این سرزمین کمبوجیه نام پورکوروش شاه بود و او برادری داشت با او هم مادر و هم پدر و زمانیکه او بمصر میرفت نهانی برادرش را که بردیه نام بود بکشت و مردم آگاه نشدند که او برادرش را کشته و چون به مصر میرفت مردی از تبره مگو گومات نام در ایران چنان وانمود که او برادر کمبوجیه میباشد و از ترس اینکه مبادا مردم بشناسند که او بردیه نیست بسیاری را کشت و چنان ترس درون مردم پدید کرد که کسی نتوانست جنبشی بکند و او به شاهی پاینده ماند و هر گاه کمبوجیه چگونگی ر کشی او را شنید به شتاب از مصر به ایران بازگشت و در راه از زخمی که از خود او به وی رسید در گذشت تا اینکه من بایران آمدم و با پیروان کم روزدهم ماه بگه بادش دردد **Sikayauvatish** در آستان **Nisbaya** در کشور ماد او را با پیروان بزرگ او بکشتم و به مهربانی او مرز شاه شدم و آبادیها و نمازگاهها و چراگاهها که او برکنده بود از نو آباد کردم و ساختم و کشور را چنانکه پیش بود هم چنان کردم و از مردم آنچه گرفته بود به آنان پس دادم و کوشیدم تا اینکه به مهربانی او مرز نیرو و بزرگی دوده ما باریگر مانند پیش شد و هر گاه که شاه شدم و گومات از میان رفت مردی بنام اترینه (**Atrina**) نام پور **Upadaranma** در خوزستان بلند شد و خویش را شاه خواند مردم با او همراه شدند و نیز مردی بنام **Naditabira** پور

Ninaira در بابل برخاست و بابلیمها را بفریفت و گفت که او بخت النصر (**Nadukudrachara** پور **Nabunaita** می باشد و مردم با من دشمن شدند پسر من سپاهی به خوزستان فرستادم و اترینه را به زنجیر نزد من آوردند و من او را کشتم پس از آن سوی بابل رفتم سپاه ندین ته بر آن سوی رود دجله چادر زده بودند و ناگاون داشتند پس من سپاه خود را چند بهره نمودم بهره ای روی کلک (مٹکیزه) و بهره ای شتر سوار و بهره ای براسب بودند و به یاری اورمزد از رود دجله در ۲۶ ماه اتری یاد به سپاه من در گذشته و دشمن را گریزانند پس از آن در شهر زازنا کنارفرات بار دیگر چنان شکست به دشمن رسید که سپاهیان خود را در آب انداخته تباہ شدند این جنگ دوم در ماه انامکه روز یازدهم در گرفت و من به یاری اورمزد پیروز شد .

چنین است نوشته سنگ نوشت به ستون ستون نخستین و بنا بر گفته نام های داریه و او ش نه تن شاهان هخامنشی که او یکی از آنها بود باید چنین باشد .

۱ - چش پیش

۲ - کمبوجیه نخستین	۷ - آریه رمنه
۳ - کوروش نخستین	۸ - ارشام
۴ - کمبوجیه دوم	گشتاسب
۵ - کوروش دوم بزرگ	۹ - داریه و او ش
۶ - کمبوجیه سوم	

ستون دوم

Thatiy Darayavaush Khshathiya pasava Naditabira
 ندیته بره پس شاه داریه واوش گوید

Hada Kamnaibish asabaribish abiy Babirum ashiyava
 شتافت بابل سوی از سوار کمی با

pasava adam Babirum ashiyavam vashna Auramazdaha
 اور مزد به یاری شدم به بابل من پس

uta Babirum agarbayam uta avam Naditabiram agarba-
 بگرفتم ندیته بره را آن و بگرفتم بابل را و

yam Pasava avam Naditabiram adam Babirauv avaja-
 کشتم در بابل من ندیته بره را آن پس

nam thatiy Darayavaush Khshathiya yata adam
 من تا که (زمانیکه) شاه داریه واوش گوید

Babirauv aham ima dahyava tya hachama hami-
 دشمن از من آن (هستند) که استانها این بودم در بابل

triyā abava Parsa Uvaja Mada authura Mudraya
 مصر آشور ماد خوزستان پارس شدند

Parthava Margush Thatagush Saka . thatiy
 پارتوا (خراسان) مارگوش (مرو) ته ته گوش ساکا گوید

Darayavaush Khshayathiya l martiya martiya nama
نام مرتیه مرد يك شاه داریه واوش

chickhraish putra kuganaka Nama Vardanam Parsaiy
درپارس شهر نام درکوگه نکا پور چی چکرش

avada adaraya hauv udapatata Uvajaiy karahya
بهمردم درخوزستان بلند شد او داشت (می بود) آنجا را

avatha athaha adam Imanish amiy Uvajaiy Khshayathiya
شاه خوزستان هشتم امانش من گفت چنین

thatiy Darayavaush Khshayathiya adakaiy adam ash -
آشنا من درآن زمان شاه داریه واوش گوید

naiy aham abiy uvajam Pasava hacha ma atarsa
ترس داشتند ازمن پس خوزستان سری (با) بودم

Uvajiy avam martiyam agarbaya hyasham mathishta
پیشوای (آنها) اوکه بگرفتند مرد را وان خوزستانیها

aHa utashim avajana. thativ Darayavaush Khshayathiya
شاه داریه واوش گوید بکشتند او را بود

l martiya Fravartish nama Mada udapatata madaiy
بهماد بلند شد درماد نام فرورتنش مرد يك

Karahya avatha athaha adam Khshathrita amiy uvakh
ازخشریته هشتم شده خشریته من گفت چنین مردم

Shatarahya taumaya pasava kara mada hya vithapatiy
وس بد آنانکه ماد مردم پس دوده

hachama hamitriya Avabaabiy avam Fravartim. Ashiyava
شتافتند فرورتنی آن سوی دشمن (شده) ازمن

hauv Khshayathiya abava madaiy. thatiy Darayavaush aha
بود داریه واوش گوید درماد شد شاه او

Khshavathiya kara Parsa uta Mada hya upa mam aha
بودند من با آنانکه ماد و پارس مردم شاه

hauv kamnam aha pasava adam karam fraishayam
فرستادم سپاه من پس بودند کم آنها

vidarna nama Parsa mana bandaka avam sham mahish-
سردار اورا بنده ازمن پارسی نام دیدرته

tam akunavam avathasham athaham paraita avam
ان برو گفتم برآنان کردم

karam tyam madam jatahya mana maiy Ganbataiy
بندگی (کنند) نه مرا آنکه بزن مادی (هست) که سپاه را

pasava hauv vidarna hada kara ashiyava yatha madam
بهماد چون شتافت سپاه با ویدرته او پس

pararasa marush nama Vardanam Madaiy avada hama-
رزم آنجا دو ماد شهر نام درماروش فرارسید

ranam akunaush hada madaibish hya madaishuva
برمادیها اوکه مادیها با کرد

mathishta aha hauv adakaiy naiy avada Auramazda
اورمزد آنجا نه ایستادگی کند؟ او بود سردار

mai y upastam abara vashna Auramazdaha kara hya
آن سپاهی که اورمزد بهمهربانی نبرد یاری مرا

mana avam karam tyam hamitriyam aja Vasiy
بسیار زدند (کشتند) دشمن (بودند) که سپاه آن ازمن (بودند)

Anamakahya mahya 27 rauchabish thakata aha Avatha -
باآنان بودند گذشته روز ۲۷ ماه از انامکا

sham hamaranam Kartam Pasava hauv kara hya
که سپاه آن پس کرده شد رزم

mana Kampada Nama dahyaush madaiy avada mam
(برای) من آنجا درماد استان نام درکمپدا ازمن (بودند)

Amaniya yata adam arasam madam thatiy Dara -
داریه گوید بهماد رسیدم من تاکه ماندند (منتظر شدند)

yavaush Khshayathiya Dadarshish nama arminiya mana
ازمن ارمنی نام دادرشش شاه گفتم

bandaka avam adam Fraishayam Arminam Avathash -
وبه او بهارمنستان فرستادم من اورا بنده

aiy athaham paraidy kara hya hamitriya mana naiy
نه و مرا اذ دشمن (هستند) آنان سپاه که برو گفتم

gaubatiy avam jadiy . Pasava Dadarshish ashiyava
شد دادرشش پس بزن انانرا بندگی (کنند)

yatha Arminam pararasa pasava hamitriya hagamata
جمع شده دشمنان پس فراسید بهارمنستان هرگاه

paraita patish Dadarshim hamaranam Kartaniy Suiza
سویزا بکنند که رزم دادرشش بروی پیش آمدند

nama avahanam Arminiyaiy avada hamaranam Akunava
کردند رزم انجا درارمنستان نام

auramazda maiy upastam abara vashna Auramazdaha
اورمزد بهمهربانی نبرد یاری مرا اورمزد

kara hya mana avam karam tyam hamitriyam aja
کشتند اذ دشمن (بودند) که سپاه آن ازمن (بودند) که سپاه

vasiy thura vaharahya mahya 8 rouchabish thakata
گذشته روز هشت ماه و هرا (از) ثورا بیسان

aha avathasham hamaranam Kartam . thatiy Daraya -
داریه واوش گوید کرده شد روز که با آنان بودند

vaush Khshayathiya patiy duvitiyam hamitriya haga -
گردآمدند دشمنان (بار) دوم برای شاه

mata paraita patish Dadarsrim hamaranam kartaniy
بکنند که رزم دادرشش بر پیش آمدند

tigra nama dida Arminiyaiy avada hamaranam akunava
کرده شد جنگ انجا درارمنستان دژ نام تکرا

Auramazda maiy upastam abara vashna Auramazdaha
اورمزد بهمهربانی برد یاری مرا اورمزد

kara hya mana avam Karam tyam hamitriyam
(از) دشمن (بودند) که سپاه را آن ازمن (بودند) آنان سپاه که

aja vasiy thuravahara mahya 18 rauchabish thakata
گذشته روز هجده ماه (از) ثوردهرا بسیار کشتند

aha avathhsham hamaranam kartam . thatiy Daraya -
داریه واوش گوید کرده شد رزم با آنان بود

vaush Khshayathiya pariy tritiyam hamitriya hagamata
گرد آمدند دشمنان سیوم بار شاه

paraita patish Dadarshim Hamaranam kartanaiy uyama
اویمه بکنند که رزم دادرشش بروی پیش رفتند

nama dida Arminiyaiy avada Hamaranam akunava
کرده شد جنگ اینجا درارمنستان دژ نام

Auramazda maiy upastam abara vashna Auramazdaha
اورمزد بهمهربانی برد یاری مرا اورمزد

kara hya mana avam karam tyam hamitriyam
از دشمن (بودند) که سپاه را آن ازمن (بودند) آنان سپاه که

aja vasiy thaigarchish mahya 9 rauchabish thakata aha
بودند گذشته روز ۹ ماه از نایگرچی بسیار کشتند

ava thasham hamaranam kartam pasava Dadarshish
دادرشش پس کرده شد رزم با آنان

chita mam amanaya Armininyaiy yata adam
من تاکه درارمنستان بماند من تا زمانی (به انتظار)

arasam madam . thatiy Darayavaush Khshayathiya
شاه داریه واوش گوید بهماد رسیدم

pasava vaumisa nama Parsa mana bandaka avam adam
من اورا بنده ازمن پارسی نام واوبه پس

fraishayam Arminam Avathashaiy athaham paraidiy
برد گفتم به او به ارمنستان فرستادم

kara hya hamitriya Mana naiy ganbataiy avam jadiy
بزن آنان را فرمان برند نه بمن دشمن (هستند) آنان سپاه که

pasava vaumisa ashiyam yatha Arminam pararasa
فرارسید به ارمنستان هرگاه شتافت واومیه پس

pasava hamitriya Hagamata paraita patish vaumisham
واومیه بسوی پیش رفتند گردآمدند دشمنان پس

hamaranam kartanaiy Izata nama dahyaush athuraya
درآشور استان نام رازنه بکنند که رزم

avada hamaranam akunava Auramazda maiy upastam
یاری مرا اورمزد کرده شد جنگ انجا

abara vashna Auramazdaha kara hya mana avam karam
سپاه را بود ازمن آن سپاه که اورمزد بهمهربانی برد

tyam hamitriyam aja vasiy anamakahya mahya
ماه (از) انامکا بسیار کشتند (از) دشمن (بودند) که

15 rauchabish thakata aha avathasham hamaranam
رزم باآنان بود گذشته روز پانزده

kartam . thatiy Darayavaush Khshayathiya patiy duvi-
دوم بار شاه داریه واوش گوید کرده شد

tiyam hamitriya hagamata paraita patish vaumisam
واومیه بروی پیش رفتند گردآمدند دشمنان

hamaranam kartanaiy autiyara nama dahyaush
استان نام (در) اوتیاره بکنند (که) رزم

Arminiyaiy avada hamaranam akunava Auramazda
درارمنستان آنجا رزم کرده شد اورمزد

mai upastam abara vashna Auramadaha kara haya
بمن یاری برد بهمهربانی اورمزد سپاه که

mana avam karam tyam hamitriyam aja vasiy
من بود (از) من سپاه که (از) دشمن (بود) بسیار کشتند

thuravaharahya mahya jiyamyam. patiy avatha -
از شور و هرا ماه به انجام (رسیده بود) (که) بر آنان

sham hamaranam kartam pasava Vaumisa chita mam
من زمان (به انتظار) واومیسه پس کرده شد رزم

amaniya Arminiyaiy yata adam arssam madam thatiy
بماند درارمنستان تاکه من رسیدم بماد گوید

Darayavaush Khshayathiya pasava adam nijayam hacha
از آردم من پس شاه داریه و اوش

Babiraush asshiyavam madam yatha madam pararasam
فرا رسیدم به ماد هرگاه بماد دشتاقتم بابل

Kundurush nama Vardanam Madaiy avada hauv fra -
فرورتش او آنجا درماد شهر نام کندرش

vartish hya madaiy Khshayathiya agaubata aisha hada
با آمد گفتم میشد شاه برماد اوکه

kara patish mam hamaranam kartanaiy pasava hamar-
جنگ پس بکند جنگ من بروی سپاه

anam akuma Auramazda mai upastam abara vashna
بهمهربانی بود یاری مرا اورمزد کرده شد

Auramazdaha karam tyam Fravartaish adam ajanam
اورمزد آن (از) سپاه (که) من فرورتش (بود) کشتم

basta adariy haruvashim kara avaina pasavashim
پس از آن دیدند مردم همه داشته شد بسته

Hagmatanaiy uzmayapatiy akunavam uta martiya tyas-
که به او مردم و کردم بردار همدان

haiy fratama anushiya ahanta avaiy Hagmatanaiy antar
در درهمدان آنانرا بودند پیروان ویژه

didam frahanjam thatiy Darayavaush Khshathiya l
یک شاه داریه و اوش گوید زندانی کردم دژ

martiya chitran takhma nama asagartiya hauv maiy
به من او اسکر تپائی نام تخمه چتون مرد

hamitriya abava karahya avatha athaha adam Khshay-
شاه من گفت چنین بمردم شد دشمن

athiya amiy asagartaiy uvakhshatarahya taumaya
خانواده از او خستره در اسگرته هستم

pasava adam karam Parsam uta madam fraishayam
فرستادم ماد(را) و پارس سیاه من پس

takhmaspada nama mada mana bandaka avamsham math-
سردار بر آنها بنده از من از ماد نام تخمه سپاده

ishtam akunavam avathasham athabam paraita karam
سپاه (که) بروید گفتم و به آنان کردم

hamitriyam hya mana naiy ganbataiy avam jata
(بزن) بزنید آنانرا فرمان برند نه به من آنانکه دشمن (شدند)

pasava takhma spada hada kara ashiyava hamranam
رزم شتافت سپاه با سپاده تخمه پس

akunaush hada chitran takhma Auramazda maiy
مرا اورمزد تخمه چترن با کرد

upastam abara vashna Auramazdaha kara hya mana
از من آن سپاه که اورمزد به مهربانی برد یاری

avam karam tyam hamitriyam aja uta chitran takhmam
تخمه را چترن و زدند دشمن (بود) که سپاهی را بود

agarbaya anaya abiy mam pasavahshaiy adam uta naham
 بینی و من پس من سوی آوردند بگرفتند
uta gaueha frajanam utashaiy uchasham avajam duva -
 بردر درآوردم چشم(را) و بریدم گوش را و
raya maiy basta adariy hauva shim kara avaina pasd -
 پسر(ازآن) دیدند مردم او(را) داشتند بسته من
vashim Arbairaya uzmayapatiy akunavam thatiy Darya-
 داریه گوید کردم بردار درآریل
vaush Khshayathiya ima tya mana kartam madaiy .
 درماد کردم من آنکه این شاه
thatiy Darayavaush Khshayathiya parthava uta
 و پارتو (خراسان) شاه داریه واوش گوید
varkana hamitriya abava hachama Fravartaish agau -
 فرمان بردند وفرورتش (را) من از شد گرگان
banta vishtaspa mana pita hauv parthavaiy aha avam
 او را بود درپارتیا او پدر ازمن وشتاسپ
kara avaha hamitriya abava pasava vishtaspa ashiyava
 شتافت وشتاسپ پس شدند دشمن ترك کردند سپاه
hada kara hyashaiy anushiya aba vishpauzatish nama
 نام دروشپاوتش بودند پیرو که او را مردمی با
vardanam Parthavaiy avada hamaranam akunau-h hada
 با کرده شد رزم آنجا در پارتوا شهر
Parthava-i-h Auramazda maiy upastam abara vashna
 بهمهربانی برد یاری مرا اورمزد پارتواییها
Auramazdaha vishtaspa avam karam tyam hamitriyam
 دشمن بودند که سپاه را آن وشتاسپ اورمزد
aja vasiy viyakhanahya mahya 22 rauchabish thakata
 گذشته روز ۲۲ ماه (از) ویاخته بسیار زد
aha avatbsham hamaranam kartam .
 کرده شد رزم که با آنها بود

خلاصه ستون دوم

گوید داریه واوش شاه -

ندن توبل (Nidintu - bel) باسواران کم بسوی بابل بگریخت و من پی او به آنجا رفتم و بهیاری اورمزد بابل را بگرفتم و نندن توبل را گرفتار کردم و او را در بابل بکشتم و هر گاه من در بابل بودم این کشورها بر من بلند شدند .

پارس - خوزستان - ماد - آشور - مصر - پارتوا - مرو - تهه گوش و ساکامردی

بنام مرتیه (Martiya) پورچی چخرش (Chichikhrish) در شهری بنام کوگنکه (Kuganaka) در پارس بلند شد و در خوزستان به مردم وانمود که او امانش Ummanish شاه خوزستان است آنگاه خوزستانیها با من دوست بودند و از من میترسیدند و از اینرو او را بگرفتند و کشتند و سردی بنام فره ورتش (Fhravartish) در ماد برخاست و به مادائیه گفت که « من خسترتیه » از تخمه او خسترتیه هستم و ما آئیهها سخن او را باور کردند و با او شدند و او شاه ماد گشت آنگاه سپاه من از پارس و ماد کم بودند و من مردی پارسی بنام ویدارنه (Vidarna) را سردار آن سپاه کرده به آنسو فرستادم و او در ماروش نام شهر در ماد روز ۲۷ ماه بینام با دشمنان رزم کرد و پس از آن به آمدن من در بخش کمپده (Kampada) در ماد بماند تا اینکه من به آنجا رسیدم و نیز دادرشش نام ارمنی را که بنده من بود به ارمنستان فرستادم و او در جایی بنام زوزا (Zuza) در ارمنستان با سرکشان رزم کرده آنانرا بشکست (در روز هفتم ماه ثورا و اهره) و بار دوم دشمنان سوی او آمدند و نزدیک دژی بنام تگرا (Tigra) رزم کردند و شکست یافتند (در ۸ روز ماه ثورا و اهره) و بار سوم در دژی بنام اویمه (Uyama) در ارمنستان روز نهم ماه ثای گرچی رزم کردند و شکست خوردند پس داورشش برای من بماند تا من به ماد آمدم و مردی بنام واومیسه (Vaumisa) پارسی را به ارمنستان فرستادم و او در جایی بنام (Izata) ایزنه در آشور با دشمنان رزم کرد و در روز پانزدهم ماه بینام آنانرا بشکست و سرکشان با دیگر بسوی او آمدند و در جایی بنام (Autiyara) اوتی یاره در آنجا ماه ثورا و اهره رزم کردند و باز شکست یافتند پس واومیسه برای من بماند تا من به ماد آمدم در آن زمان فرورتش به شهر کندروش (Kundurush) آمده بود که رزم کند و در رزم در ۲۵ ماه ادوکنی (Adukani) سپاه من پیروز شد و فرورتش بگریخت و با سواران کم به بخشی بنام را که در ماد رفت و من پی او سپاه فرستادم فرورتش گرفتارش شد نزد من آوردند و من فرمودم بینی و گوشها و زبان او را

بریدند و چشمش را در آوردند و بسته بردر کاخ من بماند تا مردم او را به بینند پس از آن او را در همدان به دار آویختم و پیو وانش را در دژی در همدان زندانی کردم و نیز مردی بنام چترن تخمه (Chitran Takhma) از مردم اسگرته (Asagarta) سرکشی کرد و به مردم وانمود که شاه اسگرته از تخمه او خوشتره (Uvakhshatara) هست و من سپاهی از مردم پارس و ماد در فرمان مردی مادائی بنام تخمه سپاده (تخمه سپاه) بسوی او فرستادم سپاه چترن تخمه شکسته و او گرفتار شد و نزد من آوردند فرمودم بینی و گوشها و زبان او را بریدند و بسته بردر کاخ من نگهداشته شد تا مردم او را به بینند پس از آن در اربل او را بردار کردم و نیز پارتوا دگرگان سرکش شدند و فرورتش نام مردی را مهتر خود کردند پدر من گشتاسب در پارتوا بود با سپاه کمی که داشت بسوی فرورتش شتافت و نزدیک به شهر و سپه اوزانش (Vispa uzatesh) با اورزم نمود و بسیاری از کسان او را تپاه کرد (در روز بیست و دوم از ماه و یاخنه)

در سنگ نوشت گرچه از روز ماه مینویسد از سال نمی نویسد .

ستون سوم

Thatiy Darayavaush Kshayathiya pasava adam
 من پس شاه داریه و اوش گوید

karam parsam fraishayam abiy vishtaspam hacha
 از وشتاسپ سوی فرستادم پارس (را) سپاه

Ragaya yatha hanv kara pararasa abiy vishtaspam .
 وشتاسپ سوی فراسید سپاه آن هرگاه ری

Pasava vishtaspa ayasta avam karam ashiyava Patigra-
 یه پتی گرنه شتافت سپاه (را) آن بدست آورد وشتاسپ پس

bana nama vardanam Parthava iy avada hamaranam
 رزم آنجا درپارتوا شهر نام

akunaush hada hamitriyaibish Auramazda maiy upas-
 یاری بهمن اورمزد دشمنان با کرد

tam abara vashna Auramazdaha Vishtaspa avam karam
 سپاه (را) آن وشتاسپ اورمزد به مهربانی برد

tyam hamitriyam aja vasiy Garmapadahya mahya l
 يك ماه از گرمایده بسیار زد دشمن (ودند) که

roucha thakata aha avathasham hamaranam kartam .
 کرد رزم با آنان بود گذشته روز

thatiy Darayavaush Khshayathiya pasava dabyaush mana
ازمن (آن استان پس شاه داریه‌واوش گوید

abava ima tya mana kartam Parthavaiy . thatiy
گوید درپادتوا کردم من آنچه این(است) شد

Darayavaush Khshayathiya Margush nama dabyaush
استان نام مرگوش شاه داریه‌واوش

hauv maiy hamitriya abava l martiya Freda nama
نام فراوا مرد يك شد دشمن بامن آن

margava avam mathishtam akunavata pasava adam
من پس کردند سردار(خود) او را مرویها

fraishayam Dadarshish nana parse mana Banduka
بنده ازمن پاریسی نام دادرشش وشادم

Bakhtriya Khshatrapava abiy avam avathashaiy atha -
گفتم به‌او آن سوی فرمانده برباخز

ham paraidiy avam karam jادی hya mana naiv
نه بامن که بزن سپاه (را) آن پرو

gaubataiy pasava Dadarshish hada kara ashiyava hama-
(و) رزم شتافت سپاه با دادرشش پس فرمان برند

ranam akunaush hada margvaibish Auramazda maiy
بامن اورمزد مرگویها با کرد

upastam abara vashna Auramazdaha kara hya mana
ازمن (بود) که سپاه اورمزد به‌مهری برد یاری

avam karam tyam hamitriyam aja vasiy Atriyadiyahya
از اتویادیه بسیار کشت دشمن(بود) که سپاه‌دا آن

mahya 23 rauchabish thahata aha, avathastam hamar-
رزم باآنان بود گذشته روز ۲۳ ماه

anam kartam . thatiy Darayavaush Khshayathiya pas-
پس شاه داریه‌واوش گوید کرده‌شد

ava dabyaush mana abava. ima tya mana kartam
کردم من آنچه این(است) شدند ازمن استانها

Bakhtriya thatiy Darayavaush khshayathiva l mar-
مرد يك شاه داريه واوش گوید درباختر

tiya Vahyazdata Nama Tarava nama Vardanam Yautiya
ياتيه شهر نام تاروا نام وديز داتنه

nama dahyaush Parsaiy avada adaraya hauv duvitiyam
بار دوم او داشت آنجارا به پارس آستان نام

udapatata Parsaiy karahya avatha athaha adam Bardiya
برديه من گفت چنين مردم به پارس سرکشي کرد

amiy kuraush putra pasava kara Parsa hya vithapatiy
بزرگان (بودند) که پارس مردم پس بور از کوروش هستم

hacha yadaya fratarta hauv hacha ma hamitriya abava
شدند دشمن من از و آنها در گذشته بندگی از

abiy avam Vahyazdatam ashiyava hauv Khshayathiya
شاه او شتافتند و بيزدات او بسوی

abava Parsaiy Thatiy Darayavaush Khshayathiya
شاه داريه واوش گوید در پارس شد

pasava adam karam Parsam uta madam fraishayam
فرستادم و مادرا پارس سپاه من پس

hya upa mani aha Artavardiya nama Parsa mana
از من پارسی نام ارته ورديه بود من با که

bandaka tawamsham mathishtam akunavam hya aniya
ديگر ان گردانيدم سردار اورا بنده

kara. parsa pasa mana ashiyava madam, pasava
پس درماد شد بمن پس (مانده) پارس از سپاه

Artavardiya hada kara ashiyava Parsam yatla
هر گاه به پارس شتافت سپاه با ورديه ارته

Parsam pararasa Rakha nama vardanam Parsaiy
در پارس شهر نام رخا فرارسيد به پارس

avada bauv Vahyazdata hya Bardiya agaubata aisha
آمد گفته ميشد برديه او که و بيزدات او آنجا

hada kara patish Arta - Vardiyam hamaranam karta -
 بکند که رزم ارته وردیه بهروی سپاه با
naiy pasava hamaranam akunava Auramazda maiy
 یمن اورمزد کردند رزم پس
upastam abara vashna Auramazdaha kara hya mana
 ازمن(بود) که سپاه اورمزد بهمهربانی برد یاری
avam karam tyam Vahyaazdatahya aja vasiy Thurava-
 ازثورواها بسیار کشت ازوه یزدات (بود) که سپاه را آن
harahya mahya 12 rauchabish thakata aha, avathasham
 آنان بود گذشته روز ۱۲ ماه
hamaranam kartam thatiy Darayavaush khshayathiya
 شاه دارپهواوش گوید کرده شد رزم
pasava hanv vahyazdata hada kamnaibish asabarabish
 سوار کمی با وه یزدات آن پس
amutha ashiyava paishiyauvadam hacha avadasha karam
 سپاه آنجا از به پیشای باووادیه وشتافت بگریخت
ayasta hyaparam aisha patish arta vardiyam hamaranam
 رزم وردیه ارته سوی آمد وپس از آن فراگرفت
kartaniy paraga nama kaufa avada hamaranam
 رزم آنجا کوه نام درپرگه بکند
akunava, Auramazda maiy upastam abara, vashna
 به مهربانی بود یاری یمن اورمزد کرد
Auramazdaha kara hya mana avam karam tyam
 که سپاه را برد ازمن که سپاه اورمزد
Vahyazdatahya aja vasiy Garnapadahya mahya 5
 ۵ ماه ازگرماپده بسیار کشتند ازوه یزدات (بودند)
rauchabish thahata aha avatha - sham hamaranam
 رزم که از آنها بود گذشته روز
kartam uta avam vahyazdatam agarbaya uta martiya
 مردمی و گرفتار کرد وه یزدات را آن و کرده شد

tyashaiy fratama anushiya ahanta agarbaya thatiy
گوید گرفتار(کردند) بودند پیروان(او) پیشرو که

Darayavaush khshayathiya pasava adam avam vahyaz -
یزدات را آن من پس شاه داریه واوش

datam uta martiya tyai shaiy fratama anushiya ahanta
بودند پیروانی(وی) پیشوای که مردی و

uvadaichaya nama vardanam parsaiy avadashish uzmay-
بردار اینجا درپارس شهر نام (در) او دا دای چایه

apatiy akunavam thatiy Darayavaush khshayathiya ima
این است شاه داریه واوش گوید کردم

tya mana kartam parsiya thatiy Darayavaush khshaya-
شاه داریه واوش گوید درپارس کردم من آنچه

thiya hauv Vahyazdata hya Bardiya agaubata hauv
او گفته میشد برده او که وه یزدات آن

karam Fraishya harauvatim Vivana nama Parsa mana
ازمن پارسی نام وای وانه به حراوته فرستاده سپاه

bandaka harauvatiya khshatrapava abiy avam utasham
وبرانان آن سوی فرمانده بود به هراوته بنده

l martiyam mathishtam akunaush avathasham atbaha
گفت و به آنان کرد سردار مردی را يك

paraita vivanam jata uta avam karam hya Darayavaush
داریه واوش که سپاه را آن و بزید وی وانه را بروید

khshayathiya gaubataiy pasava hauv kara ashiyava
شناقت شاه آن پس فرمان برند شاه را

tyam vahyazdata fraishya abiy vivanam hamaranam
رزم وی دانه سوی فرستاده بود وه یزدات آن را

Kartanaiy kapishakanish nama dida hamaranam akunava
کردند رزم اینجا دژ در کهم شکانش کند

Auramazda maiy upastam abara vashna auramazdaha kara
سپاه اورمزد به مهربانی یاری بمن اورمزد

hya mana avam karam tyam hamitriyam aja vasiy Anam-
از آنامکا بسیار کشتند از دشمن (بود) که سپاه را آن من بود که از

akahya mahya 13 rouchabish thakata aha avathasham
با آنانی بود گذشته روز ۱۳ ماه

hamaranam kartam thatiy Darayavaush khshayathiya
شاه داریه واوش گوید کرده شد رزم

Patiy hyaparam hamitriya hangmata paraita
دیتبس رفتند گود شدند دشمنان دیگر (پس از آن) بار

Patish vivanam hamaranam kartanaiy Gandutava
در رگن دوتهده بکند رزم وی دانه بر روی

nama dahyaush avada hamaranam akunava Auramazda
اورمزد کردند رزم آنجا استان نام

mai y upastam abara vashna Auramazdaha kara hya
که سپاه اورمزد به مهربانی برد یاری بمن

mana avam karam tyam hamitriyam aja vasiy
بسیار کشتند (از) دشمن (بودند) که سپاه (را) آن ازمن (بود)

viyaknahya mahya 7 rauchabish thakata aha avathasham
با آنها بود گذشته روز ۷ ماه از دی دفته

hamaranam kartam thatiy Darayavaush khshayathiya
شاه داریه واوش گوید کرده شد رزم

pasava hauv martiya hya avahya karahya matheshta
سردار سپاه بر آن که مرد آن پس

aha tyam vahyazdata fraishaya abiy vivanam hauv
او وی دانه سوی فرستاده بود و وه یزدات آن بود

amutha hada kamnaibish asabarsbish ashiyava Arshada
به ارشادا و شتافت از سواران کمی با بگریخت

nama dida Haruvatiya avapara atiyaisha pasava vivana
وی وانه پس آمد و به آنسو درهروات دژ نام

hada kara Nipadiy tyaiy ashiyava avadashim agarbaya
گرفتار کرد و آنجا اورا شتافت آنها به پتران سپاه با

uta martiya tyai shaiy fratama anushiya ahanta avaja
 بکشت بودند پیروان (وی) پیشوای که به او مردمی و
 thatiy Darayavaush khshayathiya pasava dahyaush mana
 ازمن استان پس شاه داریه واوش گوید
 abava ima tya mana kartam Harauvatiya thatiy Daray-
 داریه واوش گوید در هرات کرده شد ازمن آنچه این است شد
 avauskh khshayathiya yata adam Parsaiy uta madaiy
 در ماد و درپارس من تا زمانیکه شاه
 aham patiy duvitiyam Bibiruviya hamitriya abava hacha
 از من شدند دشمن بابلیها دوم بار بودم
 ma I martiya Arakha nama Arminiya Halditahya putra
 پور هلدیته ارمنی نام ارخه مردی ۱
 hauv udapatata Babirauv Dubala nama dahyaush hacha
 از استان نام دردوباله در بابل سرکشی کرد او
 avadasha hauv karahya avatha adurujiya adam Nabuk-
 نیک من به دروغ (گفت) چنین به مردم او آنجا
 udrachara amiy Nabunaitahya Putra pasava kara
 مردم پس پور از بونیه هستم دره چره
 Babiruviya hacha ma hamitriya abava abiy avam
 آن سوی شدند برگشتند (دشمن) از من بابل
 Arakham ashiyava Babirum hauv agarbayata hauv
 او بگرفت او بابل را شتافتند ارفه
 khshayathiya abava Babirauv thatiy Darayavaush khs-
 داریه واوش گوید در بابل شد شاه
 hayathiya pasava adam karam fraishayam Babirum
 به بابل فرستادم سپاه را من پس شاه
 vindafrana nama parsa mana bandaka avamsham ma -
 بر آنان بنده ازمن پارسی نام و نده فرنا
 thishtam akunavam avathasham athaham paraita avam
 آن بروید گتم و به آنان نمودم سردار

karam Babiru - viyam jata Hya mana naiy gaubataiy
 فرمان برند نه بمن که بزیند بابل را سپاه
pasava vinda-frana bada kara ashiyava abiy Babirum
 بابل سوی شتافت سپاه با ونده فرنا پس
Auramazda maiy upastam abara vashna Auramazdaha
 اورمزد بهمهربانی برد یاری مرا اورمزد
vinda-frana Babiruviya aja uta - mahya 22 rauchabish
 روز ۲۲ ماه و بکشت بابلیهارا ونده فرنا
thakata aha avatha avam Arakham hya Nabukudrachara
 نیک دره چره او که ارخهرا آن که بود گذشته
agaubata uta martiyahauv Arakha uta martiya
 مردمی و ارخه که مردی و گفته میشد
tyaiy-shaiy fratama an-ushiya ahanta Babiruv uzmaya-
 بردار بابل بودند پیروان(او) از نخستین که اورا
patiy asariyata (be crucified)
 کشیده شدند؟

خلاصه ستون سوم

گوید شاه داریوش -

ومن سپاه پارس رادری بسوی پدرم گشتاسب فرستادم و پدرم با آن سپاه در شهری از استان پارتیا بنام پتی گربنه (Patigarhana) با سرکشان رزم کرد و آنانرا در روز نخستین ماه گرمابده بشکست و پارتیا به فرمان من درآمد ؛

در استان مارگیانه (Margiana) مردی بنام (Frada) بر من بلند شد و من دادارشش (Dadarshish) نام را که فرمانده بر باختر بود بسوی او فرستادم و او در ۲۲- ماه اتری یادیه (Athriyadiya) سرکشان را شکست داد پس از آن آنجا آرام شد و نیز وه یزداته (Vahyazdata) نام مردی که در شهر تاروه (Tarava) در بخشی بنام یاوتیه (Yautiya) در کشور فارس میماند به مردم وانمود که او بر دیه برادر کمبوجیاست و بار دوم سرکشی کرد و شاه پارس گشت ومن سپاهی که از فارس وماد داشتم در فرمان ارته - وردیه (Arta Vardiya) بسوی او فرستادم و ارته وردیه در شهری بنام رخه (Rakha)

باسرکشان روز دوازدهم ماه ثور و او اهره رزم کرد و آنانرا بشکست و وه یزداته با کمی از
 سواران بسوی **Paishiyau vada** بگریخت و از آنجا با سپاه تازه دم بسوی وردیه باز-
 گشت و نزدیک به کوهی بنام **Paraga** در پنجم ماه گرمابده رزم کرد مگر اینکه از اشته وردیه
 شکست یافت و با پیروان بزرگش گرفتار شد من او را بردار آویختم در شهری بنام
(Uvadaichaya) وه یزدانه نامبرده سپاهی به ارکوشیا فرستاده بود و آن سپاه از وی وانه
(Vivana) نزدیک به دژی بنام **Kapishakanish** شکست یافتند (در ۱۳ ماه انامکه)
 و بار دیگر گرد آمدند و درجائی بنام **Gandutava** در هفتم ماه وی یاخنه **(Viyakhna)**
 رزم کردند و باز شکست خوردند و بسوی دژی در ارکوشیا بنام ارشاده **(Arshada)** شتافتند
 و وی وانه از پی آنان رفت و پیشوای آنانرا با سرداران گرفتار کرد و بکشت .
 زمانیکه من در فارس و ماد بودم بار دیگر بابلیها بلند شدند و مردی بنام ارخه
(Arakha) ارمنی پور هالدتیه **(Haldita)** در بابل سرکش شد و درجائی بنام **(Dubala)**
 به مردم گفت که او بخت النصر پور نبونی دوس هست و بر بابل شاه شد و من سپاهی با مردی
 بنام ونده فرنه بسوی او فرستادم و ونده فرنه در ۲۲ ماه مار که زنش **(Markazanash)**
 بابلیها را بشکست و ارخه را با پیروانش بگرفت و زنجیر کرد و من به او فرمودم که ارخه
 را بردار کند .

ستون چهارم

Thatiy Darayavaush Khshayathiya Ima tya mana kartam
کردم من آنچه این است شاه داریه واوش گوید

Babirauv Thatiy Darayavaush Khshayathiya Ima tya
آنچه این است شاه داریه واوش گوید در بابل

adam akunavam vashna Auramazdaha hamahyaya
همه اورمزد به یاری کرده شد از من

tharda pasava yatha khshayathiya abavam 19 hamaranam
رزم ۱۹ شدم شاه از آنکه پس وقت

akunavam vashna Auramazdaha adamshim ajanam uta
و کشتم من اورمزد به یاری کردم

9 khshayathiya agarbayam l Gaumata nama magush
بگو نام گومات ۱ بگرفتم شاه را نه

aha hauv adurijiya avatha athaha adam Bardiya amiy
هستم بروید من گفت چنین بدروغ او بود

hya kuraush putra hauv parsam hamitriyam akunaush
کوه دشمن پارسیم او پورادستم کوروش را اوکه

l Atrina nama uvajiya hauv adurijiya avatha athaha
گفت چنین بدروغ او خوزستانی نام اترتبه یک

adam khshayathiya amiy uvajiyai hauv uvajam hamitriy-
دشمن خوزستانهارا او برخوزستان هستم شاه من

am akunaush mana I Naditabira nama Babiruviya
بابلی نام ندیته ببرد ۱ بامن کرد

hauv adurujiya avatha athaha adam Nabukdrachara
نیک دره چره من گفت چنین بدورغ او

amiy hya Nabunitahya putra hauv Babirum hamiti-
دشمن بابلهارا او پور ازنیونیه آن هستم

riyam akunansh I martiya nama Parsa hauv adurijiya
بدروغ او پارسی نام مرو یک کرد

avatha athaha adam Imanish amiy uvajiyai khshayathiya
شاه برخوزستان هستم امانش من گفت چنین

hauv uvajam hamitriyam akvuansh I Fravartish nama
نام فرورتش یک کرد دشمن خوزستانهارا او

Mada hauv adurjiya avatha athaha adam khshathrita
خشتریه من گفت چنین بدروغ او مادی

amiy uvakhsathrahya taumaya hauv madam hamitriyam
دشمن مادیهارا او تخمه اوخستره را هستم

akunaush I chitrantakhma nama asagartiya hauv aduru-
بدروغ او اساگرتاکی نام چیترن تخمه یک کرد

jiya avatha athaha adam Khshayathiya amiy asagartaiy
براسگرته هستم شاه من گفت چنین

uvakhsathrahya taumaya hauv asagartam hamitriyam
دشمن اساگرتهارا او تخمه از اوخستره

akunaush I Frada nama margava hauv adurujiya avatha
چنین بدروغ او مروی نام فراده ۱ کرد

athaha adam khshayathiya amiy margauv hauv margum
مرویهارا او برمرو هستم شاه من گفت

hamitriyam akunauash I vahyazdata nama Parsa hauv
او پارسی نام وه یزدات ۱ کرد دشمن

adurujiya avatha athaha adam Bardiya amiy hya kur-
 کوروش او هشتم برديه من گفت چنين بدروغ
aush putra hauv parsam hamitriyam akunaush I Arkha
 ارخه ۱ کرد دشمن پارسهارا او پور
nama Arminiya hauv adurujiya , avatha athaha adam
 من گفت چنين بدروغ او ارمني نام
Nabukdrachara amiy hya Nabunitahya putra hauv
 او پور نبونيته را او هشتم نيك دره چره
Babirum hamitriyam akunaush . thatiy Darayavaush
 داريه واوش گوید کرد دشمن بابليهارا
khshayathiya imaiy 9 khshayathiya adanı agarbayam
 بگرفتم من شاه ۹ اينها شاه
antar ima hamarana , thatiy Darayvansh kshayathiya
 شاه داريه واوش گوید رزمها اين اندر
dahyaya ima tya hamitriya abava drauga dish hamitr-
 دشمن آنانرا دروغ شدند دشمن آنچه اين است ولايتها
iya akunaush tya imaiy karam adurijiyasha pasava
 پس فريب دادند(دروغ گفتند) مردم را اينها آنکه کرد
dish Auramazda mana dastaya akunaush yatha mam
 ازمن چنانچه کرد دستهای من اورمزد ازآن
kama avathadish akunavam thatiy Darayavaush khsh -
 شاه داريه واوش گوید کردم هم چنان کام(بود)
ayathiya hya aparam ahy hacha drauga darsham pati-
 بيا سخت دروغ از هست پس(ازمن) اوکه
payauva martiya hya draujana abatiy avam ufrashtam
 سخت سزا اورا هست دروغ اوکه مردی
parsa yadiy avatha maniyahy dahyaush maiy duruva
 استوار(محفوظ) من ولايتهاي بياندیشی چنين اگر ده
ahatiy . thatiy Darayavaush khshayathiya ima tya
 آنچه اين است شاه داريه واوش گوید خواهدشد

adam akunavam vashna Auramazdaha hamahyaya tharda
سال(وقت) همه اورمزد به یاری کردم من

akunavam tuvam ka hya aparam imam dipim patipar-
بخوانی نوشته را این پس(ازمن) آن که تو کردم

sahy tya mana kartam varnavatam thuvam matya
مبادا تو باورکنند کرده شده ازمن که آن

durujyahy - thatiy Darayavaush khshayathiya Auram-
اورمزد شاه داریه واوش گوید به دروغ(بگیری)

azda - yatha Ima hashiyani naiy durukhtam adam
(که)من دروغ ونه راست(میباشد) اینها چنانکه (گواه است)

akunavam hamahyaya tharda thatiy Darayavaush khsha-
شاه داریه واوش گوید سال(وقت) همه کردم

yathiya vashna Auramazdaha apimaiy aniyashchiy vssiy
بسیار دیگری چیزی ازمن اورمزد به یاری

astiy kartam ava ahyaya dipiya naiy nipishtam avah-
ازاینرو نوشته شده نه نوشته دراین که آن (که)کردم هستند

yaradiy naiy nipishtam matya hya aparam imam dipim
نوشته را این پس(ازمن) اوکه (که) مبادا نوشته شده نه

patiparsatiy avahya paruv thadutiy tya mana kartam
کردم من که این گمان کند بسیار آنرا بخواند

naish-m varnavataiy durukhtam maniyatiy . Thatiy
گوید بیاندیشد دروغ باورنکرده

Darayavaush khshayathiya tyaiy paruva khshayathiya
شاه ازپیش آن شاه داویه واوش

yata aha avaishani ava naiy astiy kartam yatha mana
ازمن چنانکه کرده شده است نه آن از آنها بودند که

vashna Auramazdaha hamahyaya tharda kartam - thatiy
گوید کرده(شد) زمان همه اورمزد به یاری

Darayavaush khshayathiya nuram thuvam varnavatam
باورگردد به تو کنون شاه داریه واوش

tya mana kartam avatha sadadiy ma apagaudaya yadiy
 اگر نھان کنی نہ به بینی۔ بخوانی؟ آنچه کرده شدہ ازمن کہ
 imam handugam naiy apagaudayahy karabya thahy
 بگوئی بمردم نھان کنی نہ سنک نوشت را این
 Auramazda thuvam daushta biya uta taiy Tauma vasiy
 بسیار تخمہ (تو) اینکہ و باد دوست تورا اورمزد
 biya uta drangam jiva - thatiy Darayavaush khsbayathiya
 شاہ داریہ واوش گوید زندگی کنی دراز و باد
 yadiy imam handugam apagaudayahy naiy thahiy kara-
 بمردم گوئی نہ نھان کنی نوشتہ را این اگر
 ahY Auramazdatay jata biya uta taiy tauma ma biya thatiy
 گوید باد نہ تخمہ ترا و باد کشندہ اورمزد ترا
 Darayavaush khshayathiya ima tya adam akunavam
 کردم من آنچه ایناست شاہ داریہ واوش
 hamahyaya tharda vashna Auramazdaha akunavam .
 کردم اورمزد بهیاری زمان ہمہ
 Auramazda maiy upastam abara uta aniyaha bagaha
 ایزدان دیگر و برد یاری مرا اورمزد
 tyaiy hantiy . thatiy Darayavaush khahayathiya avah-
 ازیانو شاہ داریہ واوش گوید ہستند کہ آنہا
 yaradiy Auramazda upastam abara uta aniyaha bagaha
 ایزدان دیگر و برد یاری اورمزد
 iyaiy hantiy yatha naiy araika aham naiy draujaua aham
 ہستم دروغ (گویندہ) نہ ہستم مخالف نہ چونکہ ہستند آنانکہ
 naiy Zurakara aham naiy adam nai-maiy tauma upariy
 بر دودہ ازمن نہ من نہ ہستم زورکار (ستمکار) نہ
 arshitam upairy naiy shakaurim tunuvatam zura aku-
 کردم روز (ناتوان) و بینوایان ستمکار بر فرومایگان نہ (بودیم) بر راستی
 navam martiya hamatakshshata mana vitthiya avam uba-
 خوش پاداش اورا و بہ خانوادہ (من) بمن کوشندہ (بود) مردیکہ

rtam abaram hya viyanasaya ava ufrastam aparsam thatiy
گوید رساندم سخت به سزا اورا تپاه کنندہ بود واو کہ (دادم) بردم

Darayavaush khshayathiya iuvam ka khshayathiya hya
آن شاه که تو شاه دارپہ واوش

aparam ahy martiya hya draujana ahatiy hya va zur-
ستمکار کہ داد باشد دروغ کہ مردی هستی پس (ازمن)
akara ahatiy avaiy ma daushta a ufrashtadiy parsa . thatiy
گوید تپاہ کن اورا بلکہ دوست (باشی) نہ اورا باشد

Darayavaush khshayathiya tuvam ka hya aparam imam
این پس (ازمن) آن کہ تو شاه دارپہ واوش

dipim vainahy tyam adam niyapisham imaiva patikara
پیکرها واین نوشته ام من آنچه بینی نوشته را

matya visanahy yava datas ahy avathashta paribara
نگہ دار آنها را باشد (زنده باشی)؟ تاکہ آنرا محوسازی مہادا

thatiy Darayavaush khshayathiya yadiy imam dipim
نوشته (را) این اگر شاه دارپہ واوش گوید

vainahy imaiva pa'ikara naiydish visanahy uta taiy yava
تا از تو ونہ محوسازی تہ آنها را پیکرها را واین بینی

tauma ahatiy pari-bara-hadish Auramazda thuvam
تورا اورمزد نگہ داری هست تخمہ

daushta biya uta taiy tauma vasiy biya uta drangam
دراز و باد بسیار تخمہ ترا و باد دوست

jiva uta tya kunavahy avataiy Auramazda - Kunutuv .
کامران (کند) اورمزد واینکہ (ترا) کامران (باشی) ترا و نبری

thatiy Darayavaush khshayathiya yadiy imam dipim
نوشته را این اگر شاه دارپہ واوش گوید

imaiva patikara vainahy visanahadish uta taiy yava tau -
تخمہ آزمان ترا و و خراب سازی بینی پیکرها را و اینہا

ma ahatiy naiydish paribarahy Auramazda taiy jata biya
باد کشندہ ترا اورمزد نگہ داری نہ

uta taiy tauma ma biya uta tya kunavahy avataty
از تو آنرا آنچه کرده ای ترا و باد نه تخمه ترا و

Auramazda nikantuv thatiy Darayavaush khshayathiya
شاه داریه و اوش گوید بر کند (نامحرم سازد) اورمزد

imaiy martiya tyaiy adakaiy avada abanta yatha adam
من چنانکه بودند آنجا آن زمان که آنان مردمیکه اینها هستند

Gaumataṁ tyam magum uvajanam hya Bardiya agaubata
نامیده میشد بردیه آنکه بکشتم مگوئی را آن گاومات را

adakaiy imaiy martiya hama-takhshata anushiya man-
من از پیروان همه کوشیدند مردم این آن زمان

a:-vinda farana nama vayasparahya putra parsa utana
آنانا پارسی پور و بس پرهیز نام و نده فرنه

nama thukhrahya putra parsa Gaubaruva nama Mard-
از مردونه نام گاوبروه پارسی پور نخرا نام

uniyahya putra parsa Vidarna nama Bagabignahya putra
پور بگا بکنده نام ویدرنه پارسی پور

parsa Bagabukhsa nama Daduhyahya putra parsa
پارسی پور دادوهیه نام بگا بکتا پارسی

Ardumənish nama vahaukahya putra parsa-Thatiy Da-
گوید پارسی پور وی هیاوکه نام اردومنش

rayavaush khshayathiya tuvam ka khshayathiya hya
آن شاه که تو شاه داریه و اوش

aparam ahy tyam imisham martiya - imam paribara .
نگه داری اینهارا مردم را اینها آن هستی پس از من

Thatiy Darayavaush khshayathiya vashna Auramazdaha
اورمزد به یاری شاه داریه و اوش گوید

iyam dipim tyam akunavam

(که) کردم آن (است) نوشته را این

خلاصه ستون چهارم

شاه داریه وادش گوید -

من نه بار رزم نمودم واین نه شاهان را گزفتار کردم و برانداختم -

(۱) گومات مغ که به دروغ گفت او بر دیه برادر کمبوجیه هست

(۲) اترینه خوزستانی که گفت من شاه خوزستان هستم

(۳) نندن تو بره بابلی که بابلیها را بر من برانگیخت

(۴) مرتیه از مردم پارس که گفت او امانش (Ummanish) پادشاه خوزستان است

(۵) فرورتش مادائی که او وانمود او خستر به ازدوده او و خستره هست

(۶) چترن تخمه ساگر تائی که او مردم ساگر ته را به من سرکش نمود

(۷) فراده مروزی

(۸) وه یزداته که او نیز گفت بر دیه برادر کمبوجیاست و پارسیها را بر من بلند کرد

(۹) ارخه ارمنی که گفت او نیک در چره پور نبوتیته (Nabunita) هست و بابلیها را

بر من شورانید اینها هستند که سرکشی کردند و از میان رفتند .

ای تو که پس از من شاه خواهی شد او را که فریب دهنده هست تباه کن تا کشور من

به آرام بماند از مهربانی او رمزد همواره به راستی کار کردم و هر کس که این سنک نوشت را

بخواند باور کند که آنچه نوشته شده راست است و او رمزد را بر راستی آن گواه میگیرم دیگر

کارهای برجسته نیز کرده ام که در این سنک نوشت نه نوشتم زیرا که میترسم خواننده همه

آنها را باور نکند و آنچه شاهان پیشین نکردند من توانستم بکنم تو ای خواننده این سنک -

نوشت آنچه بخوانی به مردم برگو و نهان نکن اگر گوئی و آشکار کنی از او رمزد خواستارم

که تا زنده هستی او رمزد دوست و یارتو باشد و فرزندان ترا بسیار کند و زمان دراز زنده

بمانی و آنچه کنی در آن او رمزد ترا یاری کند و کامیاب گردی و اگر بخوانی و نکوئی و این

سنک نوشت را نابود کنی از او رمزد خواستارم که نابود گردی و دوده تو پاینده نماند و آنچه

کردی در آن کامیاب نگردی پس آنچه در این سنک نوشت بینی آنرا نهان مکن من بدکار و

زورکار و ستمگر نبودم دروغ نگفتم نه من و نه دوده من به نیکی با مردم رفتار کردیم هر که مرا

یاری کرد از او دستگیری کردم و هر که دشمنی نمود او را برانداختم اینها هستند مردمی که چون

گومات را کشتم به من یاری کردند -

(۱) ونده فرنه پورویس پاره (Vayaspara) پارسی (۲) اتنه (خوش تن) پورشخره (Thunkhra) پارسی (۳) گاوپروه (Gaubaruva) پورمردونیه پارسی (۴) ویدر - نه پوربگه بگنه پارسی (۵) بگه بخشه پوردودهیه پارسی (Doduhya) (۶) اردومنش پور وهاو که (Vahauka) پارسی اوکه پس از من شاه خواهد شد باید از این مردم نگه داری کند .

(این شش سردار با خود داریه واوش هفت تن میشوند که با شماره اورمزد و شش امسایندان به يك شمار در می آیند) نام وهاو که یا بهوکه در نوشته سنسکریت نیز دیده می شود .

ستون پنجم

Thatiy Darayavaush khshayathiya ima tya adam
 من آنچه این است شاه داریه واوش گوید
 akunavam pasava yatha khshayathiya abavam uvaja
 خوزستان شدم شاه هرگاه پس کردم
 nama dahyaush hauv hacha ma hamitriya abava l
 ۱ شد دشمن من از آن ولایت نام
 martiya Mamita nama uvajiya avam mathishtam aku-
 سردار اورا خوزستانیها نام همیشه مردی
 navanta pasava adam karam fraishayam uvajam martiya
 مردی به خوزستان فرستادم سپاه من پس کردند
 Gaubaruva nama Parsa mana bandaka avamsham mat-
 بر آنها بنده ارمن پارسی نام گاو بروا
 hishtam akumavam pasava hauv Gaubaruva hada kara
 سپاه با گاو بروا او پس نمودم سردار
 ashiyava uvajam hamaranam akunaush hada uvajaiyi-
 خوزستانیها با کرد رزم درخوزستان شتافت
 bish pasava Gaubaruva aja uta daiy marda uta avam
 آن و بسیاری را تباہ کرد و کشت گاو بروا پس
 mamitam mathishtam agarbaya anaya abiy mam uta -
 من سوی آورد بگرفت سردار را مامیتہ

shim adam avajanam Pasava dahyaush mana abava .
 شدند ازمن استانها پس کشتم من آنها را
Thatiy Darayavaush khshayathiya adakaiy uvajiya
 خوزستانها آنگاه شاه داریه واوش گوید
atarsa utasham Auramazda mana dastaya akunaush
 کرد دستها من اورمزد آنها را ترس داشتند
ayadaiy vashna Auramazdaha yatha mam kama ava-
 کام (بود) من چنانچه اورمزد به یاری و آن
thadish akunavam . Thatiy Darayavaush khshayathiya
 شاه داریه واوش گوید کردم هم چنان
hya Auramazdam yava tauma ahatiy uta jivahya
 زندگی او و هست تخمه تا زمانیکه اورمزد را آن
dranga . thatiy Darayavaush khshayashiya hada kara
 سپاه با شاه داریه واوش گوید دراز
hakamadam ashiyavam abiy sakam tigram barataya
 گذشته از (رود) دجله ساکانیها سوی شتافتم به ساکا
abiy daraya ava pisa viyatarayam sakiva avajanam,
 کشتم - زدم ساکانیها را دد گزاشتم با کاک؟ آن دریا سوی
aniyam agarbayam basta anayata abiy man utashim
 آنانرا من سوی آوردند بسته بگرفتم دیگران را
avajanam nama avam agarbayam avada aniyam mathi-
 سردار دیگررا آنجا بگرفتم اورا نام کشتم
shitam akunavam nama aha pasava dahyaush mana
 ازمن استانها پس بود نام کردم
abava . Thatiy Darayavaush khshayathiya naiy Auramazda
 اورمزد نه شاه داریه واوش گوید شدند
yadiy vashna Auramazdaha yatha mana kama avath-
 هم چنان کام (بود) من چنانچه اورمزد به یاری (هرگاه) اگر
adish akunavam . thatiy Darayavaush khshayathiya
 شاه داریه واوش گوید کردم

Auramazdam yadataiy-jivahya uta

اورمزدرا زندگی و

سر لوحه روی پیکردار یه واوش

Adam Darayavaush khshayathiya vazraka khshayathiya

من داریه واوش شاه بزرگ شاه

khshayathiya Parsaiy khshayathiya Hakhamanishiya .

شاهان بر فارس شاه هخامنشی

Thatiy Darayavaush khshayathiya mana pita vishtaspa

گوید داریه واوش شاه پدر ازمن وشتاسپ

vishtaspahya pita Arshama, Arshamahya pita Ariyaramna

از وشتاسپ پدر ارشام پدر از ارشام اریه رمنه

Ariyaramnahya pita chishpish chishpaish pita Hakh-

از اریه رمنه پدر چشپش از چشپش پدر هخامنش

amanish . Thatiy Darayavaush khshayathiya avahyara -

گاید داریه واوش شاه از اینرو

diy vayam Hakhamanishiya thahyamahy hacha paruv-

هخامنشی گفته میشویم از باستان

iyata amata amahy hacha paruviyata hya amakham

از ما آن باستان از داشت (دارد) امتداد

tauma khshayathiya aha. Thatiy Darayavaush khshay-

شاه داریه واوش گوید بودند شاه خانواده

athiya 8 mana taumaya tyaiy paruvam khshayathiya

شاه پیش آنکه خانواده ازمن ۸

ahan adam navama duvitaparnam vayam khshayath-

شاه ما از زمان دراز نهمین (هستم) من بودند

iya amahy .

بودیم

عبارت روی پیکر گومات

Iyam Gaumata hya magush adrujiya avatha athaha
گفت چنین بدروغ مگوئی بود او که گومات (است) این
adam Bardiya amiy hya kuraush putra adam khshaya-
شاه من پور (است) کوروش را او که هستم بردیه من
thiya amiy.
هستم

عبارت روی پیکر اترینه

Iyam Atrina adurujiya avatha athaha adam khsha-
شاه من گفت چنین به دروغ اترینه این
yathiya amiy uvajaiy
برخوزستان هستم

عبارت روی پیکر نندن توبل

Iyam Naditabira, adurujiya avatha athaha adam
من گفت چنین به دروغ ندینته بره این
Nabukdrachara amiy hya Nabunaitahya putra adam
من پور نبونایته او که هستم نیک دره چره
khshayathiya amiy Babirauv .
بر بابل هستم شاه

عبارت روی پیکر فره ورتش

Iyam Fravartish adurujiya avatha athaha adam
من گفت چنین به دروغ فرورتش این (است)
khshathrita amiy uvakhshatarahya taumaya adam
من خانواده (از) او و خشره هستم خشریته
khshayathiya amiy madaiy
بر ماد هستم شاه

عبارت روی پیکر مرتبه

Iyam martiya adurujiya avatha athaha adam Ima-
امانش ۹۰ گفت چنین بهدروغ مرتبه (این است)
nish amiy uvajaiy khshayathiya
شاه برخوزستان هستم

عبارت روی پیکر چترن تخمه

Iyam Chitrantakhma adurujiya avatha athaha
گفت چنین بهدروغ چترن تخمه این است
adam khshayathiya amiy Asagartaiy uvakhshtarabha
من شاه هستم براساگرته (از) اووخشتره
taumaya
خانواده

عبارت روی پیکر وه یزدات

Iyam Vahyazdata adurujiya avatha athaha adam
من گفت چنین بهدروغ وه یزدات این است
Bardiya amiy hya kuraush putra adam khshayathiya
شاه من پور (بود) از کوروش اوکه هستم بر دیده
amiy.
هستم

عبارت روی پیکر ارخه

Iyam Arakha adurujiya avatha athaha adam Nabn-
من گفت چنین بهدروغ ارخه این است
kudrachara amiy hya Nabunaitahya putra adam
من پور (بود) بنونایتیه اوکه هستم نیک دره چره
khshayathiya amiy Babirauv
بر بابل هستم شاه

عبات روی پیکر فراده

Iyam Frada adurujiya avatha athaha adam khsh-
من گفت چنین به دروغ فراده این (است)
ayathiya amiy margauv
بر مرو هشتم شاه

عبارت روی پیکر سکونکه ساکائی

Iyam Skunka hya saka -
بر ساکه اوکه سکونکه این (است)

خلاصه ستون پنجم

گوید شاه داریوش :
این است آنچه کرده ام
چون خوزستان بر من بلند شد و یک مرد خوزستانی مامیته نام پیشوای خوزستانیها
کشت من گاو بیروه را بر سپاه مهتر کرده به خوزستان فرستادم و او با خوزستانیها رزم نمود
برخی را کشت و برخی را زنده گرفتار نمود و من فرمودم که مامیته را کشتند .
رزم با ساکائیها -

این بهره سنگ نوشت دیرتر نوشته شده و از جنگ ساکائی که در سرزمین ساکائیها
در بالکان و فرودین بهره روس کنونی رو گرفت چنین مینویسد
گوید داریوش شاه :

که با سپاه از رود دجله گذشته و به دریا رسیده در سرزمین ساکا بسیاری را تباه کردم
برخی را گرفتار نمودم و بر ساکائی به جای سکونکه یک تن دیگر دامهتر کردم .
(۱) بر روی پیکر داریوش چنین نوشته شده :

من داریه و او ش شاه شاهان شاه پارس شاه دهها (کشورها) پورگشتاسب و نوه
ارشام ازدودهی هخامنش ما از زمان دیرین شاه بودیم و هشت تن از ما پیش از من شاهی کرده اند
من نهمین میباشم در دورشته (یا از زمان دراز) (duvita paranam) شاهی کرده ایم

(۲) روی پیکر گاو مات چنین نوشته شده

این گاو مات مغ است که به دروغ گفت او بردیه (برادر کمبوجیه) پور کوروش است

(۳) روی پیکر اترینه

این اترینه به دروغ گفت شاه خوزستان است

(۴) روی پیکر نه دیته بره

این به دروغ گفت که نبوک در چره پورنه بوناپته هست

(۵) روی پیکر فرورنش

این به دروغ گفت که خشتریه از نژاد اوو خشتره هست

(۶) روی پیکر مرتیه

این به دروغ گفت که امانش پادشاه خوزستان است

(۷) روی پیکر چترن تخمه

این به دروغ گفت که شاه اساگرته از نژاد اوو خشتره هست

(۸) روی پیکر وهیزداته

این به دروغ گفت که بردیه پور کوروش است .

(۹) روی پیکر ارخه

این به دروغ گفت که اونبوک در چره پورنه بوناپته هست

این پیکر دیرتر ساخته شده و آن پیکر سکونکه میباشد که ریزان چنین نوشته شده:

این سکونکه (skunka) ساکائی میباشد

از پیکرها چهره مرتیه خوزستانی نیمه شکسته شده و یک پهلوی چترن تخمه تا نزدیک به ناف نیز شکسته شده و هم چنین پیشانی و سر اترینه همه تا کمر برهنه نشان داده شده اند و دست هاشان از پشت بسته شده اند و یک ریسمانی در گردن همه هست و چونکه داریه واوش تنها برسینه گومات پانواده میتواند بگوئیم که با او ویژه دشمنی داشت و او را دشمن سنگین خود و خانواده اش می شمرد و دشمن کیش نیاکان می پنداشت .

فرهنگ لغات سنک نوشت بهستون

A - = به = ayanta سوی . آید - gathava Dastaa = درگاه - بدست
در آخر کلمه - در دست

A بی نام anamaka آزار ندیده - نه خسته akhashta بمفهوم نفی -

Aita = این

Aiva يك aivam يك

Ainaira = نام مرد بابلی martiya Naditabara nama درستون نخستین
پورآینره = ainarihya putra مردی بنام ندیته بره

Aura = Ahura. sk asura. Ahura - Auramazda خداوندانا

Autiyara = نام بخشی از ارمنستان Autiyara nama dahyaush

Arminiyaiy نام استان در ارمنستان

Akhshata hya duvaishtam پریشان نشده - آزار ندیده . ناخسته
آن شادی بدون ناخستگی (بدون قطع) shiyatish akhshata

Agartar a+gar هشیار - بیدار - مراقب - vigaraned

بدون نگرانی (در نوشته تر فان) (پهلوی)

Antar اندر

Atiy آنسو - از روی (پیشوند)

Athangaina سنک

Athiy هنوز a-thiy Babirum yatha naiy upayam زمانیکه - سوی - هنوز

سوی بابل هنوز نیامده بودم

Athura نام کشور آشور

Athiya bausha - Athiya = نام پدر Bhiy از bausha راست
ارشاک = آزاد شدن

Athrina, Atrina آذرین - نام سرکشی ازخوزستان

Athriyadiya - نام ماه ایرانی - پرستش - ستایش = yadiya + آذر = Athar

Ada = آنکا.

Adakaiy (ada + kaiy) آنکاه که

Adata - بزرگوار - اصل - آزاد

Adam من

Adiy = در ufrashtadiy Parsa

Adukanisha نام ماه ایرانی

Ana - با این سپاه (مردم) پارسا = Hada ana Parsa Kara این -

Anamaka بینام

Aniya = دیگران را بر = aniyam ashabaram akunavaim دیگر
برای دیگران اسپ آوردم aniya asam franayam شترسوار کردم

Anuva درامتداد - پس - یا - با

Anushiya در شاهنامه انوشه - بمفهوم آفرین (anuv + tia) همپیمان - دوست - پیرو

Apa دورتر - جای دیگر - بیرون - از - پیشوند

Apatara - adataram جای دیگر ، بیرون ، دورتر

Apadana این کاخ را داریه واوش نیای بزرگ من ساخت imam apadana Darayavaush apa nyaka ma akunaush

Apa nyaka نیای بزرگ

Apara - aparam او که پس از من هستی hya aparam ahy پس از آن

Apiy هنوز از من دیگر چیزها (کارها) بسیار کرده شد vasiy kartam
دور duraiy apiy هنوز ، بر aniyaschiy

Ape آب Api shim

Abiy به ، بر علیه ، بروی

Abhi charish بازرگانی ، چریدن ، چراگاه

Abish به آنسوناوگان بودند abish navaya aha سوی دیگر به آن ، از آن

Abiy para پس

Ama نیرو
Amutha بگریخت
Ayadaiy سپاس کردم ، نماز ، پرستش
Ayadana (a + yadana) پرستش گاه ، نماز گاه
Ayasta فراگرفت ، رسید
Ar فرود آمد **nirasaty** فرارسید **pararasa** رسیدم **Arsam** رفتن ، رسیدن
 روان شد
Araika مخالف ، دشمن
Arabaya عربستان
Arakadri نام کوهی
Arakadri نام مردی سرکش در ارمنستان
Arkha این ارخه به دروغ گفت **Iyam Arakha adurujiya**
Ariya نژاد آریا **ariya chithra** آریا
Ariya ramna نیای بزرگ داریه واوش . نام پدراشام
Arta vardiya (arta + vared = بالیده ازارته)
Ardastana (arda + stana) شادروان - پنجره جای روشن
Ardu - manish نام یکی از سرداران - روشن فکر - روشن نفس
Arta Khshathra نام چند تن از شاهان هخامنشی - او که بر آئین ارته شاهی میکند
Arbaira ارییل
Armina ارمنستان
Arshaka (arshan + aka) نشان تصیفر **aka** کوچولو - مرد کوچک
Arshada نام دژی
Arshama (مرد - توانا) (arsha + ama) نام نیای داریه واوش
vishtasp - ahyā pita arshama ارشام پدر وشتاسپ
Arshta دیانت - راستی
Arshti نیزه
Arshtidara نیزه بردار
Ava آن **avam, avash - chiy, avahya, avaisam**
Ava **avajan** فرو ، ریز = پیشوند

دسته‌ای را برمشکبزه‌ها mashkauva avakanam برنهادن
Avakanam (كلك) برنهادم

چشمهای uta shaiy uhashma avajam برکندم ، درآوردم
Avajam او را درآوردم

thuwam varnavatam tya - چنين ، هرگاه ، پس ، چنين
mana kartam avatha چنان شده‌ام چنان
Avatha

avatha + sta = چنين برپادار Avathashta

چنين برپادارانرا = Avathashta pari bara

در آنجا ، از آنجا ، آنجا Avada

para = Arshada nama dida harau پيش - به آنسو
Avapara در ارشادا نامه دژ در استان (هیرمند)
vatiya avapara atiyaish = به آنسورفت

adamshim gathva avastayam برقرار کردم ، برنشاندن
Avastayam من برجانشاندن

vah = ماندن جای سکونت Avahana

Adam Auramazdam patiy a vahya = یاری خواستن
Avahya خواستن - پیشوند + patiy من از اورمزد یاری خواستم - نماز بردم

avahyaradiy vayam (ازاینرو = radiy) ازاینرو
Avahyaradiy vayam ازاینرو هخامنشی گفته میشود =
hakha maneshiya thahyamahy

ترك کرد ، هلید Avahar =

برای دیگران اسب آوردم = Asa aniyahya asam franayam اسپ

Asabari اسپ بو - سوار

اسپ Aspa

Asagarta = asa + garta = گردونه اسپ اراهه -

اسپ = aspa نام یکی از سرداران داریه‌واوش = Aspa chanah
Aspa chanah خواهنده

آسمان Asman

adam ashnaiy aham abiy uvajam = آشنا - شناسا
Ashnaiy من آشنا بودم به خوزستانیها

یار تلومه کلمه آشنای را بمفهوم کوچیدن گرفته - من بسوی خوزستانیها کوچیدم

مردم نه دانسته بودند - Karahya naiy azda abava آگاه دانسته شده ، آگاه Azda
آگاه نبودند

دیگران را در آب انداختم یا گریزاندم
aniya apiya ahyata گریزاندن ، برانداختن ، انداختن Ah

ah بودن ah
tuvam ka hya aparam imam dipim patiparsahy
(amiy, astiy, amahy, hantiy, aham, aha,

تو که این نوشته را پس از این بخوانی

- I -

I, ai, aity, aish + a = بیا

+ atiy, upa آنسورفتن - دوررفتن atiyaish

+ abiy, upa رسیدن - وارد شدن abiyayam, upayam athiy

هنوز به بابل نرسیده بودم Badirum yatha naiyupa yam

+ ni, nij, nijayam رفتن - خارج شدن

+ patiy کردن تصرف

+ para رفتن paraidy, paraita, بروید

+ upariy - upariy arstam upariyayam

īda ایدر - اینجا

Ima این imam, imam, imaiy, imisham ima

ima dahyava این استانها

Imanish نام مردی

lyam این

Ish فرستادم fraishaya + fra fraishayam فرستادن - به جنبش درآوردن

- U -

u خوب سزادادم -ufrashiam خوب - su به سنسکرت hu به اوستا

umartiya خوش مرد utanu خوش تن aura اهورا uaspa خوش هی

Ukartam خوش ساخت

Uchashama چشم utashaiy uchashama avajam

و چشم آنانرا در آوردم

Uta, adam karam gathava avastayam, parsam - ch
madam cha uta aniya dahyava

من مردم کشور را بر جای ایشان بنشاندم چه در پارس و چه در ماد و چه در دیگر استانها

Utana, av. Hutanu خوش تن - خواهاهاهان داریه واوش -

Ud, us بلند شد بر آمدن - بیرون - بر

martiya Fravartish nama mad hauv udapatata

مردی فروزش نام مادی او بلند شد

Upa karam parsam uta madam fraishayam

هیا ایا ما من اها سپاه پارس و ماد را که با من بودند فرستادم

Upadaranma نام یوراترینه

Upariy arsham برستی روی - بر - بالا

Upasta auramazda maiy یاری + sta + sta یا u یاری

upastam abara اورمزد مرا یاری برد

Ufrasta-hu + frashta سزای سخت خوب بسزا رسید

Ufrashtadiy murtiya hya draujana سزای سخت ده - تپناه کن

abatiy avam ufrashtam مردیکه او دروغ بود او را سزای سخت بده (تپناه کن)

Ufratu رود فرات

Ubarta u + bar گرامی

Umartiya مردان خوب

Uyama nama dida arminiyai نام دژی در ارمنستان

اویما نام دژ در ارمنستان

Uvaipshiya Hauv ayasata uvai - متاع خود - به میل خود - از خود

pashiya akuta او استیلا یافت و آنچه خواست کرد

Uvakshetra, u + Hu + vakheh + tra نام پادشاه ماد - او و خستره

خوش بالیده تر

Uvaja خوزی - خوزستانی

Uvajiya خوزی نام ۱ ستان uvaja nama dahyaush خوزستانی
fraishayam uvajam martiya فرستادم به خوزستان مردی را
uvajam hamaranam akunaush درخوزستان رزم کرد
hada uvajaiybish با خوزیها

Uvadaichaya نام شهری

Uva marshiya مرگ بدست خود pasava kambujiya
Uvamarshiyush amariyata

بس از آن کمبوجیه بمرگ دست خود بمرد

Uvarazmi زمین خاور - خوارزم

Uvaspa-Huaspa دارنده اسپ خوب

Ustashana پله کان us + tash + na نگاریدن - بریدن

Imam ustashanam athanganam mam

این پله کان از من و از کرد من هستند

Upa نام کارت

Ushabari - usha شترسوار - گاو نر - سوارشتر aniyam ushadarim
دیگران را برشتر سوار کردم

Ushka یونانیهای برخشکی (زمین) Yauna tyaiy'ushkahya خشک

Uzma دار uzmayapaty بلندی - تراز زمین - رری زمین
akunavam بردار کردم

Ka tuvam ka khshayathiya hya aparam که هر که

ahy تو که پس از من شاه هستی

kash-chiy, chish-chiy چیزی

Kaufa کوه

katpatuka نام ولایتی در آسیای کوچک در مغرب ارمنستان

Kambujiya (kunbu + jiya) نام پدر و نیز پسر کوروش بزرگ

Kama خواهش - کام Yatha mam kama

چنانچه میخواستم - چنانچه کام من بود

Kar ساختن - کردن Kunavahy, kunantuv, akunanush

Kara سپاه - مردم

Karka نام تیره ای

Karsha نام وزنی

Kuganaka نام شهری در پارس **Kuganaka nama vardanam**

parsaiy کوگه نگانام شهری در پارس

Kunduru نام شهری در ماد

Kuru کوروش **Kambujiya nama Kuraush puthra**

کمبوجیه نام پور کوروش

Kharsheedashiy نام شخصی

Kushiya نام قومی

Khshathrita لقبی که فرودتش بر خود گرفت - خشترینه

Khshathra شاهی **Khshi** خداوندی - خشتره

Khshathra pavan فرمانده - شترپ

Khshap شب **Khshapava rauchapaiva** شب و روز

Khshavathiya شاه **hya amakham tauma Khshayathiya**

aha آن ازدوده‌ی ماشاه بود

Khshi شاهی

+ **patiy - adamsham patiyakhshaiyai** من بر آنها پادشاه بودم

+ **upariy arsham upari yakhshayai** برداستی شاهی نمودم

Khshayarsha, Khshayarshan Khshaya + arsha - arshan

خشایارشا نام پسر داریه و او از بطن دختر کوروش

Khshna شناساندن ، شناختن

- G -

Gaitha ملك گیتن **gi zi** گیتی - گیهان **Gaetham** متاع - ملك

adam niya thrarayam karahya abiycharish

goithara cha maniyam cha .

adam niyarhtarayam karahya abiycharish

gaetham cha maniyam cha vitha bish tiyadish

Gaumata hya magush adam karam gathava Avastayam
من باز گردانیدم به مردم چراگاه و گله‌ها و خانهای آنان که گومات مگوئی از آنها گرفته بود و مردم را بجای خودشان بر نشاندم .

Gausha adam uta naham uta شنیدن - گو - آواز **gush** گوش
gausha frajanam من و بیبی و گوش را بریدم

Pasava adam نام سرداری عصر داریه واوش **bruva** + **gau**
adam karam fraishayam uvajam martiya Gaubaru-
va nama Parsa mana bandaka avamsham mathish-
tam akunavam

پس من سپاه فرستادم به خوزستان و مردی بنام گاوبروا برپارسی را که بنده من بر آنها مهتر گردانیدم

پس گومات مگوئی **Pasava gau mata hya magush Gaumata**
Gathu گاه - تخت **gathum, tyaiy mana gathu** **baranty adami**
shim -gthava avastayam

گاه - آنکه گاه مرا برداشته اند من بر جای شان بر نشاندم

Gandara نام کشوری در مشرق ایران نزدیک به هند

Gandutava نیز - نام ولایتی **Gantuma** گندم

رفتن - رفتند **para paragamata** - **ajamiya** + آمدن - رفتن **Gam**
گرد آمدند - بهم آمدند **gamata** - **ham** - **ham**

نام ماه (عصر هخامنشی) مطابق به **pada** + **garma pada garma**
ماه فروردین

Hauv taiy Gasta ma کرده ، نفرت آور - ناساز - ناگوار **Gasta**
آن به تو ناگوار به نظر نیاید **thadaya**

نهان **apagaudaya** نهان **apa** + نهان کردن **Gud**
(ستون چهارم) نهان مکن

Darayavaush فرمان بردن - سر گرفتن - گفتن **Gub**

مردمیکه به داریه واوش فرمان میبرند **Gaubataiy**

hauv vahyazdata hya Bardiya agaubata

او وه یزدانه او که نام بردیه را بر خود گرفت یا او که بردیه گفته میشود

Grab - بدست آوردن + a. Fravartieh agarbita anayata

فرورتش را گرفته آوردند

agarbaya, agarbayam شکل دیگر کلمه اگر بایته

Cha - چه نیز - چه - و - maniyam cha vithabish- cha

چه خانه و چه املاک

Chashma چشم utashaiy uchashm avajam و از او چشم در آوردم

Chinchikhri نام پدر مرتبه

Chita Pasava Dadarshish Chita تا که + yata - بلا - منتظر - تا زمانیکه

mam amanaya arm inyaiy پس وادارش منتظر برای من بماند در ارمنستان

yata adam arasam تا که من رسیدم

Chithra Ariya Chithra نژاد آریا - چهار - نژاد

Chithran- takhma دوده + Takhma + نژاد Chithra چترن تخمه

Chiy, Kashchiy هر کسی - چیزی Chishehiy yatha چیزی

paruvam-Chiy چنانکه پیش بود

Chiyakara yadiy patiy maniyahay- شما محدود - چند -

chiyakaram ava dahyava

اگر بیاندیشی که چند در شما محدود است در این دلاینها

Chishpa - chish pish نام نیای بزرگ داریه و اوش

-J-

Jatar اورمزد ترا کشنده باد Auramazda taiy jata biya زنده - کشنده

Jad Adam Auramazdam jadiyahy دعا کردن - پرستیدن

من از اورمزد دعا کردم (خواستار شدم)

Jan زدم - کشتم ajanam زدن - کشتن

+ ava - avajata, avajana, avajaniya

+ patiy. patiyajata رزم کرد - رزمید - جنگید

+ far frajanam فرا بریدم

adam aham ajanam من آنانرا کشتم

naham uta gausha frajanam بینی و گوش را بریدیم

و زندگی درازکنی **uta drangam jiva** زیستن **Ji**
Jiyamna ضعیف - لاغر - آخر - انجام - به پایان - **thura-vaharaha mahya**
 در پایان ماه ثوره و اهره **jiyamnama patiy**
 زیست **ji** - **jivahya** زنده **Jiva**

-T-

Taiy, tuvam تو
Tauma تخمه - خانواده - دوده
Tauman توانائی هست **yava tauma ahatiy** تا که توانائی
Takauara دریا نوردی - شتاب **taka** راه آب **Yauna takabara**
 یونانی دریا نورد
Takhma spada نام یکی از سرداران داریه داوش **Takhma** - تم
 + **spada** سپاه
Takhsh کوشا - چابک - نخش
 + **ham hama takhshaiy. abam hama takhshaiy**
yata vitham tyam amakham gathava avastayan
 من سخت کوشیدم تا خانمان شاهی ما را بر جای (پیش) استوار کردم
Tachara کاخ
Tar در گذشتن - عبور کردن
fra fratarta در گذشت
viy traraya viyatarayam tigram viyatarayam
 از رود دجله در گذشتم
abiy daraya سوی دریا
tara daraya دریا آنسوی **tara + daraya** آنسوی
tyaiy darayaha از دریا - جزیره
Tarava نام شهری در پارس
Tarsa ترس **hacha aniyana naiy tarsatiy** از دشمن نمی ترسد
Karashim hacha darshama atarsa karamvasiy
avajaniya hya paranam Bardiya adana
 مرده از ستم او ترسیدند بسیار مردم را کشت آنانکه بر دیه را از پیش میدانستند

Tigra رود دجله - نیز نام دژی در ارمنستان

Tigra khauda

(مردم ساکا که کلاه دراز نوک دار بر سر می نهادند) کلاه مخروطی شکل کلاه نوک دار

Tunavatam, stunavatam - mam stunavatam مرا می ستایند

Tuvam تو

tya, thiya, shiya, tyam آن - از آنان - که - hada kara nipadiy

tyaiy ashiyava او با مردمش پی آنان رفت

karam tyam madam سپاه آن مادیها (مردمیکه از ماد بودند)

pathim tyam rastam راهی که راست است

tya mana data آنان که آمین مرا

Tya naiy azda abava tya Bardiya avajata

آگاه نبودند که آن برده کشته شده

Daraugadish hamitriya akunaush tya imaiy

karam adurujiyashan

دروغ ساخت آنها را دشمن که این مردم را فریب دادند

Thaigarchi نام یکی از ماه های باستانی

Thakata Bagayadaish mahya 10 به انجام رسید

rauchabish thakata aha

از ماه بکیاوش ده روز گذشته بودند

Thatagu, Satagu نام ولایتی از شاهنشاهی هخامنشیان - صد گاو

Thand به نظر بسیار میرسند avahya paruv thadaya بنظر آمد

hauv taiy gasta ma thdaya آن بنظر تو مکروه نباید

Thard همه زمان hamahyaya tharda - سال

Thah thatiy, athaha, thahy سنجیدن - سخن گفتن - اعلام کردن

thatic Darayavaush سخن داریه داوش

avatha athaha به او چنین گفت

Thukbra در شاهنامه سرخه پسر افراسیاب نام پدر او تئو روشن - شخره - سرخه

Thura Vahara نام ماه باستانی (march - april) ثوره واهره

Thri. Av. Sri. تکیه دادن

+ niy مانند پیش کردن - پس دادن - بصورت اول در آوردن
adam niyathrarayam من مانند پیش کردم

Thritiya در سال سیوم thrityam sardam سیوم

- D -

Da دادن datuv - aita maiy auramazda dadatuv

این بمن اورمزد بدهد

hauv. Darayavaum khshayathiya adada

اوست که به داریه واوش پادشاهی داد

hya imam bumim ada او که این گیتی را داد (آفرید)

da - آفریدن - ساختن - گذاشتن

Daiy (در سطر ۱۱ ستون پنجم) Daiy marda uta - avam

- mamitam mathishtam agarbaya

و آنانز اتباه کرد و - آن - مامیته را که مهمترشان بود بگرفت :

Daiy = sish نیز خوانده میشود

Daush, dush دوستی - خرسندی - لذت tuvam daušta

biya دوست تو باد

Daushtar, دوست dush-Av. zush. sk jus = داشتن جوشیدن - دوست داشتن

Data آئین tya mana data apariyaya داد - آئین

آنان آئین مرا گرامی داشتند (اطاعت کردند)

Datuhya نام پدر بکا باز

Dadarshi نام یکی از شتریهای عصر داریه واوش Dadarshim,-

Dadarshish

adam fraishayam Dabarshish nama parsa

mana handaka من فرستادم داورشش نام پارسى بنده مرا

hya para nam Bardiyam adana

آنکه از پیش بردیه را میدانستند

Dan دانستن adana

Dan آنکه از مصر روان میشود tya mudrayaiy danauvati دنیدن - روان شدن

- Dar** بر گرفتن - بازداشتن - داشتن
 + ham بازیافتن **yata ima khshathram**
 تا اینکه این شاهی را بازیافتم **hamadarayai**
- Darayavaum** - یا **vahu** + دارائی = **Daraya-dar** داریه‌واویوش را
 بهی - خوبی **vau**
- Dargam** و زندگی درازکنی **uta drangam jiva** دراز
- Darayanta, Darayata, Dasyama** تیردار **Aspa chana**
vitharbara Darayavaush khshayathiya
 اسپه چنه کمان بر شاه داریه‌واوش و تیردار **ishuvam Darayanta**
- Darah** دلیری - جرأت **karashim hacha**
 مردم از دلیری (ستم) او میترسیدند **darashama atarsa**
- Darshman-adarshnaush** ستمکاری - نیرومندی - جباری
- Dasta,** دست **auramazda mana dastaya akunaush**
 اورمزد آنرا بدست‌های من کرد (داد) **ayadaiy**
- Dahya** این کشورها (هستند) که بمن فرمان میبرند **ima dahyava tya mana**
pateyaisha ده - کشور - زمین - ولایت
- Di** پس مرا فرا داد **dim, pasavadim mana frahara** آنها - آن
- Di** گرفتن - از حق محروم کردن - آزار رساندن **Di** دیدن
adim adinam من بگرفتم
- Dida** روی هم گذاشتن؟ - کمه کردن **ditam** دژ
dida سکیاو وایش نام دژ
- Dipi** آنرا در این نوشته نه نوشتم **ava ahyaya dipiya naiy nipihtam**
 نوشته
- Dubala** نام ولایتی در کشور بابل
- Duraiy** دور **parsa martiya duraiyapiy hacha parsa-**
 مرد پارسی دور از پارس بادشمن رزم کرد **hamarm patiyajata**
- Duriy** این راست است - نیست دروغ (آنچه من کرده‌ام) **ima hashiyam naiy durukhtam**
 دروغ آنرا دشمن کرد **daraugadish hamithriya akunaush** فریب

Duruva محفوظ - درست - استوار

Duvaishtam بسیار دراز (duvita) **duvita paranam**

از زمان بسیار دراز

Duvara در **duvaraya, maiy basta adariy harnvashim**

kara avaina بردمن بسته داشتند و مردم او را دیدند

Duvarthi, duvarthim, duvar varthi,

ایوان - رواق - آستان

Duvita paranam (ازپیش **divita**) (دراز **duvita**) (**paranam**)

taranam = دوسلسله **adam navama duvita tarana n-**

vayam kshhayathiya amahy

من نهمین هستم در دوسلسله یا از زمان دراز شاه هستم

Duvitiya بار دوم **hauv duvitiyama udapatata parsaiy**

او بار دوم سرکشی کرد درپارس

Druga ناراست - دروغ **druga dahyava vasiy abava**

(انتشارات) دروغ درکشورها بسیار شد

Dushiyara خشکسالی - خرمن بد - سال بد - **Auramazda patu hacha**

henaya hacha Dushiyara hacha drauga abiy imam

dahyaum ma jamiya

اورمزد بپاید ازسپاه دشمن و خشکسالی و از دروغ (فریب) که بسوی این کشور نیاید

Draujana پیرو ناراست شدن - فریب دادن

Drujiya دروغ پنداشتن

Drayah وسعت - گشادگی - زره - دریا

-N-

Naiba نیو - زیبا

Naiy نه

Nadintabaira نام یکی از سرکشان عصر داریه و او **uta 1 martiya -**

Bsbiruviya Nadintabaira nama Ainairahya putra -

یک مرد بابلی بنام نادنته بایره پورائی نیره (col. 1)

Napat نوه ارشام (col. 1) **Arshamahya napa** نوه - نپیره

Nabukudrachara بخت النصر پادشاه بابل یا - بنک دره چره

Naman یوتیه نام کشور **yutiya nama dabyaush** نام

Navama من نهمین (col. 1) **adam navama** نهمین

Naviya ناو - دسته ناوگان

Nah من و بینی و گوشها را **adam uta naham uta - gausha** (sk. nas-Hindi ناک) بینی

Niy (پیشوند) - زیر - پائین

Niy - fra - aniya asam franiyam + سرداری - رهبری

برای دیگران اسب آورم

Niy - nijayam رفت - برون شد پیشوند فعل

Nipadiy - adam karam fraishayam nipadiy -

Hada kara nipadiy tyaiy ashiyava

من سپاه به پی دشمن فرستادم یا سپاه پی آنان رفت

به پای - درپی **niy + padi**

Niyashadayam برقرار نمودم - بر نشاندم

Nisaya یکی از بخشهای کشور ماد

Nuram کنون

Niyaka اردشیر نیای من **artakhshathram uiyakam** ینا

-P-

Pa نگهبانی - پائیدن **padiy, patuv**

+ **patiy = patiy pauvai** نگهبانی

Paishiyau vadaya - (به یونانی **pasargada**) بخشی از ولایت پارس

(col. 1) ممکن است تلفظ یونانی چنین شده

**hauv udapata hacha paishiyauvadaya Arkadrish
nama kaufa**

(col. 1) او بلند شد از بشیاوادایا نام نزدیک برکوه ارکه درش

بلند شد - سرکش شد = **udapatata** سرکشی - بلند شدن - بریدن - افتادن - **Pat**

Patiy همواره - درسراسر زمان - در زمان - حرف جر - (پیشوند) **Khshapava**
rauchapatiyva اندرون کاخ **vithapatiy** = چه همه روز و همه شب
uzmayapatiy akunavam بردار کردم

Patiy بصوت دیگر - گذشته بر آن - بار دیگر - اسم ظرف **patiy thritiyam**
بار سیوم

hamithriya hangamata دشمنان گرد آمدند
tyapatiy kartam گذشته بر آنچه کردم

Patikara = پیکر - شبیه - تصویر **imaiva patikara**
matiya visanahy مبادا نابود کنی

Patigarbana (patiygrab)

Patigarbana (patiy+grab) نام شهری در پارتوا

Patipada بجای خود - در پای خود **ava adam patipadam -**
akunavam آنرا بجای خود کردم

Patish بر روی - بسوی (حرف جر)

Pathi, راهی که راست است آنرا ترک مکن **pathim tyam rastam ma avarada**
راهی که راست است آنرا ترک مکن

Para حرف جر (پسوند) **avapara** آنجا از پیش **hya para**
arshada nama dida avapara utiyaish
آنجا از پیش ارشاد انام دژ او پیش رفت

Paranam پیش زمان گذشته - **hya paranam Bardiyam**
آنکه از پیش بردیه را

adana میدانستند

Pariy در باره گومات **pariy gaumatam** در خصوص - درباره - حرف جر

Paru = بسیار

Paruv گذشته **dahyava tya paruvaiy**
و کشورهاییکه سوی خاور هستند

Paruvam در گذشته - در پیش - (هم ظرف) **yatha paruvamchiy**
چنانچه پیش بود همچنان می کردم

avatha adam akunavam (col. 1)

Paruviyata از زمان باستان - از زمان پیش **hacha paruviyata** -
amata amahy (نژاد ما از زمان باستان امتداد دارد)

Paruzana مردم **paru** پر + **zana** مردم

Paraga پراگه نام کوه **paraga nama kaufa** (col. 3) نام کوه

Parthava بهره‌ای از خراسان - پارتوا

Parsa پرسیده خوانده **patiy** بخوان - بخوان **patiy parsahy**
imam dipim patiparashatiy این نوشته را بخوان

tuvam ka hya aparam imam depim

تو که پس از من این نوشته را بخوانی

Patiparsahy

Parsa پارس **ima tya mana kartam parsaiy**

این است آنچه کردم در پارس

Pasa پس **pas-ava pasuva** پس از آن

Pitar پدر **tya mana kartam uta tya maiy pithra-**

kartam این است آنچه من کردم و پدرم کرد

Pirava نام رود نیل **adam niyastayam imam yuviyam -**

kantanaiy hacha pirava nama rauta

من فرمودم این جوی را کنند از پیراوه نام رود

Pisa خراشیدن - بریدن - تراشیدن - کلك **Pisa vitarayam**

با کلك در گذشتم

Pish نوشتن - نگاریدن **ni** + **ni** خط کشیدن - نگاریدن - بریدن

avahyaradiy از اینرو

naiy nipishtam (col. 4) نه نوشتم

Puntiya گروه معین - نام تیره

Puthra پورو شناسپ **vishtaspahya puthra** (col. 1) پور

-F-

Fratarta, فراتر شدن - نافرمان شدن **kara Parsa hya vithapatiy**

hacha yadaya fratarta

مردم یا سپاه پارس آنانکه (نگهبان) کاخ شاهی بودند از فرمانبری فراتر شد
(مقصود سرکش شدن)

Fra (بیشوند) **frabara. fratarta=hacba yadaya fratarta**
از بندگی دور شدند

Fratama (fra+tama) عمده - بزرگ - نخستین **fratama Martiya**
anushiya ahanta

مردانیکه از پیروان بزرگ او بودند یا مردانیکه پیشوای پیروان او بودند

Fradə نام یکی از سرکشان عصر داریه و اویش

Framatar aivam parunam framataram فرمانده
یگانه فرمانده بر بسیار

Framatar فرمانده

Fravartish نام یکی از سرکشان

Fraharavam مجموعاً - روی هم (fra+harava)

-B-

Bakhtri باختر

Baga بخند **Baga vazraka auramazda**
خداوند بزرگ اورمزد است

Baga bigna نام پدر ویدرنه - یکی از سرداران ایران

Baga bukhsha Baga + bukhsha آزاد کرده قدم **pahlavi**
بخشن - بخت

Bagayadi نام یکی از ماهها مساوی به ماه مهرگان **Baga+yadi**

Baji باج **bhaj-vaj** بخش کردن **mana bajim abara**
بمن باج می آورند

Band بند **Basta** بسته - بند

Bandaka بنده **mana bandaka** من

Babiru بابل **Babiraush** از بابل **Babirau** در بابل

Babiruviya دایزدان (ابله + باب) - بابلی

Bar برد

+patiy yatha paruva--
mchiy avathaadam tya parabartam patriya baram

چنانچه پیش بود من هم چنان پس آوردم که بیرون شده بود

+para khshsthram tya hacha
amakham taumaya para bartam

شاهیکه از خانواده ما بیرون برده شده بود (برده شد)

+pariy uta taiy yava tauma
ahatiy taiydish parabarahiy auramazda taiy
jata biya

و تا آنکه نسل تو (وجود داشته باشد و این نوشته را) نگه ندارند اورمزد

ترا کشنده باشد

naiydish parabarahy = حمایت نکند

+ fra Auramazda khshathran frabara

اورمزد شاهی را بمن بخشید

Barataya Khaudam tigram baranty

کلاه نوك دار (برسر) نهد

Bardiya av. berezant:

نام برادر کمبوجیه و پسر کورش بزرگ بالیده - عالی - بلند

Bardiya nama aha hamata hama pita Kambujiyahya

بردییه نام بود هم مادر و هم پدر به کمبوجیه

Bu = abavam, abava, bavatiy hamithriya abava.

دشمن شدند

Bumi imam bumim ada (آفرید) این بوم را داد

Bratar برادر

-M-

Ma ma biya میاد حرف نفی = نه

Ma azmayad, +a = amata شرار کشیده شدن - امتداد

hacha paruviyata amata amahy

از زمان باستان (در خانواده ما) امتداد داشت

Maka مکرانی - مکران

Maga مگو - مخ **magush, magum, l martiya magush**
aha = مردی مجوس بود **avam gaumatam tyam magum**
آن گومات آن مجوس

Magchiya نام قومی (**magya 2**)

Matya مبدا **matya mam Khshnasat iy tya adam**
naiy Bardiya (col. 1)

که مبدا مرا بشناسند که من بردیه نیستم

Mathishta سردار - پیشوا. مهست

Mada شمال ایران - ماد

Man تو مبدا **thuvam matya (col. 4)** اندیشیدن

Durukhtam maniyat iy به دروغ بیاندیشی

Man = ماندن - منتظر شدن **pasava vaumisa chita mam amaniya**
پس از آن و او میسر برای من منتظر ماند در ارمنستان **arminiyaiy**

Manuvantam = یا **Tunuvantam** بیکیسان

naiy araika aham naiy darujana (col. 4) aham naiy

zurakara aham naiy adam maiy maiy tauma

upariy arshitam upariy yakhshayaiy naiy shakurim

naiy - manuvantam (Manuvatam) zura akunavam

نه بودم مخالف و نه بودم دروغ و نه ستمکار بودم و نه من و خانواده من همه برداستی.

و بردرستی شاهی کردیم نه ضد بیکیسان و نه ستم کردیم .

margava مروی - مردم مرو - مرو

Marga مرو

Mar مردن **amariyata, pasava kambujiya uvamar shiyush**

amariyata مرو - پس از آن کمبوجیه به خود مردنی مرد

Marda یا **amarda** نابود ساخت **utashish amarda uta daiy**

marda وا و آنان را تپاه کرد

Martiya نام سرکشی از خوزستان

Marduniya مردونیه نام پدر گاو بروه

Mazda دهنده - تن دوم کلمه از نام اهورمزدا - مزدا

Mashka مشیکزه paaava adam karam mashkauva
avakanam پس من سپاه را برمشیکزه (کلك) کردم (سوار کردم)

Mah درماه - ازماه mahya ماه

Mithra مهر

Muth - amutha بگریخت

Mudraya مصر

-Y-

Yauta, yautiya نام استانی درایران

yudiya جنگ - بی نظم - بی تربیت - هرج و مرج

Yaoz - Auramazda yatha avaina imam bumim

yaudantim pasavadim mana frabara

اورمزد چون دید دراین بوم هرج و مرج هست پس آنرا بمن سپرد

Yauna یونان

Yata تاکه من بهمادرسیدم yata adam arasam madam تاکه

Yatha زمانیکه - برای اینکه - چرن

Yad ستودن - پرستدن

Yadaya (کلمه نامعلوم)

Yadiy هرگاه - چون - اگر

Yana این مهربانی آرزو میکنم ازاورمزد aita adam yanam jadiyahiy-

Auramazdam

Yanaiy برای اینکه اوهیچ نوشته (برسنگ) نوشته نکرده بود yanaiy dipim naiy - Nipishtam akunausha

Yam سپاه از اوشد karam ayusta یافتن تملك - رسیدن

Dahyava hauv ayasta بیرولاپتهای اوتملك یافت

Yava مادامیکه - زمانیکه

Yuviya جوی

-R-

- Rauchah** روز raucha thakatam روزسرآمد
Rautah رود
Rakha نام شهری درفارس
Raga نام شهری درماد - ری
Rad رهاکردن
+ ava رهاکن pathim tyam rastam ma avarda=
راهی که راست است رها مکن
Rasta راست

-V-

- Va** khshapava rauchapitva (col. 1)
چه به شب و چه به روز
Vaina بیند vainataiy yadiy imam dipim patikara -
vainahy اگر این نوشته وپیکرها را بینی
Vaumisa (vahu + misa = مهر) نام سردار ایرانی
Vathra bara کمان بردار
Vayam ما avahyaradiy vayam ازاینرو ما
Vayaspara نام سردار ایرانی
Varkana گرگان
Var باورکردن - برگزیدن Varnavataiy = nuram thuvam
varnavatam tya manu kartam
اکنون به تو باور شدنی است که من کرده ام
Vart بازگشت upavartaiy خواهشمندم - درخواست میکنم
Vardana شهر zazana nama vardanam زازانا نام شهر
(col. 1)
Vasiy بسیار - بسی
Vashna خواهش vas = خواستن vashna Auramazdaha
به خواست اورمزد - به عنایت اورمزد

Vazarka بزرگ

Vahauka بزبان سنسکرت (**Bahauka**) نام پدداردومنش سردارایران

Vahyazdata یکی ازسرکشان عصرداریه واوش - وه یزداته

Viy برکند **Viyakan** (کلمه را بمفهوم دورمی آورد) - پیشوند

**Ayadana tya Gaumata hya magush viyaka adam
niyatrarayam**

نمازگاهائیکه گومات مگوئی برکند من مانند پیش کردم

Vith kara parsa hya vithapatiy نژاد شاهی - شاهانه

سپاه پارس که درخدمت شاهی بودند

Vithaibish martiya hya - املاک شاهی - خانواده شاهی

hamatakhshata mana vithiya

مردیکه کوشید و برای دوره پادشاهی بمن یاری نمود

Vithaibish-cha ویژء املاک - اماکن شاهی

Vindfarnah نام یکی ازسرداران ایران = وند فرنه

Vidarna نام یکی ازسرداران ایران

Viyakhna نام یکی ازماهها مطابق به ماه اسفندکنونی

Viyanasaya (col. 4) hya viyanasaya ava ناپودکرد

ufrastam aparsam هرکه ناپودکرد اورا سخت سزادادم

Vivana نام يك تن ایرانی

Visa, vispa (visva) همه = سنسکرت

Visa-dahyu duvarthim visa dahyum همه کشورها

دریآآستانه که ازهمه ولایتها درآنجا برای شاه باج می آوردند

Vispazana همه مردم

Vishtaspa (vishta aspa) گشتاسپ (- اسپ رام - خسته

Vispauzati نام شهری درخراسان

-S-

Saka قوم ساکا یا اسکیت

Saka abiy sakam علیه ساکا ، بررمرومی ساکا سکستان

Sikayauvati نام دژی درماد

Sugda سغد

Sara-hacha sara از خیانت

Skunka نام يك تن ساكائی

Skudra نام استان یا بخشی

Sta + ava گذاشتن . مرمت کردن ایستادن avastayam

تعمیر کردن - بر گذاشتم

adamshim gathava avastayam

من جاهارا تعمیر کردم - بر گذاشتم

+ niy-niyashtayam تأکید - دستور - فرمان

Stan استان - جا

Star ma starva گناه مکن = گناه

Sparda نام کشوری

-SH-

Sha از آنجا hacha avada-sha (پسوند)

Shaiy به آنان گفتم avatha shaiy athaham (پسوند)

Shakurim گروه پست - بینوایان shakaurim گروه پست - بیگانه

Sham به آنان گفتم avatha sham athaha پسوند

Shim adamshim gathava avastayam پسوند

من برجا استوار کردم - نهادم

adamshim adinam من برگرفتم

Shiyati شادی hya duvaishtam shiyatish akhashta

اوزمان درازشادی بدون خستگی (رنج) خواهد یافت

Shiyu شدن ashiyava شد شتافت - شد

-Shish avadashish uzmayapatiy akunauam پسوند

آنجا بردار کردم

-Z-

Zazana نام شهر

Zurakara ستمکار - زورکار

Zarah برغلط - قریب - زور

Zaranka (drangiana) سیستان - زرنج

-H-

Haina (ازریشہ Hi = قید - بند) سپاہ

Hauv او

Hauma varka نام گروہی از قوم ساکا

Hakha manish دوست منش - نیای بزرگ داریہ واوش

Hag matana ہمدان

Hacha از hacha avadasha از آنجا

Hanj + fra, uta martiya tyaiy Shaiy
fratama arushiya ahantaiy Hagmatanaiy antar
didam frahanjam

ومردمیکہ بہ او از نخستین پیرو بودند در دژی (نزدیک) بہ ہمدان زندانی کردم

Had niya shadayam گذاشتن - برقرار کردن + ni نشستن
برقرار کردم

Hada = با

Hadish جای سکونت

Handuga yadiy imam Handugam naiy
upa gandayahiy karahya thahiy surmazda thuvam
daushta biya (col. 4)

اگر این یادداشت را نمان نکتی و بہ مردم بگوئی اورمزد ترا دوست باد

Hapriya (apriyaya) گرامی داشتن

Ham باہم انجمن شدند Hamgmata ہم - باہم

Hama ہما مادر - ہم پدر Hama-ta, hamapita ہم - ہما

Hamara hacha parsa hamaranam -
patiyajata از پارس رزم کردم - دشمن

Hamithriya (ha + mith) دشمن - سرکشی

Har = گریختن

Haraiva, Harauvati هرات (hara + vant = هیرمند - پرآب -
darنده آب روان Harauvati روان شدن har

Haruva تمام - هر - همه

Harbana زبان adam shaiy uta naham uta -
gausha uta harbanam frajanam

من بینی و گوش و زبان آنان را بریدم

Haldita نام مردی

Hashiya به سنسکرت sat (از hat) راست

Hindu رودسند (sk sindhu)

Hya اوکه (sk sya)

Hya بنا براین - از آنجائیکه hya duvaishtam shiyatish

او برای زمان درازشاد خواهد بود

Hyaparam پس از این (hya + param-para)

ریشه برخی از الفاظ

pa-paraita برو

kar - karta بساز بکن

jan - avajata بکش - بزن

tar - fratarta بگذر

di - dita بی بهره کن - دیگر

duruj - durukhta به فریب

pa - pata حمایت کن - به پا

ma - Amata ممتد شد

kan - kantaniy کند

thah - thastaniy بگویند thatiy گوید

tar گذر کردن atarayam, atarayama = Trans. val آنسوچون

-trans به انگلیسی

(ماورا)

آنسوی وال

thand به نظر - به دید thadya - avahya paru thadaya

آن به دید بسیار مینماید

Dar - darayamy نگهداری **adaraya, adarayaiy**
gud نهان کردن **gaudaya-yadiy imam handugam naiy -**
apagau dayahy (اگر این اعلام را نهائی نکنی (اگر این نوشته را)
man ماندن **amanaya** ماند
Nas آزار رساندن - تباه کردن **anashya**
ish فرستادن **nishaya, aishayam**
ji زیستن **jivahya**
Antar - Antar ima dahyava martiya hya agarta aha
اندراین کشور مردیکه بیدار (گیرنده) بود
upa - avam karam parsam uta madam frhshayam hya
upa mam aha آن سپاه پارس و ماد را که با من بود فرستادم
Upariy - upariy arshtam upariy akhshayaiy
براستی فرمانروائی کردیم
Patish - patish artavardiyam hamaranam kartanaiy
بر روی ارته و رویه رزم کند
Patiy - khshapava ranchapatiyva چه در شب و چه در روز
Para - Ava para ashiyava از آن پس شتافت
Pariy - kashchiy naiy adarshanaush chishchiy thaetnayi
pariy gaumatam کسی نتوانست چیزی ناگوار به گومات بگوید
Abiy بر علیه - بر روی
Pasa پس من آمدم (رفتم) **pasva adam nijayam**
Athiy از روی - آنسو **atiy** سوی
Hacha از **ima dahyava tya adam agrrbayam apataram**
hacha parsa این کشورها هستند که من بگرفتم دواز پارس

ضمایر

Tuvam تو	adam من
Tuvam ترا	mam مرا
Taiy, Tuayi در تو	mana از من
Hauv او	maiym بر من - در من
Avahya از او	ma با من
Avam آنرا - او را	vayam ما
Avaiy اینها	amakham از ما
avaisham از آنها	
Adam patiy padam akunavam	من بجایش کردم - نشاندم
Tuvam ka khshayathiya hya aparam ahy	تو که پس از من شاه هستی
Yadiy imam dipim vainahy	اگر این نوشته را بینی
Hauv. khshayathiya abava	او شاه شد
Avam ubartam abaram	او را خوش برداشتنی برداشتم (حمایت کردم)
Tyana mana data apariyaya	آنکه آئین مرا فرمانی برند (بجای می آورند)
Hauvam ida khshayathiya aha	او اینجا شاه بود
Avamsbam mathishtam akunavam	بر آنان سردار کردم

Avathasham athaham به آنان گفتم

Tyaishaiy fratama anushiya ahanta از آنکه سردار پیروان او بودند

Tya mana kartam varnavatam آنچه از من کرده شد باور شود

Thuvam matya durujyahy تو مبادا دروغ (پنداری)

Avai sham ava naiy astiy kartam از آنان نه کرده شده بود

Uta taiy tauma ma biya و تخمه تو نباشد

Tvaiy hantiy آنانکه هستند

Khshashram shim adinam شاهی را بگرفتم

Avasha shaiy athaham چنین به آنان گفتم

Ava dasha karam ayasta از آنجا ادسپاه را برگرفت

Pasava dim imam bumim mana farabara

پس او این بوم را بمن سپرد

Pasava dish auramazda mana dastaya akunaush

پس از آن اورمزد به دستهای من کرد

Hya sham mathishta aha بر آنان مهمترین بود

Avandashish uzmayapatiy akunavam در آنجا آنانرا بردار کردم

Imam این امام bumim ada این بوم را داد

Ima این کشورها را ima dahyava اینها را

Imisham از اینها

Avam آن مردم را بزن avam karam Jadiy

Avahya از آن کمبوجیه Avahya kambujivahya از آن

Avaisham از آنها Avaisham ava naiy astiy kartam

از آنها (که پیش بودند) نشد کاری

Avaiy آنها را دوست مباد avaiy ma dashta biya

اسمهای استفهام

Ka که

Kaschiy کسی

Tya آن khshathram tya hacha amakham taumaya
شاهیکه ازدوده ما

Tyam آنرا pathim tyam rastam راهی راکه راست است

Tya-tyaiy آنها

Tyaiysham از آنها

tya آنها را

Hya او آن karam hya mana سپاهیکه ازمن (بود) اینکه - او آن

صفت

Anushiya fratama martiya anushiya
مردیکه پیشوای پیروان (اوبودند) دوست - همراه - پیرو

Arya آریا - آریا نژاد Arya arya chithra آریه

Umartiya خوش مرد - دارنده مردم خوب

Uaspa دارنده اسب خوب - خوش اسب

Ushka خشک

Uzma + patiy uzmayapatiy akunavam
بردارکردم چوب دار

Kamna hada kamnaibish asabarabish amutha
باکمی ازسواران بگریخت کم

Gasta Hauv taiy gasta ma thadiya
آن به توناگوار (به نظر) درنیاید زشت - ناپسندیده

Chiyakara شمارکم

Jiva dragam دراز زنده

Uta dragam jiva و (زمان) دراز زنده بمانی

Duruva dabyaush maiy duruva -
استانهای من محفوظ بماند - محفوظ - درست

Draujana martiya hya draujana ahatiy
مردیکه او دروغ هست فریبده

Naiba taiy naibam بتو نیک نیک - نیو

کشورها پرازمردم Dahyunam paruzaranam بسیار - Paruru
دارنده انواع مردم Dahyunamparuzananam Paruzana
رعبت - بنده Bandaka Dadarshish nama mana bandaka
داورشش نام بنده من

راهی را که راست است pathim tyam rastam راست Rasta
شاه بزرگ Khshayathiya Vazraka بزرگ Vazraka, Vazarka
همه Visa, Vispa

همه نوع مردم Vispazana
ستمکاری - زورکار nairy zurakara aham Zurakara
روزگار نبود (ستم کار نبودم)

همه مردم دیدند Haruvashim kara avaina همه - هر Haruva
مخالف - دشمن hamitriya abava Hamithriya
دشمن شد - مخالف شد

aurmezdam upa vartayaiy - Hashiya نیک - راست - حقیقت -
yatha ima hashiyam
اورمزد گواه است که آنچه اینجا (نوشته شده) راست است

یک - نخستین یگانه Aiva aivam, Fra'ama
بار دوم دشمنان patiy duvitjam hamitrya دومین Duvitiya
سیومین بار patiy tritiyam - Thritiya سیومین
بارسیوم دشمنان hamitrya
من نهمین (هستم) adam navama نهمین Navama

اسم ظرف

adamshim gathva avastayam جا - گاه Gathu
من به جایش پس آوردم (استوار کردم)
کنون Nuram-Nuram thuyam - Nunam (ka + munam)
اکون به تو باورشود varnavatam
پار (پارسال) گذشته - پار Para
پیش hya paranam Bardiyam adana Paranam

آنانکه از پیش بر دیه را میدانستند

Paruviyata پائین باستانی - پری **Hacha paru-viyata amata**
از زمان باستان امتداد دارد

Diya (دیروز) گذشته - دی

Yava تا زمانیکه

Ima + rancha امروز

Upa + gathu به پگاه

Paruvam 8 **mana taumaya tyaiy paruvam** پیش - پارین
هست ازدوده من که پیش (ازمن بودند)

Duraiy, Dura دور **Duraiy arshatish pargamata**

دور (ازپارس) نیزه اش رفته است

Paruviyata از زمان پارین **hacha paruviyata**
از باستان

Thakata 9 **rauchabish thakata aha** به انجام

نه روز به انجام (به پایان) رسیده بودند

Aparam پس از این **hya aparam aha** هست (ازمن) هست

Duvaishtam دیر زمان **hya duvaishtam shiyatish**
اوزمان درازشاد باشد

Ida اینجا **hauvam ida khshayathiye aha** بود

Avada آنجا **avada hamaranam akunava** در آمدند

yata تا **yata ima kshtram** تا که این شاهی را

Ada و آنگاه **adataiy azda bavatiy** (بشوی) باشی

Adakaiy آنگاه **Hauv adakaiy naiy avada aha** نبود

Api بر - هنوز **Hauv karshya avatha adrujiya**

اومردم را چنین به دروغ (گفت)

Avatha چنین

Avapara آنسو **Raga nama dehyaush madaiy avapara -**

ashiyava دررگا نام استانی درماد به آنسو گریخت

Thard فصل خزان - سال

Naiy, ma نه درپارس **ma avarada** رها مکن

Hama همه همان - **hamahyaya tharda** درهمه زمان

Ava چنین **ava naiy astiy kartam yatha mana**

چنین نکرده شد از آنها چنانکه ازمن (شد)

Vasiy بسیار کشت **aja vasiy** بسیار - بسی

Hakaramchiy هرگز

Atiy آنسو

Chita (درانتظار) - تا گاهیکه

Tara darya دریا **taiy darayahya** آنسوی آب -

جزیره - آنسوی آب - (دریا)

Yatha چونکه **yatha kambujiya-**

هرگاه که کمبوجیه بر دیه را کشت **Bardiyam avaja**

Pasava پس از آن **pasava kambujiya mudrayam ashiyava**

پس از آن کمبوجیه به مصر شد

Darsham زیاد **hacha drauga darsham -**

از دروغ بتوانائی خود را پیا **pati-payauva**

Abish و از آنان ناوگان داشتند **uta abish naviya aha**

Azda دانسته آگاه - **karahya naiy azda abava**

مردم ندانسته بودند

Upa اوکه با من بود **hya upa mam aha**

حروف جر

Antar در این کشورها **antar ima dahyava**

به سختی سزا دادم **ufrastadiy parsa** بر - در **Adiy** (پسند)

Abiy سوی بابل شتافت **abiy Babirum ashiyava** سوی یراوی - بر

Upariy بر راستی **upariy arshtam** بر - بالا - روی

Patiy بر (خلاف) گاوامات **patiy gaumatam** بر - روی

akunavam بردار کردم

Patish mam hamaranam - عکس - سوی - بروی
kartanaiy برعلیه من رزم کردند

Para پیش

Pariy درباره - اطراف - گرداگر

Pasa pasava dish Auramazda mana dastaya -
akunaush پس اورمزد دست می کرد

pasa mana ashiyava عقب من شتافت

Hacha از Hacha drauga ازدووغ

Hada با Hada kamnaibish asabarabish باکمی از سواران

Ana سراسر پارس ana pارسا سراسر - از روی - همراه

Anuv به پیروی - از کنار - همراه
ufratuva زازنه نام شهر کنار رود فرات

الفاظ اتصال

Uta و uta abish naviya aha و با آنان ناوگان بودند

Cha چه gaitham-cha maniyam-cha نیز - چه

چه چراگاه و چه خانهها

Aivam یگانه - نیز - هم aivam paruvanam khshayathiyam
یگانه شاه بر بسیار

Ava آنرا ava adam patipadam akunavam

آنرا من (بجای خود) کردم

Yata تا که yata vitham tyam تا که خانمان که

Yadiy اگر yadiy avatha maniyahy اگر چنین بیاندیشی

Matiya مبدا thuvam matya durujiyahy

تومبدا به دروغ (پنداری)

افعال

چونکه دستور زبان اوستائی یا هخامنشی در دست نیست ولی زبانهای نامبرده با زبان وید و سنسکرت هم مانند هستند بنابراین تصریف افعال هخامنشی از روی دستور زبان سنسکرت

میشود :

Adam shim avajanam من او را کشتم

Utashim avajanam اورا - آنرا - کشتم

Avam karam tyam madam jata

آن مردم که از ما هستند بکشی (بزن)

avam karam tyam hamithriyam ajan

آن سپاه دشمن بودند بکشت

avam jadiy آنرا بکش

Gausha uta harbanam frajanam گوش و زبان را بریدم

Hamaram patiyajata با دشمن زدو خورد نمود

Auramazda taiy jata biya اورمزد ترا کاشنده باد

Bu بود - باشد - بودن -

ima tya mana kartam pasava khshayathiya

Abavam

این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم

Hamithriya abavan دشمن شدند

Babirush hamithriya abava بایل دشمن شد (سرکش شد)

uta taiy tauma vasiy biya و دوده تو بسیار باد

Ava taiy azda bavatiy آنگاه دانا خواهی شد

Kan (kan tanaiy) کندن

Ayadana tya Gaumata hya magush viyakau

نمازگاه ها عیقه گومات مگو بر کند

Iyam yuviya akani این جوی کننده شود

Imaiva patikara naiydish vikanahy

این پیکرها را نه بر کنی (خراب کنی)

Avataiy Auramazda nikantuv

آنرا اورمزد بر کند (تباہ سازد)

Pa پائیدن -

Imam dahyaum Auramazda Patuv

این کشورها را اورمزد بپاید

Hacha darauga darsham patiyauva

از دروغ (فریب) خود را سخت بپا

Imam parsam karam padiy

این مردم پارس را (پاینده دار)

Yadiy kara parsa pata اگر مردم پارس را پائیده شوند

Da ساختن - دادن - آفریدن

Baga Vazraka auramazda hya imam bumim ada

خداوند بزرگ اورمزد است که این بوم را آفریبی

Da دادن

Maiy Auramazda dadatuv به من اورمزد بدهاد

Grab گرفتن

Faravartish agarbita anayata فرورتش گرفته آورده شد

Hauv agarbayata او بگرفت

Vashna Auramazdaha Babirum agarbayam

به مهربانی اورمزد بابل را بگرفتم

Avam martiyam agarbayan آن مرد را بگرفتند

uta tyamsham mathishtam agarbaya

و از آنان مهمترین را بگرفت

Muth گریختن

Hada kmanaibish asabarabish amutha

باکمی از سواران بگریخت

Yam بدست آوردن - یازیدن (ayasta درتصرف)

Hauv ayasta uvaipashiyam akuta

او بدست آورده آنچه که خواست کرد

Ar رسیدن - آمدن - رفتن

Yata adam arasam تا که من رسیدم

Yatha Arminam pararasa هر گاه به ارمنستان فرا رسید

Yatha madam pararasam تا که به ماد فرارسیدم

Duvaistham shiyatish Auramazda nirasatiy

تا زمان درازشادی را اورمزد برساند (به بخشد)

Avakanam گذاشتم - نهادم

Mishkauva avakanam برمشکیزه‌ها (كلك) نهادم

Avahya + patiy یاری

Adam Auramazda patiyavahyaiy از اورمزد یاری خواستم

Azda دانسته شده

Karahya naiy azda abava مردم دانا نه بودند

i + a, upa, abiy, upariy, nij, patiy, para

ma dahyava tya mana patiyayashan

این کشورها (هستند) که به من آمدند (فرمان بودند)

ima danyava mana data apariyaya

این کشورها به آئین من می‌آیند (فرمان می‌برند)

Avathasham athaham paraita به او چنین گفتم که برو

Avathashaiy athaham paraidy به او گفتم که برو

Yatha naiy upayam هنوز نه آمده بودم

Aish hada kara آمد با مردم

Avapara itiyaish به آنسو رفت

Adam nijayam bacha Babirush من آمدم از بابل

ish fra - adam fraishayam من فرستادم

vahyazdata fraishaya ده یزواته فرستاد

Kar - kartanaiy کنید - کردن

uvaipashayam akuta از خود کرد - هر چه خواست کرد

adam patipadam akunavam من به جایش کردم

Hamaranam akuma رزم کردیم

patish mam hamaranam kartanaiy

بر روی من آمد که رزم کند

avada hamaranam akunavan آنجا رزم کردند

avathasham hamaranam kartam از آنان رزم کرده شد

hamaranam akunaush رزم کرد
avam akunavanata آنرا کرد (کنانید)
Imam astatbinam athanganam mam
Karta

این پله کان سنگی از ساخت (کوده) من است

uta tya kunavahy va taiy auramazda
ukartam kunutuv

آنچه کرده توهست آنرا برای تو اورمزد خوش کردنی کناد

Khshta شناختن - آشنا - خشنا

avada khshnahidish آنگاه خواهی شناخت آنانرا
matya mam khshnasatiy tya adam naiy
Bardiya

که مبادا مرا بشناسند که من بردیه نیستم

Gam آمدن - رفتن

hyaparam hamithriya hamgamata

دیگر بار دشمن گرد آمدند

abiy imam dahyaum ma ajamiya

بسوی این کشور نیاید

Parsa martiyahya duraiy arstish
paragmata

مرد پارسی را نیزه اش دور فرا رفته است

Gud + apa پوشیدن - نهان کردن

yadiy imam handugam apagaudayahy
naiythahy

اگر این اعلام (شاهی) را نهان داری ونگویی

Jad آرزو - آرمان - تمنا

Aita adam auramazdanı jadivamy این چنین از اورمزد آرزودارم

Jivx aita adam yauam jadiyahmiy

این عنایت را من آرزودارم

yava tauma ahatiy uta jivahya
uta dargam jiva

تا که دوده بماند و زندگی دراز کنی

Takhsh یارائی - توانائی - تخشائی

adam hamatakhsayaiy (کوشیدم) من تخشا شدم
adakaiy imai martjya hamatakhshata anushiya
mana vindafarna

پس این مردم که کوشیدند و پیروی کردند مرا (چون) و نده فرند

martiya hya hamatakhshata mana vithiya
avam ubartam abaram

مردمی که کوشیدند برای خاندان شاهی من آنانرا خوش برداشتنی برداشتم
(مقصود پاداش خوب دادم)

Tarsa ترسیدن - ترس

Hacha aniyana naiy tarsaitiy

از دیگران (دشمنان) ترسیدند

Hacha aniyana ma tarsam (دشمنان) نمی ترسم
atarsa karam vasiy avajaniya

ترسیدن مردم (زیرا که) بسیاری را میکشت

Thah گفتن - سخنیدن - سخن

Thatiy Darayavaush گوید (یا) سخند داریه و او ش

Ava shaiy athaham به آنان گفتم

yathasham hacha ma athahya avatha

akunavan

آنان از آنچه گفتم چنان می کردند

chischiy thastanaiy چیزی بگویند - گفته شود

Thri مرمت - ساخت - تعمیر

ayadana adam niyathrarayam نمازگاه ها را تعمیر کردم

Dan داند - دانستن

karam hya paranam Bardiyam adana

مردمیکه از پیش بردیه را میدانستند

Dan روان شدن - دیندن

pirava nama rauta tya mudraya danuvatiy

پیراوه نام رودکه ازمصروان میشود

Dar دارد - داشتن

vashna auramazdaha ima khshathram

darayamiy

ازمهربانی اورمزد این شاهی را دارم

+ ham - yata ima khshathram hamadaraya

تا این شاهی را دارا شدم

karahya Nadintabairyabya tigram adariya

سپاه ند نیته بایر دجله را (به دست) داشتند

Duvaraya maiy basta adaraiy بردرمن بسته داشتند

vashna auramazdaha ima dahyava tya adam

adarshi

به مهربانی اورمزد این کشورها هستند که من دارنده‌ام

Drsh جرأت - لیری **kaschiy naiy adarshnaush**

کسی دلیر نبود - کسی جرأت نداشت

Di دید - دیدن **patiy karam didiytya mana gathava -**

baranti بیکرها را بین که گاه مرا برداشته‌اند

Di محروم ساختن - بی بهره کردن - گرفتن - آزاریدن

adinam شاهی را من گوتم

Avam gaumatam tyam magum khshathram

ditam

آن گومات گلو که شاهی را بگرفت

Ni کشانیدن - پیش افتادن - پیشوائی

Hauv atrina basta aniyata آن اترنیه را بسته پیش آوردند

uta chitram takhma agarbaya aniya abiy
mam

چترن تخمه را بگرفت و بسوی من آورد

+ fra - aniyaya asam fran-ayam

برای دیگران اسپ فرا آوردم

Pat + u پرید - بلند شد - افتاد

Hauv udapatata برافتاد - سرکش شد - اولند شد

Band بند - بستن

Hauv atrina basta anayata آن اترنیه را بسته آوردند

Bar دادن - گرامی داشتن - برداشتن - بردن - بر

Auramazda maiy upastam abara اورمزد مرا یاری برد

+ pariy = yava tauma ahatiy pari bara hidash

تا دوده تو باشد فرا برد آنانرا

mana - Auramazda - baratuv مرا اورمزد یاری دهاد

Mana - bagim abaran بمن باج میدهند

Mana gatum baranti گاه مرا برمیدارند - برداشته اند

avatha adam tya parabartam patiyabaram

هم چنان من آنچه برده شد باز اوردم

Auramazda khshathram mana - farabara

اورمزد شاهی را بمن فرا برد (به بخشید)

Ma کشیده شدن - امتداد - اندازه - آزمودن - پیبودن

+ a hacha paruviyata - amata

از زمان باستان امتداد دارد

Man اندیشیدن

yadiy avatha maniyahy اگر چنان می اندیشی

Man منتظر شدن - ماندن

pasava Dadarshish chita mam amanya

Armina yata adam arasam

پس داورشش در انتظار من چندان بماند که به ارمنستان رسیدم

Mar مردن - مرد

kambujiya uvamarshiyush amariyata

کمبوجیه خود مردنی بمرد

Yad پرستش **hya Auramazdam yadataiy**

اوکه اورمزد را پرستید

ayadyiy سپاس کردم - پرستید

Rad رهائی + **avad-pathim rastam ma avarada**

رهائیکه راست است رها مکن

Var پوشیدن - برگزیدن - یاور کردن

**imam dipim patiyparasahy tya mana - kartam
varnavatam**

ایر نوشته را بازرسی کند که ازمن کرده شده باور کند

Vin, vinaity بیند

haravashim karahya avaina همه مردم دیدند

hya aparam imam dipim vainahy

tya patiykartam vain-a-taiy naibam ava visham

vashna Auramazdaha akuma

آنچه کارها به نظرنیک میرسید همه آنها به مهربانی اورمزد کردیم

Had نشست - نشستن **shad** تلفظ میشود

+ **ni - vashna Auramazdaha adamshim gathava**

niyashadiyam

به مهربانی اورمزد من به جایش بر نشاندم (برقرار کردم)

دیگر سنک نوشته‌های داریه‌واوش

Darayavaush khshayathiya khshayathiyanam khshayat-
hiya داریه‌واوش شاه‌شاهان‌شاه

dahyunam vishtaspahya puthra hakhmanishiya hya
کشورها پور و شتاسپ‌هخامنشی او

imam tacharam akunaush این‌کاخ را ساخت

Ardastana athanagaina Darayavaush khshayathiya
vithiya karta

پنج‌ره سنکی داریه‌واوش در کاخ شاهی ساخت

در نقش رستم سنک نوشته‌ی هست که در آن داریه‌واوش برخی از آنچه در تیسفون می‌باشد بازگو
نموده و می‌افزاید که من سخنان کسی که از کسی دیگر چیزی می‌گوید نمی‌پذیرم مگر اینکه
ثبوتی بیاورد و اگر کسی به کسی همراهی کرد از او خوشنود می‌شوم و بر دیوار دخمه‌اش در
جانب چپ پیکر پادشاه در سطر چهارم چنین حکاکی شده .

Thatiy Darayavaush khshayathiya Auramazda yatha
گوید داریه‌واوش شاه اورمزد هر گاه

avaina imam bumim yavadantim pasavadim

دید این بوم در تزلزل (خرابی) هست پس از آن

mana frabara mam khshayathiyam akunaush

بمن فرا داد و مرا شاه کرد

adam khshayathiya amiy vaahna Auramazdaha

من شاه شدم به مهربانی اورمزد

adamshim gathva niyashadiyam tyasham

ومن به جایش نشاندم و آنچه

adam athaham ava akunavan yatha mam

من (به آنان) گفتم آنرا کردند چنانکه مرا

kama aba yadipatiry maniyahiy chiyakaram

کام بود اگر تو می اندیشی که محدود هستند

ava dahyava tya Darayavaush khshaythiya

آن کشورها که داریه و اوش شاه

adariya patikaram didiy tyaiy mana gathum Barantiy

داراست پس پیکرها را ببین

avada khshnasahiy dish adataiy azda bavatiy

آنان که تخت مرا برداشته اند آنگاه

parsahya martiya duraiy arshtish paragmata

آشنا خواهی شد و آنگاه آگاه میشوی

adataiy azda bavatiy Parsa martiya duraiy

و آنگاه خواهی دانست که مرد پارس دوراز

api hacha Parsa hamaram patiya jata

(پارس) با (دشمنانی) رزم نموده است

Thatiyy Darayavaush khshayashiya mana

گوید داریه و اوش شاه مرا

Auramazda upastam baratu

اورمزد یاری کرد با ایزدان

hada vithaibish bagaibisish uta imam dahyaum

(و ویژه) شاهی و این کشور را اورمزد

Auramazda patu hacha henaya hacha dushiyara

بباید از سپاه (دشمن) از سال بد (خشکسالی)

hacha darauga abiy imam dahyaum majamiya

از دروغ (فریب) بسوی این کشورها

Ḥ a hena ma dushiyaram ma darauga ayata

نیاید نه دشمن نه سال بد و نه دروغ این

adam yanam jadiyahiy Auramazdam hada

من آرزو میکنم وخواستارم از اورمزد

vithaibish bagaibish ayada maiy Auramazda

با یزدان (ویژه خانواده) شاهی این (آرزو) را

dadatu hada vithaibish bagaibish

بمن اورمزد دهد با ایزدان (ویژه) شاهی (خانواده)

Thatiy darayavaush khshayathiya yadiy avatha

گوید داریه واوش شاه اگر

maniyahiy hacha aniyana ma tarsam

چنان پنداری از دیگران (دشمنان)

imam Parsam karam padiy yadiy kara

نه ترسم این مردم پارس را بیا اگر

Parsa pata ahatiy âya duvaistam

مردم پارس یا نئیده شوند آنجا زمان دراز

shiyatish akhsta hauchiy aura nirasatiy abiy imam

Vitham

شادی بدون (خستگی . رنج) پاینده خواهد بود ، بسوی این خانواده شاهی

پایان نامه

ترجمه سنک نوشت بیستون به پایان رسید ولی متأسفانه دو نقص دارد: یکی اغلاط چاپ و دیگر الفاظ به قاعده Phonetic که صدای صحیح واژه را نشان میدهد چاپ نشده اند زیرا که مطبوعه نداشته و اگر چه غلط نامه ضمیمه کتاب است ولی برای خواننده ای که از زبان باستانی ایران عصر هخامنشی آگاه نیست درست خواندن آن بسیار دشوار بلکه ناممکن است و چاره جز آن نیست که در طبع آینده نواقص دور بشوند این ترجمه به کوشش فرزندم آقای م. ع. مهرداد مهرین به طبع رسید و بنده سپاسگزارم .

گذشته بر سنک نوشته هائی که در این نامه ذکر شده اند برخی دیگر در مجله ها به چاپ رسیده اند از جمله سنک نوشتی از شهنشاه خشایار شاهست که از دکتربدر الزمان یریب در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال پنجم شماره یکم بتاریخ شهریورماه ۱۳۴۴ به طبع رسیده .

عباس مهرین شوشتری

غلط‌نامه

صحيح	غلط	سطر	صفحه
تورات	تورانند	۳	۴
Arbians	Asbians	۱۵	۴
دوده	دوره	۲	۵
اما	منا	۶	۱۰
پور	پدر	۳۲	۱۰
ماجمی‌یا	ماجه‌یا	۶	۱۰
اورمزدام	اورمزد	۷	۱۰
بنای	بقعای	۸	د
منی‌یا	ماین	۱۴	د
پادی	یادی	۱۵	د
یدی	بدی	۱۵	د
پاتا	یاتا	۱۵	د
وسه	وسته	۳۰	د
پتا	تپا	۱	۱۲
یغا	نغا	۱	د
واوش	واوشی	۱	د
یاودتم	داوتنستم	۲	۱۳
ازدا	ارذا	۵	د
پتی‌کرم	کارم	۵	د

صحيح	غلط	سطر	صفحہ
دیم	دیم	۲۰	۱۴
فانی	قانی	۸	۱۷
Nasyeiti	Nhsyeiti	۸	د
Pac	Pae	۲۳	د
Zan	Zam	۳۱	د
Yudh	Gnah	۳۰	د
Kanun	Katnunum	۱۳	۲۵
فعل	دخل	۱۱	۳۱
اومہی	اھمی	۱۵	د
اوجہ نم	اوجہ نم	۲۵	د
اوم	ادم	۲۷	۳۱
فراجہ نم	فراجہ نم	۱	۳۲
ھمتر	ھر متر	۵	د
مکوش	بگوش	۹	د
ددا تو	دواتو	۲۰	د
مہش تام	منش تام	۲۶	د
ادم	اوم	۳۳	د
فرارسہ	خرارسہ	۱	۳۳
Babirush	Bbirush	۱۹	۴۰
بعد باید ۲۳ چاپ شود	پس از Dahyava	۱۳	د
Kartam	Kartan	۲۵	۴۱
Yata	Yatka	۹	۴۲
Adrujiya	Adruji	۲۵	۴۲
Kambujiyam	Mambujiyam	۱۱	۴۳
Shayathiya	Shathiva	۱۹	۴۶
Ainairahya	Ainalrihya	۱۳	۴۶
Babirauv	Badirauv	۱۵	د
ماد	ناو	۱۳	۴۸

صحيح	غلط	سطر	صفحہ
Nisaya	Nishaya	۲۵	۴۸
سوی	سری	۱۲	۵۱
Naiy	Maiy	۷	۵۲
درماد	دوماد	۱۲	۵۲
Maiy	Maiv	۷	۵۲
درماد	دوماد	۱۲	۵۲
برو	بنرو	۱۸	د
Kartauaiy	Kartaniy	۱۱	۵۳
برد	نبرد	۱۶	۵۳
واومیہ	واویہ	۲	۵۵
واومیسہ	واومیہ	۸	۵۵
Auramazdaha	Auramadaha	۳	۵۶
Ashiyavam	Asshiyavam	۱۵	د
وشتافتم	دشتافتم	۱۶	د
برد	بود	۲۴	د
چترن	چتون	۱۰	۵۷
اودا	اودا	۸	۶۵
وی یخنہ	دی دفتنہ	۱۷	۶۶
وہیش	دیتہس	۵	۶۶
وی وانہ	وی دانہ	۲۴	د
بہ پی آن	بہ پٹران	۳۰	د
ارخہ	ارفہ	۲۲	۶۷
پوراوہست	پورادستم	۱۷	۷۰
Ahya	Ahy	۱۱	۷۴
tyaiy	Iyaiy	۲۲	۷۴
Tuvam	Iuvam	۲	۷۵
Avataiy	Avataty	۱	۷۶
ویس برہ	ویس یرہیز	۱۲	۷۶

صحیح	غلط	سطر	صفحه
ممیسته	همیشه	۹	۷۹
Prarasa	Pararasa	۶	۸۸
زیر	ریز	۲۸	د
Avahara	Avahana	۱۵	۸۹
گریزاندم	گریزاندام	۴	۹۰
Babirum	Badirum	۱۲	د
Uvaipashiya	Uvaipshiya	۲۳	۹۱
Ji - Zi	Gi - Zi	۲۲	۹۳
دوسطر آخر مکرر چاپ شده دومی صحیح است			
Chishchiy	Chishehiy	۱۳	۹۵
که آن	آن	۱۱	۹۷
بکیادش	بکیاوش	۱۹	د
Thadaya	Thdaya	۲۲	د
Darash	Darah	۱۰	۹۹
Duruj	Duriy	۲۷	د
Haruvashim	Harnvashim	۴	۱۰۰
Babiruviya	Bsbiruviya	۲۶	۱۰۰
نیا	ینا	۱۹	۱۰۱
Niyakam	uiyakam	۱۹	۱۰۱
Gaudayahiy	Gandayahiy	۲۰	۱۱۱
Khshathram	Krshashram	۸	۱۱۵
Avatha	Avasha	۹	۱۱۵
مهمترین	مهمترین	۱۵	۱۱۵
Imaisham	Imisham	۱۹	۱۱۵
Jiva	Jivx	۲۸	۱۲۴
نه می ترسند	ترسیدند	۱۵	۱۲۵
Bajim	bagim	۱۵	۱۲۷